

قامت انسان کامل

ممنون برادر نویل. خداوند به شما برکت دهد. بازگشت دوباره به خیمه در این بامداد خوشایند است. «بامدادی نیکو» و پر از فیض را برای همگی شما آرزومندم. مطمئنم که امروز، در محضر خداوندمان، روزی فوق‌العاده برای همگی ما خواهد بود. در این بامداد درسی دارم و مایل‌م مستقیماً سراغ این درس بروم زیرا... آن را بسیار مهم می‌دانم. و این... می‌دانید باید مدت زمان زیادی بمانید و بسیاری [از حضار] سر پا ایستاده‌اند و برای اینکه جمعیت کلافه نشود، یکر است سراغ درس می‌روم.

۲. باری، امشب قصد دارم در مورد موضوع *راهبر زندگی/م صحبت کنم*. و امیدوارم بسیاری از آنها که برایشان ممکن است، هر تعداد که باشند، امشب در آن ساعت حضور یابند. در هر حال، اگر شما کلیسایی از آن خود داشته باشید... البته دلمان می‌خواهد شما در کلیسای خود باشید. وظیفه‌ی شماست که اینجا حضور پیدا کنید، یعنی جایی که محل انجام وظیفه‌ی شماست تا بتوانید نور خود را بتابانید.

۳. حال، همچنان امیدواریم هر بار که برمی‌گردید، فضای اینجا بزرگتر شده باشد ولی برای این کار مشکلاتی داریم، یعنی همه جا و از هر طرف. یقیناً اعضای هیئت امنا کاملاً پیگیر تمام امور بودند. آنها این را به جایی ارسال می‌کنند و با آن موافقت می‌شود و بعد به جایی دیگر ارسال می‌کنند و [مسئولان آن بخش] آن را وتو می‌کنند. آن را برمی‌گردانند و در *این* قسمت، با آن موافقت می‌کنند و برمی‌گردانند. چه زمانی را گذرانندیم! ولی، می‌دانید که شیطان همیشه علیه آنچه حق است، می‌جنگد. فقط این را به خاطر داشته باشید که موضع شما همواره بر حق است، یعنی در مورد...

۴. آنتونی، داشتیم از خودم می‌پرسیدم کجا هستی. می‌بینم که با پدرت هستی. نگاهی به سوی حضار انداختم. او گفت آنجا نشسته‌ای. خوشحالیم که می‌توانیم تو و پدرت، برادر میلانو از نیویورک را اینجا در کنار خود داشته باشیم. امیدوارم که این بار وقتی عازم خارج و آن سوی آب‌ها هستم، بتوانم چنانچه خداوند بخواهد سری به نیویورک بزنم و از آنجا به جای دیگری بروم.

۵. برای حضور هر یک از شما، خوشنودیم. خیلی خوب است که اینجا هستید.

۶. شب گذشته اوقات فوق‌العاده‌ای را گذرانندیم، حداقل برای من که چنین بود. من... [جماعت می‌گویید: «آمین.» -گروه تألیف] «و اشعیا در هیکل...» شما هم...

۷. و در این بامداد قصد داریم تا چنانچه در توانمان باشد در خصوص موضوعی صحبت کنیم یا در واقع درباره‌ی آن تعلیم دهیم، یعنی موضوع «ساختن خیمه‌ی زنده؛ ساختن-ساختن خیمه‌ی زنده‌ی خدای زنده و آنجا که او ساکن می‌شود، یعنی انسان کامل؛ خیمه‌ی زنده‌ی خدای زنده یعنی جایی که او ساکن می‌شود.» و اگر...

۸. اطلاع دارم که می‌توان از داشته‌های مردم اینجا، به نمونه‌ای از زیباترین سرودها اشاره کرد. موفق نشدم به آن گوش کنم. و امشب سعی خواهم کرد تا خود را به آنجا برسانم. همسرم درباره‌ی برادر آنگرن با من صحبت کرده است، به گمانم نامش همین بود و اهل تنسی است. حال، شب گذشته او اینجا بود. او را در این بامداد نمی‌بینم ولی به گمانم همین جا و در همین حوالی باشد. مایلم امشب اگر شد او را در حال ترنم و خواندن سرود *از بلندای جلال خویش نزول فرمود* یا سرود چه عظیم هستی بشنوم. دوست دارم آن را بشنوم. چند نفر مایلند صدای برادر آنگرن را بشنوند؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف] من نغمه‌های زیبا را دوست دارم. ودا به من گفت که صدایش از نوع باریتون است. مرا یاد برادرمان باکستر می‌اندازد او هم، همان‌طور که همه می‌دانیم خواننده است. پس، *از بلندای جلال خویش نزول فرمود* و چه عظیم هستی. فکر می‌کنم حالا تشخیص دادم او کجاست آن طرف... برادر آنگرن چنانچه امشب قصد ماندن داشته باشید خیلی خوب می‌شود. آیا می‌مانید یا سعی می‌کنید تا برای حضور در جلسه‌ی امشب بیشتر بمانید؟ بسیار خوب، من - من... چطور است ما... نمی‌خواهم برای کسی کوچکترین زحمتی بتراشم. اما اگر خودمان بخواهیم چرا این کار را در موعد مهرهای هفتگانه نکنیم؟ یعنی هنگامی که در این باره موعظه می‌کنیم و در صورتی که شما بیایید. دوست دارم همان موقع آن را روی نوار ضبط کنم و داشته باشم، یعنی چه عظیم هستی و همچنین *از بلندای جلال خویش نزول فرمود*.

۹. خدمت به خداوند شگفت‌انگیز نیست؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف] نمی‌دانم اگر مسیحی نبودم چه می‌کردم!...؟!... مسیحی بودن بسیار نیکوست. چنان حسی وجود را فراگرفته گویی بخواهم بالا و پایین بپریم و با تمام توان صوتی خود فریاد برآوریم. فکرش را بکنید مسیحی بودن یعنی کاملاً به مسیح تکیه کردن!

۱۰. می‌دانم هر بار نام این آقا را اشتباه می‌گویم. نامش یا اس. تی است یا تی. اس. یا چیزی شبیه به این. آقای سامنر، برادر سامنر. او... می‌خواهم از او و همسر گرانفدر و خویش تشکر کنم. فکر می‌کنم این خانم حدود شش ماه درگیر تایپ *ادوار هفتگانه کلیسا* بود. آن را اینجا به صورت تایپ شده و آماده‌ی نمونه خوانی

تحويل گرفته‌ایم تا به شکل کتاب درآید، ادوار هفتگانه کلیسا. خواهر سامنر هر جا هستید یقیناً اجازه خواهید داد تا برای این کار به شما دستمزد بپردازیم. بسیار کار برد. به این قطوری است. شش ماه طول می‌کشد تا آن را بخوانم، چه رسد به اینکه بخوادم متن را از روی نوار پیاده کنم و سپس آن را پس و پیش کرده و مطالب تکراری را بیرون بکشم و کار را به کتاب تبدیل کنم. به زودی آن را آماده و فوراً به چاپخانه می‌فرستیم، چون بر این باوریم چیزی است که باید هم اینک در اختیار مردم قرار گیرد تا بتوانند آن را مطالعه کنند. و وقتی دقایقی پیش از آن انتها وارد شدم بیلی داشت نشانم می‌داد که اکنون آماده‌ی چاپ شده است. خواهر، خیمه آماده است تا برای این کار به شما دستمزد دهد. توقع ندارم که این کار را بی اجر انجام دهید. و خواه ما... و اگر کتاب را منتشر کنیم و مجبور شویم قیمتی برای آن تعیین کنیم، هر گاه اقدام به فروش آن کردند، هر مقدار که باشد، در بهای تعیین شده سهمی هم به شما تعلق خواهد گرفت. در این باره تنها لازم است تا با هیئت یعنی هیئت امانا صحبت کنید و آنها برای شما به این مسئله رسیدگی خواهند کرد. خداوند به نحوی حقیقتاً نیکو و شایسته به شما برکت دهد.

۱۱. برادر و خواهر کید عزیز که اینجا نشسته‌اند، کهنسال هستند؛ کمتر از صد سال دارند، یعنی فقط کمی کمتر. و چندی پیش ایشان، یعنی این خانم را دیدم و به من گفت: «خوب، برادر بیلی، احتمالاً این آخرین باری است که موفق به دیدار شما خواهم شد.» گفت: «دارم بسیار پیر می‌شوم.»

۱۲. گفتیم: «خدای من! دلم نمی‌خواهد این حرف را از شما بشنوم. شما فقط مثل یک پدر و مادر مسن هستید.» ما برادر و خواهر کید را دوست داریم. همگی و تکاتک ما. و این فقط...

۱۳. وقتی به حرکت و راه رفتن زوجی چنین کهنسال و عزیز در کلیسا می‌نگرم، تحت تأثیر قرار می‌گیرم. تصوّرش را بکنید که آنها پیش از تولد من، انجیل را موعظه می‌کردند و من خود مردی مسن هستم. بله، فکرش را بکنید که آنها پیش از تولد، موعظه می‌کردند. و اکنون من اینجا هستم و به این فکر می‌کنم که حسابی دارم پیر می‌شوم. به این می‌اندیشم که تقریباً آماده و اگذاردن امور هستم. همین که برادر و خواهر کید را در حال آمدن می‌بینم [می‌گویم]: «جلال بر پروردگار! هلولویا!» می‌گویم: «نه، من حال خوب است.» «بله، آقا. مشاهده‌ی آنها و اینکه چطور [هنوز] می‌توانند، به راستی می‌تواند برای شما الهام بخش باشد!

۱۴. و سپس درمی‌یابید که نزدیک دو برابر من سن دارند و هنوز در میدان حضور می‌یابند. امروز صبح آمده بودند و تقاضای کتاب کردند تا اگر شد کتاب‌ها

را بیرون ببرند و بفروشد. تقاضای نوار کردند تا بتوانند بیرون بروند و با پخش این نوارها، جانها را فتح کنند، آن هم با نزدیک به صد سال سن. باری، موضوع بحث دیشب ما این بود که «دو بال» شما کجا هستند؟ آری. وقتی دیروز این حرف را زد، شروع کردم به تفکر در این باره که: «بالهای خودم کجاست؟» خواهر کید، چند سالتان است؟ [خواهر کید می‌گوید: «هشتاد و یک سال دارم.» - گروه تألیف] برادر تام، شما چند سالتان است؟ [برادر کید می‌گوید: «هشتاد و دو سال.»] با هشتاد و یک و هشتاد و دو سال سن، هنوز از بالهای خود در مقام عمل استفاده می‌کنند و همچنان پیش می‌روند.

۱۵. هر گاه مشکلی در اوهایو بروز می‌کند و خواهر کید در جریان آن باشد، تلفن خانه زنگ می‌خورد. آن روز زنگ زد چون یک کودک خردسال، یعنی دختر بچه‌ای متولد شده بود و فکر می‌کنم روده‌هایش بیرون بود. [خواهر کید می‌گوید: «مثانه» - گروه تألیف] مثانه‌ی کودک بیرون بود. دکتر نمی‌دانست در این خصوص چه باید بکند و از عمل کردن می‌ترسید. دعا کردیم. [برادر برانهام، عملش کردند و آن را سر جایش برگرداندند، چون پزشکان گفته بودند که نمی‌تواند زنده بماند. عملش کردند و جایش انداختند.] عمل کردند و عضو بیرون افتاده را برگرداندند، به رغم اینکه شانس زنده ماندن نداشت اما زنده ماند. [«هیچ معبری وجود نداشت.»] هیچ مسیر و معبری از... مقعد وجود نداشت تا غذا از آنجا عبور کند و خواهر کید باز زنگ زد. دوباره دعا کردیم و حالا یک گذرگاه عادی دارد. و او به عنوان یک شاهد اینجا حضور دارد، دکترش هم همین‌طور. می‌بینید؟ شاهدانی بر عمل خداوند عیسی، آن آفریدگار بزرگ! می‌فهمید شیطان در صدد انجام چه کاری بود؟ اینکه کودک را از حیات منقطع کند. و بعد فکر می‌کنم که این خانم خداوند را پذیرفت. [«او در خانه‌ی خود من بازگشت به خداوند را تجربه کرد.»] به خداوند بازگشت کرد. پس از آن معجزه‌ی بزرگی که برای کودکش اتفاق افتاد، خواهر کید راهنمایی کرد تا به سوی عیسی بازگردد.

۱۶. دیروز تماسی از کالیفرنیا داشتم، از سوی برادر خامی که آنجاست و سال‌ها قبل، نخستین بار همراه وی به کالیفرنیا رفتم. نوه‌ی کوچکش بابا چهار ... سه دریچه‌ی قلبی مسدود، متولد شد. و این جریان را برای او تعریف کردم. گفتم: «پروردگاری که قادر بود آن یکی را بیافریند و خویش کند، یقیناً توان شفای نوهات را دارد.» فقط به پسر بگو که دل قوی دارد و شجاع باشد.

۱۷. نخستین بار که در کالیفرنیا بودم، یعنی هجده یا شانزده سال قبل، این پسر در جلسه حضور داشت. در کالیفرنیا بودم. جلسه بسیار روی این پسر تأثیر گذاشت تا روزی که... وقتی بچه دار شدند و نوزاد متولد شد، دیدند که مشکلی

وجود دارد، نوزاد به رنگ آبی کیود درآمده بود و سعی کردند به او اکسیژن برسانند و نظایر این. به نظر نمی‌رسید زنده بماند و دکترها پس از آزمایش متوجه شدند که سه تا از دریچه‌های قلبش مسدود است. هیچ نقطه‌ی بازی وجود نداشت و کار پمپاژ توسط یک دریچه انجام می‌شد. او پدرش را صدا کرد و گفت: «بابا همین حالا با برادر برانهام تماس بگیر. به او بگو که... از مسیح درخواست کند. او این کار را خواهد کرد.» همین است. خدای من! این است تأثیر پذیری از آنچه دیده‌اند، شب گذشته در این خصوص صحبت کردیم. کار درست در زمان درست.

۱۸. خوب، اگر همین‌طور حرف بزنیم هیچ‌گاه نمی‌رسیم درس را شروع کنیم، می‌رسیم؟ می‌دانید، درست مثل ماده‌ی ملاس با حداکثر غلظت در یک صبح سرد، که تمام اجزایش در هم فشرده و به هم پیوسته است. از داشتن چنین مشارکتی بسی مسروریم. بله، آقا.

۱۹. پس بیاییم اکنون آرام بگیریم و همین حالا سراغ درس برویم. شاید لازم است برویم... نمی‌دانم می‌توانید [نقش] روی تخته سیاه را ببینید یا نه. شاید اگر، تا لحظاتی دیگر، این را به آن شکل به بالا بچرخانم، خواهیم توانست، یعنی برخی از شما... [برادر اندگار دُک برانهام می‌گوید: «می‌خواهید نور روی آن باشد؟» - گروه تألیف] چه می‌گویید؟ [«می‌خواهید نور روی آن باشد؟»] نه، دُک، فکر نمی‌کنم حالا لازم باشد. شاید کمی بعد لازم شد. [«درست از روی کف زمین می‌توانم روی آن نور ببندازم.»] خوب، این کار را موقعی انجام خواهیم داد که اندکی... اینجا نورا فکن هست؟ بسیار خوب. بگذارید این را به این سمت بچرخانیم. شما که در انتها هستید، می‌توانید ببینید؟ می‌توانید؟ اگر می‌توانید دست خود را بلند کنید، اگر می‌توانید تخته سیاه را ببینید و از روی آن بخوانید. نه. بسیار خوب. نور را بردارید. در حالی که آماده می‌شوند تا...

۲۰. امروز صبح دیر شروع می‌کنم یا نه، نه در واقع پانزده دقیقه زودتر شروع کرده‌ام. پس حوصله به خرج خواهیم داد چون نمی‌خواهیم شتابان جلو برویم. وقتی عجلانده پیش می‌روید مطالبی که قرار بود بگویید را فنا می‌کنید. باری، آن روز داشتم به نواری گوش می‌کردم و چنان که گفتم حسابی از خودم خجالت کشیدم؛ نه به خاطر مطالبی که گفتم بلکه به خاطر نحوه‌ی گفتن و تند تند ادا کردن مطالب، این یک رفتار عصبی است. حس می‌کنم که باید صبر داشت. این...

۲۱. آن روز آنجا که قرار است باغ وحشی بزرگ وسط شهر لویزیویل بسازند را دیدم. و به گمانم آقای براون یک میلیون دلار برای راه‌اندازی این باغ وحش اهدا کرد. خوب، اگر دست من بود تقریباً همه‌اش را برای رهاسازی این حیوانات

می‌دادم. من به در قفس کردن و چنین کارهایی اعتقاد ندارم. وقتی به باغ وحش می‌روم چشمم به این حیوانات زبان بسته‌ی پیر مثل خرس‌ها، شیرها و نظایر اینها می‌افتد و اینکه چطور به عقب و جلو و هر طرف می‌روند و تا آخر عمر زندانی هستند. حس بدی به آدم دست می‌دهد. هر چه باشد، اسیر هوش آدمی شده‌اند که باذکاوتر از آنهاست. ملاحظه می‌کنید؟ و آنها را گرفتار و زندانی می‌کنند.

۲۲. و داشتم به این موضوع فکر می‌کردم که: این کاری است که شیطان می‌کند. او مردمان گرانمایه‌ای که در مکان‌های زیبا و قلمروهای خدا و چنین مناطقی باید بخرامند را می‌گیرد و در یک زندان فرقه‌ای، یا در یک اعتقادنامه حبس می‌کند و در آنجا به بند می‌کشد. و چقدر این وضعیت وحشتناک است.

۲۳. من باغ وحش‌ها را دوست ندارم. و خودم را مانند یکی از آن حیوانات محبوس در قفس حس می‌کنم آنگاه که در تکاپوی رهایی هستند، می‌دانید، وقتی سودای آن دارند که بیرون بروند و کاری کنند.

۲۴. حال پیش از آنکه به کلام نزدیک شویم، بیایم اکنون در حالی که در دعا سرهایمان را خم می‌کنیم به نویسنده‌ی کلام نزدیک شویم.

۲۵. پدر آسمانی بزرگوار ما، بار دیگر در نام خداوند عیسی مسیح، پسر حبیب تو، اینجا جمع شده‌ایم. خدای جسم پوشیده برای کفاره‌ی گناهان ما، به زمین آمد و او که عادل است، مُرد؛ تا ناعادل بتواند به واسطه‌ی عدالت وی، در او کامل شود. خداوند، می‌آییم تا به بی‌ارزشی خویش اعتراف کنیم. در ما هیچ چیز نیکویی نیست، جمیع ما در یک زندان بزرگ هستیم. تفاوتی نمی‌کند در کدام گوشه‌اش ایستاده باشیم، زیرا همگی همچنان در زندان هستیم. کسی توان کمک به دیگری را نداشت. لیکن خدا بر حسب مغفرت بی‌انتهای خود، فرود آمد و برای رهایی ما درهای زندان را گشود. اکنون دیگر در قفس نیستیم. دیگر در باغ وحش دنیا نیستیم و آزاد شده‌ایم. ما بیرون هستیم.

۲۶. چه بسیار او را دوست می‌داریم و می‌پرستیم! چه زیبا می‌توانیم در میان قلمرو و زمین‌هایی از جنس وعده‌های او بخرامیم و شاهد آن باشیم که به چه سان در برابر ما پدیدار می‌گردند! و با دیدگان خود ببینیم که پروردگار سرمدی، خود را در برابر ما آشکار می‌سازد و به همان سان حقیقتِ خویش را بر ما می‌نمایاند که بر انبیای کهن نمایانده بود. و این را می‌دانیم که آنها مطمئن و آسوده آرام گرفته‌اند و اینکه روزی، وقتی این زندگی به سرآمد، به مناسبت رستاخیز، احیاء خواهیم شد تا پا به زندگی جاودانی‌ای بگذاریم که هرگز محو نخواهد شد. بدن ما پیر نخواهد شد و هیچ گاه نخواهیم مُرد. هرگز گرسنه نخواهیم شد و هیچ گاه

کمبودی نخواهیم داشت، بلکه در کنار او خواهیم خرامید. دوست داریم او را بشنویم که می‌گوید: «در خوشی خداوند که پیش از بنیاد عالم برای شما آماده شده است، داخل شوید.» پیش از آنکه گناه وارد شود او تدارک لازم را دید، مثل کاری که برای آدم و حوا کرد، تا هیچ‌گاه متحمل بیماری یا عذاب نشوند. و اکنون او همه چیز را برای ما آماده کرده است و از پیش می‌دانست که می‌آییم. گناه سد و مانع بزرگی ایجاد کرد ولی اینک گناه به واسطه‌ی خون عیسی برداشته شده است. اینک به واسطه‌ی وعده‌ی جاودانی پروردگار، به سرزمین موعود متصل شده‌ایم.

۲۷. ای پدر، ما را هم اینک و در حالی که در کلامت تفحص می‌کنیم، مشمول برکات خویش قرار ده. دلمان می‌خواهد بدانیم که برای بودن در آنجا چگونه مردمانی باید باشیم. ما را امروز در این مدرسه امداد فرما تا استاد و معلم اعظم، یعنی روح‌القدس را، در کنار خود داشته باشیم و چنان شود که فرود آمده و خویش را از طریق کلام بر ما مکشوف فرماید. زیرا این را به نام عیسی مسیح و برای جلال وی می‌طلبیم. آمین.

۲۸. باری، نخست مایلم که با من دوم پطرس باب ۱ را باز کنید. می‌خواهم پاره‌ای از این نگاشته را قرائت کنم، دوم پطرس باب ۱. حال شما که قلم و کاغذ دارید...

۲۹. و فکر می‌کنم که امروز صبح به من گفته شد که وقتی سرم را [کمی بیشتر] به این سو می‌چرخانم صدای روی نوار ضعیف می‌شود. واقعاً این کار را از قصد نمی‌کنم. گاهی فکر می‌کنم که باید به فکر تهیه یک میکروفن شبکه‌ای باشیم تا آن را در اینجا به سقف آویزان کنیم. در این حالت هر جا که ایستاده باشید مشکلی نخواهد بود. بهترین شکلش هم همین خواهد بود که با یک میکروفن روی سقف، همه‌ی جهات تحت پوشش قرار گیرند.

۳۰. باری، در حالی که مشغول صحبتیم؛ چنانچه مایل باشید می‌توانید، پس از جلسه، شکلی که در اینجا ترسیم شده را بکشید. من این تصویر را اینجا هم چاپ کرده‌ام. یک پونز هم برمی‌دارم و آن را به اینجا می‌چسبانم تا اگر زمانی مایل بودید، بتوانید آن را بکشید. عصر کمی زودتر بیایید تا بتوانیم مسئله را بفهمیم.

۳۱. اینک به موعود پرداختن به مهرهای هفتگانه نزدیک می‌شویم. مبحث/دوار هفتگانه کلیسا را به تازگی به پایان رساندیم. این پیغامی است درباره‌ی تعلیم، درباره‌ی چیزی که انسان را از درون وصل می‌کند، یعنی کسی که قرار است به واسطه‌ی خون خداوند عیسی بازخرید شود و در آن دوره از کلیسا باشد، همان

دوره‌ی جاوید کلیسا در انتهای مُهرها. حال می‌دانیم که هفت شیپور داریم، هفت بلا، هفت پیاله و نظایر این، مواردی که همین‌طور که پیش می‌رویم به آنها خواهیم رسید. ولی منتظریم تا فضای بزرگتری داشته باشیم تا مردم بتوانند بنشینند.

۳۲. حال، فکر کردم این بحث می‌تواند درست به همان مسائلی که انتظار دارم، پیوند بخورد. توقع کشیدن این شکل [نمودار] را نداشتیم، ولی آن روز در کنتاکی همراه خانواده‌ی کاکس که از دوستان عزیزم هستند، بودم. آنجا رفتم و در این فکر بودم که پیش از پایان فصل شکار، شاید یک روز بیشتر برای شکار سنجاب گیرم آمد. آن بالا در جنگل‌ها بودم و دوستم چارلی، که آنجا ایستاده و برادرش راندی، همراهم بودند. حتی یک سنجاب هم ندیدم. فکر کردم که شاید وقتی در جنگل فریاد زدم و سر و صدا راه انداختم همه‌ی آنها را ترسانده و فراری دادم. و پسر؛ این چیزی بود که به من رسید... خواهر نلی و مارجی این همان جریانی است که درباره‌اش به شما گفتم که روز یکشنبه وقتی به این موضوع رسیدم، آن را برایتان تعریف خواهم کرد. چیزی است که در رابطه با پیغامی که قرار بود موعظه کنم، به من رسید و معلوم شد که چقدر با مابقی مباحث همخوانی دارد! من این را دوست دارم. در جنگل به راستی روح بانگ و شادی مرا دربرگرفت.

۳۳. حال بیاییم اول پطرس... در واقع بخشی از دوم پطرس باب ۱ را بخوانیم. شمعون پطرس، غلام و رسول عیسی مسیح، به آنانی که ایمان گرانبها را به مساوی ما یافته‌اند، در عدالت خدای ما و عیسی مسیح نجات دهنده،

۳۴. چنین رویه‌ای در اظهار و بیان مطالب که در قالب سطور فوق نمایان است، را می‌پسندم. زیرا کل موضوع بحثم در این بامداد مبتنی بر مفهوم ایمان است. ملاحظه می‌کنید؟ بگذارید دوباره آن را بخوانم. با دقت گوش کنید.

شمعون پطرس، غلام و رسول عیسی مسیح، به آنانی که ایمان گرانبها را به مساوی ما یافته‌اند، در عدالت خدای ما و عیسی مسیح نجات دهنده.

۳۵. دقت کنید که او می‌گوید: «من این ایمان را یافتم و در اینجا کسانی را مخاطب قرار می‌دهم که همان ایمان گرانبها را به مساوی یافته‌اند.» می‌خواهم... این برای جهان بیرون نیست. برای کلیسا و کسانی است که در مسیح هستند.

فیض و سلامتی در معرفت خدا و خداوند ما عیسی بر شما افزون باد، چنانکه قوت الهیه او همه چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است به ما عنایت فرموده است به معرفت او که ما را به جلال و فضیلت خود دعوت نموده که به وساطت آنها و عده‌های بی‌نهایت عظیم و گرانبها به ما داده شد تا شما به اینها شریک طبیعت الهی گردید،...

۳۶. حال بگذارید این مطلب حسابی تا عمق نفوذ کند. کاری که در این بامداد می‌کنیم نه موعظه، که تعلیم و تدریس این درس است. «طبیعت الهی» بگذارید آیهی ۴ را مجدداً قرائت کنم تا چیزی را از قلم نیندازید. «که به وساطت...»

که به وساطت آنها و عده‌های بی‌نهایت عظیم و گرانبها به ما داده شده تا شما به اینها (یعنی به این و عده‌ها) شریک طبیعت الهی گردید و از فسادی که از شهوت در جهان است، خلاصی یابید.

۳۷. توجه دارید که اینک ما از «جهان» خلاصی یافته‌ایم. او در این نوشته کلیسا را مخاطب قرار داده است. دلیل حضور ما در اینجا پی بردن به این نکته است که طریق راستین چیست و الزامات و شرایط خدا کدام است. در اینجا کسی نیست که خدا را دوست داشته باشد و دلش نخواهد بیش از پیش شبیه مسیح شود. حال این مسئله کاملاً در اینجا نمود دارد. هر مسیحی چنین است! من خودم یک کهنه‌کار هستم. به برادر و خواهر کید که در این جمع حضور دارند بنگرید، در این ساختمان احتمالاً آنها کهنسال‌ترین هستند. اما اگر از آنها پرسیم: «اشتیاق قلبی شما چیست؟» [پاسخ آنها] «نزدیکتر شدن به خدا» خواهد بود. وقتی از مسیح شناخت پیدا می‌کنید در او چیزی بس دل‌انگیز هست که تحت تأثیر آن، بر آن می‌شوید تا یکراست وارد او شوید.

۳۸. بابت این اصطلاح عذر می‌خواهم، چندی پیش، در اینجا، به خانم گفتم، او... هر دو نفر ما داریم پا به سن می‌گذاریم، به او گفتم: «آیا مثل سابق دوستم داری؟»

او گفت: «البته که دارم.»

۳۹. گفتم: «می‌دانی، به اندازه‌ای دوستت دارم که دلم می‌خواست تو را به درون خودم بکشم تا بتوانیم به راستی یکپاره شویم.»

۴۰. حال، همین حس را ضرب در صد میلیون کنید و متوجه خواهید شد که به چه سان ایمانداری که دل به مسیح می‌بازد دوست دارد جذب و وارد او شود، چون این یک دلدادگی است. و اینجا قرار است او به ما نشان دهد که چگونه از طریق این و عده‌ها خواهیم توانست شریک طبیعت الهی مسیح شویم. چگونه در این بدن‌های فانی شراکت ممکن خواهد بود.

۴۱. در اینجا لازم است نکته‌ای را بازگو کنم. دلیل آنکه فکر می‌کنم... باری، مدتی نه چندان دور کسی در اینجا برداشتی نادرست از سخنان من کرد. از طرف مجمع شبان‌ها نامه‌ای به دستم رسید و در آن آمده بود که من اعتقاد دارم که... «ما جان‌های همدم و همساز هستیم. و اگر جان همدم و همساز [نیمه‌ی گمشده]

هم نیستیم باید شریک زندگی خود را ترک کنیم تا با شخص دیگری که نیمه‌ی گذشته و جان همدمش هستیم، ازدواج کنیم.» خدای من!

۴۲. گفتیم: «حاشا از من که بدعتی چنین از جرائم ارتکابی‌ام باشد.» همیشه علیه چنین چیزی بودم. به چنین چیزی اعتقاد ندارم. یقیناً ندارم. معتقدم که خدا یک همدم به ما می‌دهد. این سخن درست است. و سپس بخشی از یکدیگر می‌شویم. درست است. و انسان پیش از ازدواج باید به این مسائل فکر کند و آن را بررسی کند.

۴۳. یک روز پسر جوانی از من پرسید: «برادر برانهام، آیا فکر می‌کنید باید با دختری چنین و چنان ازدواج کنم؟»

گفتم: «او چه جایگاهی در افکارت دارد؟»

گفت: «خدای من، من پاک دل‌باخته‌اش هستم.»

گفتم: «خوب، اگر بدون او نمی‌توانی زندگی کنی، همان بهتر که با او ازدواج کنی. ولی اگر می‌توانی بدون او سر کنی، بهتر است که با او ازدواج نکنی. بنابراین، چنانچه این مسئله قرار است تو را از پا درآورد و بُکشد بهتر است پا پیش بگذاری و ازدواج کنی.» بنابراین مطلبی که سعی داشتم به او بفهمانم این بود که اگر کار این است که باید بس دل‌داده‌ی او باشد!

۴۴. حال، پیش از آنکه وصلت کنید همه چیز روبراه و محشر است. ولی پس از آنکه ازدواج کردید، مرارت‌ها و آزمون‌های زندگی از راه می‌رسد. اینجاست که میزان دلبستگی شما باید به اندازه‌ای باشد که بتوانید یکدیگر را درک کنید. [یعنی] وقتی شما از خانم و خانم از شما دلسرد شد، باز هم یکدیگر را درک کنید.

۴۵. راه و رسم بودن در مسیح هم همین است. می‌بینید؟ باید چنان دل‌باخته‌ی او باشیم که وقتی چیزی طلب می‌کنیم و او مسئلت ما را برآورده نمی‌کند، این امر ذره‌ای متزلزلمان نکند. ملاحظه می‌کنید؟ دقت دارید؟ چطور؟ تنها راهش این است که شریک طبیعت الهی او شوید و آنگاه مصلحت ندادن آن چیز، برای شما دریافتنی می‌شود. «شریک طبیعت الهی.»

۴۶. و به این قسمت توجه کنید: «از فسادی که از شهوت در جهان است، خلاصی یافته‌اید.» خلاصی یافته از آن! دقت می‌کنید که خطاب به کیست؟ روی سخن با کلیساست، یعنی آنها که در مسیح هستند و فوق از این امور برافراشته شده‌اند. نه خودشان، بلکه مسیح آنها را برافراشته است.

۴۷. خدمت برادران و خواهران رنگین پوستم که در این بامداد اینجا حضور دارند، بگویم که غرضم از بیان این نکته، رنجاندن نیست. ولی مدتی پیش در

جلسه‌ای بودم، نمی‌دانم که آیا تا به حال این جریان را در خیمه تعریف کرده‌ام یا نه. جاهای بسیاری آن را تعریف کرده‌ام. خواهر رنگین پوستی گفته بود: «می‌توانم شهادتی را در میان بگذارم؟»

«حتماً خواهر، بفرمایید.»

۴۸. گفت: «می‌خواهم این شهادت را برای جلال خدا بیان کنم.» گفت: «می‌دانید من چیزی که باید باشم، نیستم» و گفت: «من چیزی که دلم می‌خواهد باشد، نیستم ولی» گفت: «یک نکته مسلم است و اینکه چیزی که در گذشته و سابق بر این بودم، نیستم.» می‌بینید؟ او از جایی به این نقطه رسیده بود. او برافروشته شده بود.

۴۹. چنین است که می‌دانیم از موت تا به حیات منتقل گشته‌ایم. سر بر می‌گردانیم تا به گودالی که از آن بیرونمان کشیده‌اند، بنگریم. ملاحظه می‌کنید؟ چیزی که دلمان می‌خواهد، نیستیم؛ حتی چیزی که باید باشیم هم نیستیم؛ ولی بابت یک موضوع شکرگزاریم و آن اینکه چیزی که در گذشته بودیم، نیستیم. درست است. ما در جاده و در راه هستیم.

۵۰. «از فسادی که از شهوات در جهان است، خلاصی یافته‌اید.» وقتی از این، یعنی فسادی که از شهوات در جهان است، خلاصی یافته باشید دیگر فوق از آن قرار دارید. باری، او [خدا] با شخصیتی از این جنس سخن می‌گوید، شخصی که از این امور رسته باشد، از فساد این جهان.

و به همین جهت، کمال سعی نموده، در ایمان خود فضیلت پیدا نمایید و در فضیلت، علم

و در علم، عفت [پرهیز]... و در عفت [پرهیز]، صبر... و در صبر دینداری؛

و در دینداری محبت برادران و در محبت برادرانه محبت را.

۵۱. حال او اینجا کلیات آنچه باید کرد و چگونه انجام دادنش را برای ما ترسیم کرده است. باری، همان‌طور که گفتیم همگی ما سعی داریم به خدا نزدیکتر شویم. برای همین است که امروز صبح این پیغام را برای کلیسا انتخاب کردم، با علم به اینکه مردمی هستند که [از راهی دور] سفر می‌کنند. شب گذشته پرسیدم: «آنها که از بیرون از شهر آمده‌اند، چند نفرند؟» نزدیک نود و هشت درصد از بیرون شهر آمده بودند. «چه تعداد راهشان تا اینجا بیش از صد مایل است؟» به گمانم بالغ بر هشتاد درصد. «چند نفر دوری راهشان بیش از پانصد مایل است؟» و نزدیک یک سوم افراد از جایی بیش از صد مایل، بیش از پانصد مایل دورتر آمده بودند. به این مردمانی که سفر می‌کنند، فکر کنید. خوب، چنین آدم‌هایی همین‌طوری و فقط محض دیده شدن به کلیسا نمی‌آیند. در حوالی این مکان چیزی

نیست که به چشم اهالی دنیای بیرون زیبا جلوه کند. آدم‌های اینجا همگی مردمانی عادی، کم بضاعت و ساده‌پوش هستند. نه از آن سروده‌های سترگ اجرا شده توسط به اصطلاح گروه گُرهای فرشتگان خبری است و نه از ارگ‌های بادی چند طبقه و پنجره‌های [رنگی] ویترای. برای یافتن جا بر روی نیمکت یا ایستادن کنار دیوار، سختی می‌کشید. آنها برای چنین مسائلی نمی‌آیند. می‌آیند چون به پشتوانه‌ی آنچه در اندرون خویش دارند، قادر به دیدن گونه‌ای از زیبایی هستند که چشم جسمانی از رؤیت آن ناتوان است. چشم روحانی است که می‌تواند به رؤیت زیبایی و جمال مسیح روشن شود. برای همین است که می‌آیند.

۵۲. از همین رو، پیش از آنکه جلسه‌ای برگزار کنیم، به صورت مستمر دعا می‌کنم. به جنگل می‌روم و در جیبم... به خانم می‌گویم: «امروز صبح برای شکار سنجاب بیرون می‌روم.» و یک قلم و یک دسته کاغذ داخل جیبم می‌گذارم. به محض اینکه میزان نور برای دیدن کفایت کند، جایی پیدا می‌کنم و پای درختی می‌نشینم و دست‌ها را رو به بالا و در هوا نگه می‌دارم و می‌گویم: «خداوند، امروز چه می‌توانم بکنم؟ برای فرزندانم چه چیز به من خواهی داد؟»

۵۳. سپس وقتی به چیزی برمی‌خورم که گویی مشتعل است و به این شکل می‌آید... وقتی حضورش نزدیکتر می‌شود، شروع می‌کنم به شنیدن آوایی که انگار از فاصله‌ای در آن پشت‌ها می‌آید، چیزی که ترتیبش به این شکل است. «دو ضرب در دو می‌شود چهار.» نزدیکتر، «دو ضرب در دو می‌شود چهار. دو ضرب در دو می‌شود چهار.» [برادر برانهام در هر نوبت جمله را تندتر تکرار می‌کند- گروه تألیف] به همین منوال. و این اوست که می‌آید و چنین اعلام حضور می‌کند.

۵۴. خودت را تسلیم می‌کنی و لحظاتی بعد از خودت کنده می‌شوی. در این مرحله رؤیا ظاهر می‌شود: «به چنین و چنان مکانی برو و چنین و چنان بکن.» ملاحظه می‌کنید؟ نقطه‌ی آغاز این روند وقتی است که ذهن‌ت را به تعمق و تأمل درباره‌ی خدا مشغول می‌کنی، جایی بیرون از [مسائل] دنیا، دور از دنیا، در دل طبیعت وحشی، در حالی که خودت هستی با آنچه تو را به خود مشغول داشته.

۵۵. و این چنین است که اتفاقی می‌افتد و چیزی شروع به آمدن می‌کند: «یک، یک... چیزی که می‌گویم یک عدد است یا هر چیز دیگر؛ فقط اینکه آمدنش تدریجی و به زحمت است. و سپس تند و تندتر می‌رسد. همان جا می‌نشینی و دستان‌ت را برمی‌افرازی و یک کلمه هم نمی‌گویی، فقط دست‌ها را رو به بالا و در هوا نگه می‌داری. به آنی می‌دانی که با تمام وجود [از این ساحت] جدا و

منتزع شده‌ای. و آنگاه چیزهایی که او [پروردگار] می‌خواهد بدانی را رؤیت می‌کنی، او اموری که قرار است واقع شود را بر تو می‌نمایاند.

۵۶. گاهی به یک نقطه، تا یک نقطه مشخص می‌رسد و سپس قطع می‌شود. به یک رؤیا تبدیل نمی‌شود. در این مرحله سیلی از نگاشته‌های مقدس جاری می‌شود. [برادر برانهام سه بار بشکن می‌زند-گروه تألیف] قلم را برمی‌دارم تا از یادم نروند، و بعد یادداشت می‌کنم و یادداشت می‌کنم.

۵۷. می‌روم خانه و نگاهشان می‌کنم و به بررسی آنها می‌پردازم. و گاهی حتی وقتی آنها را از نظر می‌گذرانم، برایم نامفهومند. و سپس کمی که می‌گذرد، خودش است! آن برخورد رخ می‌دهد و باز رفتن به حال و هوایی دیگر. سپس دفترچه‌ای شبیه این را برمی‌دارم و با تمام توان شروع می‌کنم به روی کاغذ آوردن آنچه او به من می‌گوید. با خود می‌اندیشم: «خداوندا، به خیمه می‌روم و به آنها می‌گویم. من... "بیابید" من چیزی برای مردم دارم.» خوب، با همین کیفیت است که چیزی [به من] می‌رسد. کاملاً. تا وقتی او در بدو امر، چیزی به من ندهد من هم چیزی برای ارائه ندارم.

۵۸. با این وصف، بر اساس همین طرح‌هایی که مرا دقیق شده بر آن می‌بینید... در ابتدا و در مراحل آغازین بررسی این مبحث، این بخش از کار را دریافت نکرده بودم، و تازه یکی دو روز پیش در جنگل‌ها به من رسید.

۵۹. حال، این آدم‌ها... پطرس در اینجا توضیح می‌دهد که چگونه باید شریک طبیعت الهی او شویم. حال، همگی ما می‌کوشیم تا رشد کنیم و تا بلندای قامت خدا برسیم و قد بکشیم.

۶۰. پس از اینکه کارمان با مهرهای هفتگانه به فرجام می‌رسد، آنگاه به هنگام نواخته شدن یا در واقع گشوده شدن مهر هفتم... یقیناً می‌دانیم که یک مهر چیست، [مهر] برای واگشایی خدمت است، واگشایی مهرهای هفتگانه. این موضوع را روی نمودار مشاهده می‌کنیم. واگشایی یک پیغام است، چیزی که مهر شده است.

۶۱. یکشنبه‌ی گذشته درباره‌ی «کلید» موعظه کردم. و کلید به ایمان عمل می‌کند. ایمان کلید را در دست خود می‌گیرد، و کلید همان نگاشته‌ی مقدس است. و مسیح در است. متوجه هستید؟ و ایمان، دندانه‌های کوچک کلام را برمی‌دارد و به کمک آن، رازهای مربوط به جلال و شکوه و نیکویی پروردگار را می‌گشاید و برای قوم وی آشکار می‌سازد. ملاحظه می‌کنید؟ به این ترتیب آن کلید که مسیح را برای قوم مکشوف و آشکار می‌سازد، در دست ایمان است.

۶۲. با این حساب امروز سعی خواهیم کرد تا همین کلید را بگیریم و از طریق آن، رازهای مربوط به راه و رسم تبدیل شدن به مسیحیانی صاحب فضیلت در امتداد بلندی قامت خدا را بگشاییم تا بدل به خیمه‌ای زنده شویم که خدای زنده در آن سکونت می‌گزیند.

۶۳. به یاد داشته باشید که خدا خود را به سه طریق جلومگر می‌سازد، بار نخست خود را در ستون آتش مکشوف کرد و عنوان «پدری» شایسته‌ی این جلوه بود. سپس همان خدا در هیئت عیسی مسیح ظهور کرد، در قالب بدنی، که خود پدید آورده بود. بار سوم، به واسطه‌ی مرگ این بدن، کلیسایی را برای ساکن شدن در آن تقدیس کرد. خدا فوق از ما؛ خدا با ما؛ و خدا در ما؛ همان خدا.

۶۴. و دلیل آنکه پدر، پسر و روح‌القدس خوانده شد هم همین است. نه سه خدا؛ بلکه جایگاه‌های سه‌گانه‌ی خدایی واحد. اگر در شورای نیقیه در این مسئله تأمل کرده بودند، همگی ما تا این حد به آشفتگی دچار نمی‌شدیم، می‌شدیم؟ درست است. سه خدا در کار نیست. مردم نمی‌توانستند درک کنند که چگونه عیسی با پدر گفتگو کرد آن هم وقتی او و پدر یک هستند. خوب، کل نکته همین جاست. یقیناً گره‌ی این امر باز می‌شود. مسلماً دقت دارید؟ چیزی تحت عنوان سه خدا وجود ندارد. سه جایگاه! سه تج...

۶۵. جریان چیست؟ خدا در قبال خلقت خود قائل به موضع سروری است. اراده‌ی خدا این است که مورد پرستش قرار گیرد. واژه‌ی ایزد به معنی «آنچه مورد پرستش واقع شود» است. و خداست که می‌کوشد قوم خود را تحت شرایطی پرورش دهد که از آنها چیزی را دریافت کند که برایش آفریده شده‌اند. او هرگز شما را برای آنکه کسی جز پسر و دختر خدا باشید، نیافریده است. اگر از پسر و دختر خدا شدن باز بمانید معنی‌اش این است که از زدن به هدف بازمانده‌اید.

۶۶. و «خطا»، واژه‌ی گناه یعنی «نزدن به هدف»، خطا زدن. [واژگان حنا (חַטָּא-عبری) و هامارتیا (αμαρτια-یونانی) اول نزدن به هدف یا خطا رفتن تیر را تداعی می‌کنند-گروه تألیف] در نتیجه، اگر از فاصله پنجاه یاردی به هدفی شلیک کنم؛ تفنگم را بردارم و شلیک کنم و تیرم چهار یا پنج اینچ به خطا برود چه اتفاقی رخ داده است؟ معنی‌اش این است که به تنظیم و میزان شدن احتیاج دارد. یعنی اینکه اشکالی وجود دارد. اگر در ایمانم به خدا به خطا بروم و اگر در مسیحی بودنم به خطا بروم... خدا شما را برای این در اینجا قرار داده که مسیحی باشید. اگر در یکی از جهات از هدف دور شده‌اید، برگردید و خودتان را میزان کنید. تنها یک چیز است که می‌تواند میزانتان کند و آن نگاهتته‌ی مقدس

است. روح القدس از بطن نگاشته‌ی مقدس میزانتان می‌کند و مستقیماً بار دیگر شما را در موقعیت مناسب از حیث اشراف به هدف، قرار می‌دهد. درست است.

۶۷. حال کلامش تفحص می‌کنیم. استیφαν در اعمال ۷ می‌گوید... بیابید مطلب را بخوانیم. (الآن داریم درباره‌ی خیمه‌ی خدا سخن می‌گوییم). باری، استیφαν گفت... (قرار است خیمه‌ای زنده برای خدای زنده باشد) استیφαν در اعمال باب ۷ به نظر م گفت... اعمال ۷ تقریباً از آیه‌ی ۴۴ باید شروع شود:

و خیمه‌ی شهادت با پدران ما در صحرا بود چنانکه امر فرموده به موسی گفت: «آن را مطابق نمونه‌ای که دیده‌ای، بساز.»

و آن را اجداد ما یافته، همراه یوشع درآوردند به ملک امت‌هایی که خدا آنها را از پیش روی پدران ما بیرون افکند تا ایتام داود؛

که او در حضور خدا مستفیض گشت و درخواست نمود که خود مسکنی برای خدای یعقوب پیدا نماید.

اما سلیمان برای او خانه‌ای ساخت.

و لیکن حضرت اعلی در خانه‌های مصنوع دست‌ها ساکن نمی‌شود؛ چنانکه نبی گفته است که،

خداوند می‌گوید که آسمان کرسی من است و زمین پای انداز من؛ چه خانه‌ای برای من بنا می‌کنید و محل آرامیدن من کجاست؟

۶۸. حال در... باری، «خیمه» به یقین مکانی است که دلیل رفتن ما به آن، آرام گرفتن، تازه شدن و تجدید قوا و نظایر این است، مثل استراحت زمان خواب و نظایر این. حال، به آنچه پولس در عبرانیان ۱۰ آیه‌ی ۵ آورده است، توجه کنیم.

لہذا هنگامی که داخل جهان می‌شود، می‌گوید... (این مسیح است)... «قربانی و هدیه را نخواستی، لکن بدنی برای من مهیا ساختی.»

۶۹. پس اکنون چه چیز در حکم خیمه است؟ یک بدن، خدای خیمه نشین شده در یک بدن الهی.

۷۰. یک بار خدا از عرش اعلی بر کوه نازل شد و آن موقع حتی اگر یک گوساله یا یک گاو این کوه را لمس می‌کرد، باید کشته می‌شد. خدا قدوس است.

۷۱. عصر گذشته، [خواندیم] که فرشتگان روی خود را پوشانیدند. منظور سرافینی هستند که خود صورتی مقدس دارند و حتی نمی‌دانند گناه چیست ولی بر آنهاست که متواضعانه در حضور خدا چهره‌ی خود و پاهای خود را ببوشانند.

۷۲. باری، خدای قدوس نمی‌توانست از گناه چشم‌پوشد، بنابراین هیچ موجودی نمی‌توانست کوهی که خدا در آن نزول کرده بود را لمس کند.

۷۳. و سپس خدا جسم شد و در هیئت عیسی مسیح، پسر و خلقتش در میان ما ساکن شد. سپس این پسر، جان خود را داد و سلول خونی خدا شکافته شد و در هم شکست تا حیات بتواند از خون بر ما جاری شود.

۷۴. و ما به واسطه‌ی این خون تطهیر می‌شویم. و اینک خون ما، حیات ما که از راه میل جنسی شکل می‌گیرد، پایمان را به این دنیا باز کرده است. خون مسیح با فرستادن روح‌القدس بر ما، تطهیرمان می‌کند و طبیعت ما را تبدیل می‌نماید؛ و سپس شریک طبیعت الهی می‌شویم و به مکانی برای سکونت خدا تبدیل می‌شویم. عیسی گفت: «و در آن روز خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما.» ملاحظه می‌کنید؟

۷۵. از خدا و نحوه‌ی حضورش در کلیسا، خواهید دانست. اینک کلیسا موظف است که جای مسیح را بگیرد و حامل و ادامه‌دهنده‌ی خدمت وی باشد. «هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد. بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی‌بیند و اما شما مرا می‌بینید، و تا انقضای عالم همراه شما و در شما خواهم بود.» ملاحظه می‌کنید؟ همین است، اعمال وی را تداوم بخشیدن.

۷۶. حال، کتاب مقدس اینجا چنین می‌گوید. استیفان درباره‌ی سلیمان و هیکلی که بنا کرد گفت: «حضرت اعلی در خانه‌های مصنوع دست‌ها ساکن نمی‌شود. زیرا آسمان کرسی من است و زمین پای انداز من. چه خانه‌ای برای من بنا می‌کنید و محل آرامیدن من کجاست؟» "لکن بدنی برای من مهیا ساختی." «آمین. خودش است.

۷۷. «لکن بدنی برای من مهیا ساختی.» خدا در پیکره و قامت یک انسان ساکن می‌شود و خویش را در آن موجود بازمی‌تاباند. کمال پرستش! خدا در ما که خیمه‌های وی هستیم، خویش را نمایان می‌سازد. می‌توانیم آن قدر روی این نکته بمانیم که تقریباً همگی شما از فرط گرما تاب نیاورید. توجه داشته باشید که خدا همواره خودش را در انسان بازتابانده است.

۷۸. آنکه در موسی عمل می‌کرد، خدا بود. به سرگذشت او بنگرید، او رهبر زاده شد؛ مثل مسیح. هنگام تولدش کودکان، قربانی موج جفایی شدند که با انگیزه‌ی یافتن او راه افتاده بود؛ اتفاقی که در روزگار مسیح هم رخ داد. او یک شارع بود؛ مسیح هم همچنین. موسی بالا رفت و مدت چهل روز را بر فراز کوه

گذراند و فرامین دهگانه را که دریافت کرد، پایین آمد. مسیح چهل روز را در بیابان گذراند و به هنگام بازگشت گفت: «از روزگاران گذشته شنیده‌اید که "زنا مکن" اما من به شما می‌گویم هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است.» ملاحظه می‌کنید؟ تمامی اینها مصادیق متفاوتی از کاری هستند که خدا در این زمینه، یعنی بازتاباندن خویش، صورت داد.

۷۹. به یوسف بنگرید، پسری روحانی که در میان تعدادی برادر متولد شد. همگی آدم‌های خوب، همگی پاتریارخ. اما وقتی یوسف آمد با دیگران فرق داشت. او رؤیا می‌دید و تعبیر می‌کرد و از این رو منفور برادرانش بود. دلیل این نفرت آنها همان کاری بود که خدا مشخصاً وی را برای انجام آن بر روی زمین قرار داده بود. می‌بینید؟ جهت تمامی این امور رو به صلیب است و آنجا را نشان می‌دهد. و توجه داشته باشید که او توسط برادرانش به بهای تقریبی سی سکه نقره فروخته شد. برادرانش او را به چاله‌ای انداختند تا بمیرد. او را از چاله برگرفتند و سپس بر دست راست فرعون نشست. و کسی جز از طریق یوسف نمی‌توانست به محضر فرعون، که جهان آن زمان را تحت کنترل داشت، برسد. و کسی جز از طریق مسیح نمی‌تواند به حضور خدا بیاید. و پیش از آنکه یوسف کاخ را ترک کند، شیپوری نواخته می‌شد و گروهی پیش روی او می‌دویدند و به بانگ بلند می‌گفتند: «زانو زنید، یوسف وارد می‌شود!» اینکه کجا هستید و چه می‌کنید و چه پُست مهمی دارید بی‌اهمیت بود؛ وقتی یوسف به آنجا می‌آمد، باید زانو می‌زدید.

۸۰. و یکی از همین روزها که شیپور نواخته شود، هر زانویی باید خم شود و هر زبانی باید شهادت دهد که او پسر خداست. درست است.

۸۱. همان‌طور که می‌توان سایه‌ای از او را در حکایت داود مشاهده نمود! داود پادشاهی رانده شده که به دست برادرانش، به دست پسر خودش از تخت به زیر کشیده شده و به کوه زیتون می‌رود، آنگاه که از کوه بالا رفت از بلندای کوه زیتون نگاهی به عقب، به سوی اورشلیم انداخت و گریست؛ زیرا قومش، قومی که آنها را خدمت کرده بود و از خدا به آنها آموخته بود، او را رد کرده و در ابتدای کوه، جماعت چیزهایی به سویش پرتاب کرده و به رویش آب دهان انداختند و به تمسخر گرفته و طردش کردند. و چقدر این واقعه با آنچه هشتصد سال بعد بر پسر خدا گذشت انطباق کامل دارد؛ پادشاهی که از سوی مردم خود طرد شد و بر فراز کوهی نشست و به عنوان یک پادشاه طرد شده، بر اورشلیم گریست.

۸۲. و معنی‌اش چه بود؟ خدا سیمایی از خویش، از مسیح را، در انبیا بازتاباند.

۸۳. سپس کسی آمد که عین کمال یافتگی، خدا بود. او خدا در میان ما بود.

۸۴. و از آن دوران او خویشتن را در کلیسای خود بازتابانده است، از این سوی جلجتا. به این ترتیب می‌بینید که همگی برآنیم تا به این محل سکونت که خیمه‌ی خدای زنده است، برسیم. حال کسانی هستند که...

۸۵. به آنچه او اینجا گفت، دقت کنیم: «ابتدا باید ایمان داشت، فضیلت، علم، پرهیز، صبر، دینداری، عطوفت برادرانه.» بسیار خوب. عطوفت برادرانه و بعد از آن هم، محبت را اضافه می‌کند. بگذارید یک بار دیگر تماشای این خوانم تا مطمئن شوید که متوجه شده‌اید. حال از آیه‌ی ۵ شروع می‌کنیم.

و به همین جهت، کمال سعی نموده، در ایمان خود فضیلت پیدا نمایید؛ و در فضیلت، علم؛

و در علم، عفت [پرهیز]، و در عفت [پرهیز]، صبر و در صبر، دینداری؛

و در دینداری، محبت برادران و در محبت برادران، محبت را.

... زیرا هر گاه اینها در شما یافت شود و بیفزاید، شما را نمی‌گذارد که در معرفت خداوند ما عیسی مسیح بی‌ثمر بوده باشید.

۸۶. حال پطرس اینجا دارد شرحی کلی از نحوه‌ی رسیدن به آن نقطه را برای ما ارائه می‌دهد.

۸۷. باری، می‌خواهم این را بگویم که آدم‌هایی هستند که تا اندازه‌ای برخوردار از فضیلت، علم، حکمت، صبر و نظایر آن هستند بی آنکه حتی خود را مسیحی بشمارند. حال ما فقط... ما داریم در مدرسه‌ی یکشنبه‌تعلیم می‌دهیم. و این حرف درست است. هستند مردمی که مقداری از این ویژگی‌ها را دارند ولی ادعای مسیحی بودن ندارند. اما این مسئله نمی‌تواند... اما این تأثیری نخواهد داشت. به این می‌ماند که یک توکا سیاه به قصد بدل شدن به طاووس، بکوشد و پره‌های طاووس را روی بال‌های خود بگذارد. او تنها خود را رسوا می‌کند. همان بهتر که یک توکا سیاه بماند. ملاحظه می‌کنید؟ وقتی کسی بدون آنکه مسیحی باشد سعی کند این ابزارها را به کار ببرد، به عبارت ساده، کاملاً از جایی که باید باشد، پرت افتاده است.

۸۸. مثل اینکه یک درخت چنار سعی کند، سبب تولید کند. نمی‌تواند این کار را بکند، هر چند که یک درخت است ولی نمی‌تواند سبب به بار آورد.

۸۹. یا اینکه قاطری بکوشد پشم تولید کند و در حالی که قاطر است، بخواد گوسفند شود. پیداست که نمی‌تواند پشم تولید کند. این کار در توان او نیست. پشم عطیه‌ی گوسفند است و نه قاطر. شاید سعی کند مثل گوسفند رفتار کند ولی هنوز قاطر است. ملاحظه می‌کنید؟ به این ترتیب می‌تواند بگوید: «خوب، می‌توانم مثل

گوسفند بخورم. می‌توانم/این کار را مثل گوسفند انجام دهم.» اما هر کار هم که در توانتان باشد، برای پشم داشتن باید گوسفند باشید.

۹۰. بگذارید دقیقه‌ای همین جا مکث کنم. گوسفند پشم را نمی‌سازد. او چون گوسفند است، پشم دارد. مردمان بسیاری تقلا می‌کنند و می‌گویند: «خوب، تلاش خواهم کرد خوب شوم. من تلاش خواهم کرد/این کار را بکنم.» هیچ چیز نسازید. نه، این کار در توان شما نیست. یک گوسفند نه می‌تواند پشم بسازد و نه کسی از او می‌خواهد یا انتظار دارد که چنین کند. او پشم می‌آورد چون گوسفند است.

۹۱. وقتی شما مسیحی هستید، ثمره‌ی روح را به بار می‌آورید. شما آن را نمی‌سازید و در صدد درست کردن آن بر نمی‌آیید. شما سعی دارید... در صدد تظاهر به چیزی که نیستید، بر نمی‌آیید. شما فقط کسی که باید، می‌شوید و سپس کار خود به خود، در مسیر درست می‌افتد. آیا تا کنون شنیده‌اید که عده‌ای از مردم می‌گویند: «من... عضو کلیسا شده‌ام. به راستی لازم است دروغ گفتن را کنار بگذارم»؟ باز هم دارید سعی می‌کنید چیزی را بسازید. این کار در توان شما نیست، پس نیازی به تقلا در این خصوص نیست، درست همان‌طور که قاطر ناتوان از ساختن پشم است. این کار در توان او نیست.

۹۲. یا اینکه یک کرکس سعی کند همنشین یک کیوتر باشد، یک کرکس بر آن شود که بدل به یک کیوتر شود. آیا می‌توانید تصوّر کنید که یک کرکس بگوید: «می‌دانید من یک کیوترم» و مقداری پر روی خودش بگذارد و بگوید: «ببینید من شبیه...» ملاحظه می‌کنید؟ این کار تنها او را از شکل می‌اندازد. چنین کسی اظهار به چیزی می‌کند که نیست. می‌بینید، کار شما نیست.

۹۳. نمی‌توانید بگویید: «خوب ببین، من قاعدتاً باید برخوردار از فضیلت باشم، پس به دستش می‌آورم. باید دیندار باشم، پس دیندار می‌شوم.» این امر در راستای تلاش برای پُر آذین کردن خودتان است. حتی در صورتی که چنین امکانی برای شما وجود داشت، باز هم نمی‌توانید پرها را روی پرنده‌ی نادرست سوار کنید. ملاحظه می‌کنید؟ به کاری نخواهد آمد. نتیجه‌ی چنین کاری تنها به نمایش در آمدن تزویر آن پرنده است. ملاحظه می‌کنید؟ تصوّرش را می‌کنید که یک لاشخور پیر خود را با مقداری پُر کیوتر بیاراید و بگوید: «اینجا را نگاه کنید، من یک کیوترم»؟ می‌بینید؟ چون همگی می‌دانیم که او یک لاشخور است. ملاحظه می‌کنید؟ می‌بینید؟ همین است. می‌توانیم بگوییم که او یک لاشخور است.

۹۴. خوب، به همین شکل است که سعی در تولید مسیحیت دارند. این کار در توان شما نیست. نخستین کاری که باید بکنید این است که از نو زاده شوید. باید

پذیرا شوید. می‌بینید؟ و پس از تغییر، بدل به یک خلقت نو می‌شوید. حال دیگر دارید روند بهبود را طی می‌کنید. ملاحظه می‌کنید؟ حال دیگر نیازی نیست نگران پرها باشید، وقتی از نو متولد شدید، کار خود به خود انجام می‌شود.

۹۵. همان‌طور که همیشه گفته‌ام. می‌توانید یک خوک را بردارید و حسابی سر تا پایش را بسابید و برُس بکشید و یک کت توکسیدو تنش کنید و او را بیرون ببرید؛ [با این حال او] یکر است سراغ چاله‌ی گل می‌رود تا غلت بخورد. می‌بینید که هیچ سودی نخواهد داشت. چون او یک خوک است. این طبیعت اوست. غلت خوردن در طبیعت اوست. ابتدا باید طبیعت او را تغییر دهید و باقی‌اش خود به خود راه می‌افتد.

۹۶. توجه کنید. باید از نو زاده شوید، تغییر کنید. باید تغییری صورت گیرد.

۹۷. می‌گویید: «خوب، برادر برانهام، من آن خانم که آنجاست را می‌شناسم، هیچ گاه به کسی بدی نکرده است. خانم خوبی است. یا آن آقا چنین و چنان، آدم خوبی است. هرگز به چیزی کار نداشته است. آزارش به کسی نمی‌رسد.» این جریان گویای هیچ چیز نیست. شاید او همسایه‌ی خوبی باشد اما تا وقتی از نو زاده نشود، مسیحی نیست.

۹۸. عیسی گفت: «اگر کسی از سر نو مولود نشود،» در یوحنا باب ۳ است، «ملکوت خدا را نمی‌تواند دید.» باری، دیدن به معنی «درک کردن» هم هست.

۹۹. شما به چیزی نگاه می‌کنید و می‌گویید: «قابل دیدن نیست.» منظورتان این است که برایتان قابل درک نیست.

۱۰۰. انسان نمی‌تواند درک کند که چرا مردم بانگ برمی‌آورند. انسان نمی‌فهمد که چرا زبان کسی تغییر می‌کند و به زبانی دیگر تکلم می‌کند. انسان جسمانی ناتوان از فهم این مهم است که به چه سان جلال پروردگار دیدگان کسی را در بر می‌گیرد و در نتیجه‌ی آن، به ساحت رؤیا فرو می‌رود و مطالب مشخصی را برای کسی بازگو می‌کند، اینکه چه باید بکند و قرار است چه اتفاقاتی رخ دهد، یعنی اموری که مقرر است واقع شود، نظیر کاری که خداوند شب گذشته برای ما کرد. متوجه هستید؟ ملاحظه می‌کنید؟ ذهن جسمانی دنبال سر درآوردن است. «خوب، او چه کار کرد؟ یا، چه کلکی دارد سوار می‌کند؟ چه ترفندی پیاده کرده است؟» وقتی ببینند که کسی به زبان‌ها سخن می‌گوید خواهند گفت... یا آنجا که کسی ترجمه کند و دقیقاً به یکی از اعضای آن بدن الهی بگوید که چه کرده است و چه نکند... ملاحظه می‌کنید؟ می‌بینید؟ آنها فکر می‌کنند که این یک جور کلک است. «آنها با هم تباخی کردند.»

۱۰۱. کسی تا زمانی که از نو مولود نشود، نمی‌تواند از این مسائل سر در آورد. و آنگاه که از نو زاده می‌شود، آماده‌ی مشارکت است، چون یک خلقت تازه است. آن شخصیت بدگمان و شکاکش مرده است. اینک او خلقتی تازه است. بنابراین، متوجه هستید که او بی‌نیاز از آن است که چیزی به خود اضافه کند، چون این اتفاق به صورت خودکار رخ داده است.

۱۰۲. توجه کنید، باید از نو زاده شوید. وقتی از نو متولد می‌شوید... نمی‌توانید بدون ایمان داشتن، از نو متولد شوید. درست است. اینجا روی شکلی که ترسیم کرده‌ام، مشاهده می‌کنید که ایمان به عنوان شالوده آمده، ایمان شالوده تمامی کارها است. «لیکن بدون ایمان، تحصیل رضامندی او محال است. زیرا هر که تقرب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جزا می‌دهد.» می‌بینید؟ او باید باشد. وقتی موضع شما در قبال کتاب مقدس و حقانیت کلام تردید و ناباوری است، تا وقتی به باور نرسیده‌اید، باید عقب بمانید.

۱۰۳. گناه چیست؟ ناباوری. نوع بشر تنها تحت فرمان دو عنصر است. شک یا ایمان، یا این یا آن. شما تحت سیطره آنی هستید که بر زندگی شما چیره شده است. بستگی به این دارد که ایمانتان چقدر است و سقف رشدتان تا کجاست.

۱۰۴. ولی ابتدا ایمان باید باشد. بگذارید اندکی روی این شالوده مکث کنم. حال، ایمان یعنی چیزی که باید به آن باور داشته باشید. ایمان چیزی است که... «ایمان اعتماد بر چیزهای امید داشته است.» وقتی ایمان دارید یعنی قبلاً آن را حاصل کرده‌اید، از آن رو که امر، به ایمان مکشوف می‌شود. «ایمان اعتماد بر چیزهای امید داشته است،» عبرانیان ۱۱، «حجت و برهان.» منظور چیست؟ چه جور حجت و برهانی؟ یک برهان مقدس.

۱۰۵. به این ترتیب وقتی می‌گویید که: «برادر برانهام، می‌دانم که خدا شفا دهنده است.» خوب، اگر به این سخن ایمان داشته باشید و او را به راستی به عنوان شفا دهنده‌ی خود بپذیرید و به واقع باور داشته باشید که به زخم‌های او شفا یافتید، دیگر هیچ چیز نمی‌تواند شما را از آن رویگردان کند. مسئله‌ای است حل و فصل شده. حال چه بسا امید داشته و مدام سراغ *این* و *آن* بروید. ولی وقتی ایمان دارید، این را می‌دانید چون از جنس برهان است. شما دیگر به آن رسیده‌اید. من...

۱۰۶. چند نفر موعظه‌ی امروز صبح اورال رابرتس را گوش کردند؟ شنیدم که چیزی گفت قریب به این مضمون که ایمانی وجود دارد که همانا ایمان رهایی است، از بلند کردن دعای ایمان و ایمان رهایی [گفت]. گفت: «ارتباط خود را از طریق لمس رادیو برقرار کنید، رابطه‌ی خود را از طریق لمس چیزی برقرار

کنید تا به این ترتیب...» این کارش برای این بود که مردم چیزی داشته باشند که بتوانند دستشان را روی آن بگذارند. چیزی که باعث می‌شود بگویید: «من اکنون آن را حاصل کردم چون به من گفت رادیویم را لمس کنم. آن را به چنگ آوردم.» ملاحظه می‌کنید؟ حال، خیلی هم به جا. ولی ایمان اصیل و راستین نیاز به لمس چیزهایی از این قبیل ندارد. باری، من برادر اورال را محکوم نمی‌کنم، به هیچ وجه. او مرد خداست و کار بزرگی انجام می‌دهد و قطعاً ارادت بسیار به او دارم. بسیار بد است که افراد بیشتری از این دست، نداریم.

۱۰۷. اما چیزی که سعی دارم بگویم این است که ایمان به چیزی نیاز ندارد. متوجه هستید؟ ایمان، کلام خدا را می‌پذیرد و به آن باور دارد. پس ایمان از «لمس کردن» می‌آید؟ نه. «ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا.» و همین آن را محکم و تثبیت می‌کند. همان جاست. و در ایمان، چنانکه گفته شد، فاصله و دوری معنا ندارد. زمان ایمان، همین حالاست. مکان ایمان همین جاست. درست نظیر کسی که...

۱۰۸. آن کودک خردسال که آن روز... آن مادری که خواهر کید درباره‌اش گفت، همان که کودک خردسالش از نقص روده‌های بیرون مانده و فقدان راه عبور غذا از مقعد، رنج می‌برد. باری، با شنیدن شهادت خواهر کید و امثال او، به این باور رسید که اگر بتواند تماس بگیرد و برای کودکش دعا کنم [اتفاقی رخ خواهد داد]. حال، خدا مردم را به ما می‌سپارد...

۱۰۹. برخی از ما تجربه‌هایی از ملاقات با خدا داریم که بسیار واقعی و زنده هستند به گونه‌ای که حضور خدا بدل به تجربه‌ای نظیر گفتگو با برادر نویل یا یکی از آشناهایتان می‌شود. گاه پیش می‌آید که از چنین اشخاصی درخواست دعا می‌کنیم. این کاری است که باید بکنیم. و بعد اگر ایمان داشته باشیم که این خانم یا آقا یا هر کسی که بر ایمان دعا می‌کند، دارد با خدا گفتگو می‌کند، اینجاست که دیگر ایمانمان چفت و بست پیدا کرده است. گره خورده است. محکم شده است.

۱۱۰. اینجا آن فرد رومی به ملاقات عیسی رفت و گفت: «لایق آن نی‌ام که زیر سقف من آیی. لایق آن نی‌ام. من... چنین ارزشی ندارم. اما،» گفت: «پسرم بیمار است. فقط کلام را بر زبان جاری فرما و پسرم زنده خواهد ماند.» دقت کنید.

۱۱۱. و معنی‌اش چه بود؟ اینکه فاصله و دوری چیزی را عوض نمی‌کند. ملاحظه می‌کنید؟ زیرا خدا همه جا حاضر است. خدا بر همه چیز تواناست. و هر جا که خدا حضور داشته باشد، توانایی مطلق او نیز همان جاست. و همه جا حاضر بودن خدا، موجد حضور او در همه جا و سراسر نقاط است. ملاحظه

می‌کنید؟ عظمت خدا در آلمان، در سوئیس، آن پایین در آفریقا به اندازه‌ی عظمتش در اینجا و در همین لحظه‌ی حاضر است. خودش است.

۱۱۲. با این حساب او گفت: «لایق آن نی‌ام که زیر سقف من آیی. فقط کلام را بر زبان جاری فرما.» و این چه بود؟ ایمان آن رومی. او به این امر ایمان داشت. و عیسی گفت: «از راهی که آمدی برگرد. پسررت زنده می‌ماند.»

۱۱۳. و مسیر او مسیری دو روزه بود. روز بعد، پیش از رسیدن به خانه، شماری از غلامانش را دید و آنها خبر دادند که: «پسررت زنده است.»

۱۱۴. و آن رومی حسابی به هیجان آمد، تا اینکه پرسید: «در چه ساعت عافیت یافت؟ چه وقت از روز؟»

گفت: «حدود ساعت یازدهم رو به بهبود رفت.»

۱۱۵. و آن شخص رومی می‌دانست که این موقع از روز، همان وقتی بود که عیسی گفت: «پسررت زنده می‌ماند،» و او ایمان داشت. آمین.

۱۱۶. بر همه چیز توانا، همه جا حاضر، همه چیزدان، لایتناهی، خدا همین است. به این ترتیب. وقتی از طریق تلفن تماس می‌گیرند و می‌گویند: «دعا کن!» ارتباط و اتصالی برقرار می‌شود! و همین ایمان شماس است که خدا را به صحنه می‌آورد. [ایمان] عاملی است که دعا و خدا را با هم به صحنه می‌آورد. دعا! دعا از اینجا تا اینجا را درمی‌نوردد و آن را به یکدیگر وصل می‌کند.

۱۱۷. «کلام را بر زبان جاری فرما. تنها خواسته‌ی من جاری کردن کلام است و همه چیز درست خواهد شد.» می‌بینید، نیازی به حضور او در آنجا نبود. او دون جهان همان اندازه قدرتمند است که فوق از جهان یا در هر جهت دیگر. او خداست. گفت: «تنها کاری که باید بکنی بر زبان جاری کردن کلام است.»

۱۱۸. و ایمان باقی کارها را می‌کند. ایمان بقیه‌ی کار را انجام می‌دهد. پس ایمان همان شالوده و زیر بنایی است که باید از آن برخوردار باشید. کل مسیحیت و هر آنچه هستید و هر آنچه خواهید بود، بر ایمان به کلام بنا شده است. به همین دلیل به کلام ایمان دارم. متوجه هستید؟

۱۱۹. نمی‌توانم ایمانم را روی چیز دیگری بنا کنم. اگر قرار بود آن را بر کلیسا بنا کنم، منظور کدام کلیساست: کاتولیک، لوتری، متدسیت، باپتیست، پنطیکاستی؟ کجا؟ نمی‌دانم. تمامی آنها در عمل گرفتار تردید هستند و پیرو خطی که نشان تحریف و آشفستگی و تمامی اینها در آن یافت می‌شود.

۱۲۰. اما وقتی ایمانم را بر کلامش بنا می‌کنم، محکم و تثبیت می‌شود. کسی آن را تفسیر نمی‌کند. خودش آنجاست، این قول خداوند است. و سپس آن را می‌پذیرم. پایه و اساس همین است.

۱۲۱. همین جا در شهر یکی از رفقایم، دکتر نازنینی است به نام دکتر سم آدر. سابقه‌ی این رفاقت به جوانی ما می‌رسد. همگی شما سم را می‌شناسید. و او به من گفت: «بیل...» یعنی بعد از رسیدن آن رؤیا و وقتی به او گفتم که مرکزش را کجا خواهد ساخت و چه شکل و شمایل خواهد داشت. حال پیش خودش بروید و از او بپرسید که آیا این حرف واقعیت دارد یا خیر. دو یا سه سال پیش از تحقق، به او گفتم که محلش کجاست. گفتم: «تو تقریباً کل آن بلوک را خواهی گرفت.» و به جز یک مورد، یعنی آن مرکز بازپروری، تمام آن بخش به او تعلق دارد. بقیه‌اش، از جمله عطاری را گرفت. همین و تمام. دکتر آدر تکمیل جز به جز آن رؤیا را به صورت عینی تجربه کرد. صحبت از مکانی است که به گفته‌ی خودش: «به مدت بیست و پنج سال حتی نمی‌شد به آن دست زد و در دادگاه قفل شده بود.»

۱۲۲. گفتم: «دکتر، خداوند به سبب تواضع آن را به تو بخشیده است.»

گفت: «من از نیکویان نیستم.»

۱۲۳. گفتم: «تو یک لاک پشته‌ی. لاک‌ی لایه‌ی بیرونی تو را پوشانده است، پوسته‌ای که از دریچه‌ی آن به دوستان می‌نگری ولی در درون، یک انسان واقعی هستی. از آن لاک خارج شو.» گفتم: «خدا آن را به تو می‌بخشد.»

۱۲۴. گفت: «بیلی تا حالا پیش نیامده به حرفت شک کنم ولی مجبورم به این حرفت به دیده‌ی تردید نگاه کنم.»

گفتم: «به مطب برو.» و این شد که بیرون رفت.

۱۲۵. صبح روز بعد با من تماس گرفت و گفت: «تا حد مرگ یخ زده‌ام.»

۱۲۶. گفتم: «چی شده؟» حوالی ماه جولای بود. گفتم: «جریان چیست، دکتر؟»

۱۲۷. گفت: «آن مکان را خریدم، بیلی. دیشب آنها جلسه‌ی تشکیل دادند و

امروز صبح مکان را خریدم.»

گفتم: «من که به تو گفته بودم.»

۱۲۸. آن روز آنجا بودم و داشتم با او حرف می‌زدم، همان حول و حوشی که لوله‌ی تفنگ روی صورتم ترکید. گفت: «به گمانم، هزار بار این ماجرا را به همین شکل برای مردمی که به اینجا می‌آیند، تعریف کردم.» و این امر بیانگر چیست؟ اینکه وقتی خدا چیزی بگوید، باید جامعه‌ی عمل ببوشد.

۱۲۹. عصر گذشته چند نفر از دوستان آمده بودند. درباره‌ی رؤیای آن گوزن با شاخ چهل و دو اینچی و آن خرس گریزلی نقره‌ای شنیده بودند. نمی‌دانم چند نفر از آنها که به خانه می‌آیند، دنبال تماشای آن هستند. گفتم: «بیباید این هم اندازهنسج، سر وقت شاخ بروید.» او پیش از آنکه آن اتفاق رخ دهد، درباره‌ی وقوعش شنیده بود. ملاحظه می‌کنید؟ چرا؟ [زیرا] وقتی خدا چیزی می‌گوید، باید حرفش محقق شود. این سخن پایه و اساس دارد و دلیلش...

۱۳۰. باری، نقشه‌ی نجات در اینجا ترسیم شده است. اگر چنین افتاد که رؤیایی که از جانب او رسید چنین دقیق و کامل و با همان مختصاتی که اعلام شده بود تحقق یافت؛ حضار این کلیسا از صدق این ادعا آگاه هستند، با این حساب تکلیف آنچه در کلامش آمده روشن است [و تحقق آن دیگر جای خود دارد]. ملاحظه می‌کنید؟ مطمئن‌تر و قابل اعتمادتر از رؤیاست. اگر رؤیا کلام را بازگو نکند، پس آن رؤیا باطل است. ولی کلام مقدم بر همه چیز است زیرا کلام، خود خداست. می‌بینید؟ پس او همه جا حاضر است. چیزی را اینجا می‌گوید و در کانادا به آن جامعه‌ی عمل می‌پوشاند. آمین. توجه دارید، او همه جا حاضر است. بسیار خوب.

۱۳۱. ابتدا باید از نو زاده شوید. آنگاه که از نو زاده شدید، ایمان را یافته‌اید و به کلام اعتقاد دارید. تا وقتی از نو زاده نشوید به مجادله با آن خواهید پرداخت. اگر صرفاً تمایلات مذهبی داشته باشید و کمی هم دانش انسانی که بر حسب آن به باید و شایدهای صحیح رفتار کردن رسیده‌اید، این چنین هرگز نخواهید توانست بر مبنای کلام خدا به توافق برسید. هیچ گاه چنین نخواهید کرد. باید تولد تازه داشته باشید و تولد تازه، ایمان را تولید می‌کند. بله. و تازه وقتی ایمان را تجربه می‌کنید یعنی همین که اینجاست، ایمان؛ ایمان از این نقطه شروع به رشد می‌کند.

۱۳۲. باری، افراد بسیاری بالای مذبح می‌روند و در دعای خود می‌گویند: «خداوندا، مرا ببخش.» و تجربه‌ی عظیم تقدیس بر ایشان عارض می‌شود و نظایر این. در این اوقات فوق‌العاده‌ای که می‌گذرانند فریادزنان تا مذبح بالا می‌روند و بعد موقع بازگشت می‌گویند: «خداوند متبارک باد، من اصل کاری را به چنگ آوردم.» نه، شما تازه دارید از نقطه‌ای آغاز می‌کنید که از آنجا امکان رشد دارید. شما هنوز کاری نکرده‌اید. می‌بینید؟ شما تنها پی و شالوده را ریخته‌اید. هنوز کارتان تمام نشده است. می‌بینید؟ تنها کاری که کرده‌اید شالوده ریزی است.

۱۳۳. حال قرار است یک خانه بسازید و شالوده را می‌ریزید و می‌گویید: «پسر، من کار را تمام کردم.» ملاحظه می‌کنید؟ به این دلیل شالوده را ریخته‌اید که خانه‌ی خود را روی آن بنا کنید. و حالا باید یک خانه بسازید.

۱۳۴. و اینجاست که مسئله‌ی مورد نظر ما برای این بامداد، مطرح می‌شود. بسیار خوب. نقطه‌ی آغاز برای خانه، بنیاد و شالوده است. شالوده‌ی مسیحیت چیست؟ ایمان به کلام خدا. این بنیاد شماسست. و از این نقطه، روند رشد شما شروع می‌شود. بعد کار آغاز می‌شود و باید بر این شالوده، چیزهایی اضافه شود.

۱۳۵. حال هنگام ساخت خانه، ستون‌ها و تمام اینها را کار می‌گذارید. برادر وود و برخی از این نجارها و پیمانکارهایی که اینجا هستند، می‌توانند برای ما شرح دهند که خانه‌های شما چطور ساخته می‌شود. ملاحظه می‌کنید؟ ولی من به شما توضیح خواهم داد که خانه‌ی روحانی خود را چگونه بسازید، جایی که خدا بتواند در آن ساکن شود. او می‌خواهد در شما ساکن شود. او دوست دارد شما را شبیه خود کند. او می‌خواهد که شما بازتابی از وجود متعال وی شوید.

۱۳۶. می‌دانید که در ایام قدیم، زمانی که روی طلا کار می‌کردند، پیش از رواج کوره‌ی ذوب و از آتش گذراندن مواد در آن، روش کار به این شکل بود که بر روی طلا می‌کوبیدند، بر روی ناخالصی‌ها می‌کوبیدند، بر روی آهن و مس و اینها می‌کوبیدند و همین طور آن را به پشت و رو و این سر و آن سر می‌چرخاندند و مدام بر آن می‌کوبیدند. سرخپوست‌ها هنوز هم این کار را می‌کنند. می‌دانید چه زمانی می‌توانستند بفهمند که تمام آن آهن و سایر ناخالصی‌ها و آشغال‌ها از آن زدوده شده‌اند؟ درست وقتی که شخص کوبنده موفق می‌شد تصویر بازتاب یافته‌ی خویش را، آینه‌وار، بر روی آن رؤیت کند. یعنی چنان پاک و صاف شده بود که تصویر طلاکار را باز می‌تاباند.

۱۳۷. و خدا هم به همین روش عمل می‌کند. او طلایی که بر روی زمین پیدا کرده را، به واسطه‌ی روح‌القدس، می‌کوبد و بیش و بیشتر و باز هم بیشتر آن را می‌چرخاند و این سر و آن سرش می‌کند و بر آن می‌کوبد تا تصویر بازتاب یافته‌ی خویش را بر روی آن مشاهده کند. [برادر برانهام هنگام ادای این جمله بارها دست‌هایش را به هم می‌کوبد-گروه تألیف]

۱۳۸. و این همان کاری است که ما نیز موظف به انجامش هستیم، بازتاباندن تصویر پسر خدا. و ما باید آنچه او کرد را انجام دهیم. او گفت: «هر که به من ایمان آورد...» یوحنا ۱۴: ۷ «هر که به من ایمان آورد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد.» و چنین است که شروع به بازتاباندن کارهای مسیح می‌کنید.

۱۳۹. ولی بسیاری از ما در پی آنیم تا پیش از بازتاباندن مسیح، کارهای مسیح را انجام دهیم. و مشکل اینجاست. شما شاهد وقوع چنین اموری هستید. شما این را می‌دانید. من این را می‌دانم. ما شاهد لغزش‌هایی هستیم که در طول مسیر رخ

می‌دهد. ما شاهد مسیحیان و خادمانی هستیم که افتاده‌اند و کپه‌ای عظیم از آنها در طول مسیر شکل گرفته است. دلیلش این است که از طریق درست وارد نشدند.

۱۴۰. و دلیل حضورم اینجا در این بامداد، این است که سعی دارم به این کلیسای کوچک و خودم تعلیم دهم که چگونه می‌توانیم تبدیل به محل سکونت خدای زنده شویم. چند نفر دوست دارند چنین باشند؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف] مکان سکونت خدای زنده!

۱۴۱. باری، این کاری است که می‌کنیم. گام نخست چیست؟ داشتن ایمان و تولد تازه. این گذاشتن شالوده است.

۱۴۲. و پس از گذاشتن شالوده، در گام دوم چیزی را بر آن مزید می‌کنید. پطرس در اینجا از «مزید کردن و غنی کردن ایمان» سخن می‌گوید. نخست باید ایمان داشته باشید و سپس فضیلت را بر ایمان خویش مزید کنید. این ستون بعدی است. نخست شالوده، یعنی ایمان را بگذارید. سپس بر ایمان خویش فضیلت را مزید کنید.

۱۴۳. باری، از همین جاست که بسیاری از ما پس می‌افزیم. بله، آقا. بله. «ایمان خود را به فضیلت مزید کنید.» این حرف فقط به معنی بکر ماندن در زندگی، به عنوان خانم یا آقا و نظایر آن نیست. این مسئله ربطی به این جریان ندارد.

۱۴۴. کتاب مقدس، چنانکه در لوقا می‌خوانیم، می‌گوید: «قوتی از وی صادر شد.» درست است؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف] [برای دو واژه‌ای که در فارسی قوت و فضیلت ترجمه شده، در کتاب مقدس انگلیسی یک واژه به کار رفته؛ واژه یونانی "αρετη" فضیلت و قوت را می‌رساند-گروه تألیف] اگر قرار است چون او شویم باید از فضیلت برخوردار باشیم. برای شبیه شدن به او باید فضیلت داشته باشیم. عنوان یکی از نخستین سرودهای محبوبم، یکی از فوق‌العاده‌ترین آنها، شبیه شدن به عیسی است. خوب، اگر قرار است شبیه عیسی شوم باید مجهز به فضیلت باشم و نیز کانی که از طریق آن، این قوت از من به دیگران صادر شود. زیرا: «قوتی از وی به مردم صادر شد.» فضیلت و قوت! قبل از آنکه بتوانید آن را صادر کنید باید خودتان آن را داشته باشید. در نبود آن، چیزی از شما صادر نخواهد شد. چیزی برای صدور وجود نخواهد داشت.

۱۴۵. چه اتفاقی می‌افتد اگر کسی بر آن شود تا قوتی را از ما بیرون بکشد و نتیجه‌اش مثل برگشت خوردن چکی باشد که روی آن نوشته باشند: «موجودی کافی نیست؟» ملاحظه می‌کنید؟ نه، نه، در اینجا چیزی برای برداشتن وجود ندارد. وقتی در نگاه کسی مسیحی باشید و فردایش شاهد آن باشد که مثل یک

گناهکار رفتار می‌کنید، بدیهی است که فضیلت و قوت چندان برای برداشت در کار نیست. متوجه هستید؟ درست است.

۱۴۶. فضیلت و قوت باید در درون ما باشد. و تا وقتی مجهز به فضیلت شدیم... بعد که فضیلت حاصل کردیم، می‌توانیم آن را به ایمان خویش مزید کنیم. و دیواره بعدی که روی شالوده بر پا می‌شود، همین است. باری، نخست باید ایمان داشته باشید. ایمان به تنهایی کارساز نخواهد بود. پطرس گفت: «ایمان خویش را به فضیلت تجهیز نمایید.» باید فضیلت داشته باشید تا آن را به ایمان خود مزید نمایید.

۱۴۷. باری، شاید دلیل آنکه از تحصیل آن بازمانده‌اید، این است که امروزه روز کلیساهای بسیاری به شما تعلیم می‌دهند که نیازی به داشتن آن نیست، یا اینکه دوران آن سپری شده است. «نیازی به داشتن آن نیست. تنها کاری که باید بکنید پیوستن به کلیساست. آری، دوره‌ی این جور چیزها گذشته است.»

۱۴۸. فضیلت؛ کسی معنی و اژه‌ی فضیلت را می‌داند؟ این چیزی است که داشتن آن برای ما واجب است. اگر قوت از او بیرون شد تا زنی بیمار شفا یابد، انتظار او این است که کلیسایش نیز صاحب همان قوت شود، چرا که او الگوی ماست. و اگر او صاحب قوت بود و مردم را از آن بهره‌مند کرد، از ما نیز انتظار دارد تا صاحب قوت شویم و مردم را بهره‌مند گردانیم. قوت چیست؟ نیرو، توانایی.

۱۴۹. بسیاری از آنها [که در کلیسا هستند] به توانمندی خدا ایمان ندارند. آنها می‌گویند: «این مربوط به گذشته است. تنها کاری که باید بکنید این است که نامتان را در دفتر ثبت کنید و چیزی روی شما بچکانند، یا بپاشند، یا اینکه شما را تعمید دهند یا هر کار دیگر. و این تمام کاری است که باید انجام دهید.»

۱۵۰. ولی پطرس در اینجا از: «افزون کردن فضیلت و مزید کردن قوت» می‌گوید. حال، پطرس درباره‌ی ساختن خانه‌ی خدا صحبت می‌کند یعنی درباره‌ی معبد خدا و برپایی و تثبیت آن در یک مکان. و پس از تجهیز به فضیلت، باید مجهز به... پس از ایمان باید همراه ایمان، فضیلت و قوت داشته باشید. درست است. داشتن فضیلت برای تمام دنیا.

۱۵۱. به گمانم حدود بیست سال قبل در مورد کشیش سوسن موعظه کردم. شبان سوسن. موعظه‌ای برگرفته از متن سخنان عیسی که می‌گوید: «در سوسن‌های چمن تأمل کنید، چگونه نمو می‌کنند! نه محنت می‌کشند و نه می‌ریسند! لیکن به شما می‌گویم که سلیمان هم با تمام جلال خود، چون یکی از آنها آراسته نشد.»

۱۵۲. به سوسن [آبی] بنگرید. از پایین و اعماق ناپاکی سر برآورده است. و هر دقیقه از روز مجبور است چیزی از دل زمین دریافت کند. متوجه هستید؟ و

با این قوت و فضیلت دریافتی چه می‌کند؟ آن را می‌بخشد و پخش می‌کند. منظره‌ای که می‌سازد برای هر فرد زیباپسندی دل‌انگیز است. او خود را می‌گشاید تا پذیرای زنبوری باشد که برای برگرفتن توشه‌ی عسل خود می‌آید. گلایه نمی‌کند. او آنچه دارد را می‌بخشد. چه می‌شود اگر زنبور سر برسد و نه موجودی کافی در کار باشد و نه خبری از عسل؟ این زنبور کوچک سر خواهد خاراند و خواهد گفت: «این دیگر چه جور سوسنی است؟»

۱۵۳. و اگر چنین افتد که شخصی در تکاپوی نجات یافتن، به کلیسایی برود که به سپری شدن دوران معجزات باور دارد [چه چیز تداعی می‌شود؟]

۱۵۴. مثل حرفی که جک اونس یک بار گفت. به رستورانی رفته بود و منویی بزرگ و مفصل را باز و شروع به خواندن آن کرد، از استیک تی-بون گرفته تا بقیه‌ی غذاها. گفت: «یک استیک تی-بون برمی‌دارم.»

«خوب این مال گذشته بود. ما چنین چیزی نداریم.»

۱۵۵. می‌توانید منو را بگذارید و خارج شوید، ملاحظه می‌کنید؟ درست است، چون به هر حال چیزی برای خوردن وجود ندارد. یا می‌توانید به جایی بروید که رستوران آنجا چیزی برای خوردن داشته باشید.

۱۵۶. و یک انسان روحانی در حال رشد، نیازمند خوراک است. و این خوراک کلام خداست. من به او به او و آن ایمان دارم.

پروردگار را میزی است با سفره‌ای پهن که مقدسان از آن پرورده می‌شوند، او قوم برگزیده‌ی خود را فرا می‌خواند و می‌گوید: «به جهت شام بشتابید.» به منّ خویش ما را می‌پروراند و تدارک جملگی نیازهای ما را می‌بیند، چه شیرین است شام خوردن مستمر در کنار عیسی.

۱۵۷. درست است. او این را دارد. کلیسا مجهز به آن امر الهی است، کلیسای خدای زنده‌ای که بر اساس قامت انسان کامل و معرفت مسیح ساخته و بر پا شده است. باری، شما باید فضیلت و قوت را داشته باشید.

۱۵۸. در ادامه گفتیم. نخستین نکته اینکه، آدم دوست دارد رایحه‌اش را استشمام کند. او خودخواه نیست. او معطر است. اما قبل از آن که بتواند عطر خود را اهدا و صادر کند باید چنین رایحه و عطری را در خود داشته باشد. پیش از صدور و اهدای زیبایی، باید آن را داشته باشد.

۱۵۹. پیش از آنکه بتوانید فضیلت و قوت را صادر کنید، باید به آن مجهز باشید. پس، فضیلت و قوت را به ایمان خود مزید نمایید. آمین. متوجه می‌شوید؟

می‌توانیم مدت زمانی طولانی روی این مبحث متمرکز شویم اما زمان را از دست خواهیم داد. افزودن فضیلت بر ایمان. حال اول ایمان است و بعد فضیلت.

۱۶۰. و سپس در مرحله‌ی سوم علم را مزید می‌کنید. علم، ولی منظور آن علم دنیوی نیست، چرا که آن علم از نگاه خدا چیزی جز نادانی نیست؛ منظور علم تشخیص و قضاوت است، قضاوت (چه چیز)؟ قضاوت خوب از بد. اگر علم مسیحی را در کنار ایمان و فضیلت خود حاصل نموده باشید آنگاه چگونه دست به چنین قضاوتی می‌زنید؟ آنچه درباره‌اش به قضاوت می‌پردازید درستی یا نادرستی کلام است. و اگر بتوانید تمام اعتقاداتنامه‌ها، بی‌ایمانی‌ها و [نیز] تمام کارهایی که مدعی انجام دادند هستند را به کناری بگذارید، آنگاه به این علم و معرفت رسیده‌اید که خدا نمی‌تواند دروغ بگوید. «سخنان انسان همه دروغ و سخنان من همه حق است.» ملاحظه می‌کنید؟ حالا در حال تحصیل معرفت و علم هستید. این علم برترین علم‌هاست. برای حصول آن، نیازی به کسب چهار مدرک از یک دانشگاه یا چیزی از این قبیل نیست، زیرا تمامی این فضایل را خدا به شما اهدا می‌کند تا آن را بر شالوده‌ی ایمان‌تان استوار کنید و به این ترتیب بتوانید به بلندی قامت راستین انسان زنده‌ی سالک در طریق خدا برسید. بله، آقا.

۱۶۱. باید علم را مزید کنید، زیرا علم همان معرفت کلام اوست. باید به این نحو ایمان داشته باشید. محض نمونه امروز باید باور کنید و بپذیرید که... دوران معجزات به سر نیامده است. علم به اینکه خدا قدرت انجام کاری که گفت را دارد.

۱۶۲. ابراهیم این را باور کرده بود. و وقتی صد ساله شد در برابر وعده‌ی خدا، بی‌ایمانی نورزید. بنگرید این کلام چقدر مضحک می‌نمود. اینجا یک مرد صد ساله داریم که چشم انتظار تولد کودکی در خانه‌اش از یک زن نود ساله است. ملاحظه می‌کنید؟ نزدیک پنجاه سال از عمر باروری زن گذشته است در حالی که از ایام جوانی یا نوجوانی خود با ابراهیم بوده است. جریان زندگی در ابراهیم مُرده بود. رحم سارا مُرده بود. و اگر امیدی هم بود، از میان رفته بود. با این حال او نه به امیدی از این جنس، بلکه به امید راستین باور داشت، چون به این مهم علم داشت که خدا قادر است به هر چه وعده داده است، وفا کند.

۱۶۳. حال، وقتی آن را با این کیفیت حاصل نموده باشید، باید ایمان خود را به آن مزید کنید. وقتی فضیلت و قوت راستین حاصل کردید، باید ایمان خود را به آن تجهیز کنید. وقتی می‌توانید در خیابان قدم بزنید و مسیحی‌وار زندگی کنید، مسیحی‌وار رفتار کنید و مسیحی باشید، این موارد را بر ایمان خود مزید کنید. وقتی به این علم دارید که...

۱۶۴. می‌گویید: «خوب، نمی‌دانم که اصلاً این نگاشته درست است یا نه. حال اینجا اعمال ۳۸:۲ را داریم و تکلیفم با آن و همچنین اعمال ۱۹:۲۸ را نمی‌دانم.» بسیار خوب. با این حساب، شما آن مورد را بر ایمان خود مزید نمی‌کنید چون هنوز آن را حاصل نکرده‌اید. می‌بینید؟ چه کار می‌خواهید بکنید؟ چون هنوز آن اندازه علم و معرفت حاصل نکرده‌اید که به این شناخت از خدا برسید و دریابید که کتاب مقدس، خود را نقض نمی‌کند. این مسئله را به حال خود رها کنید. بیشتر از این، در این باره چیزی نگویید. دقت می‌کنید؟ به حال خود رهایش کنید.

۱۶۵. اما وقتی می‌توانید متوجهی این نکته شوید که نگاشته‌ی مقدس، عاری از تناقض است و بتوانید این را با اطمینان به زبان آورید و از راه مکاشفه درک کنید که کل کتاب مقدس در قالب شرحی پر رمز و راز نوشته شده است، حقیقتی که تنها علم و معرفت خدا می‌تواند مکشوف کند؛ و آنگاه که هر کلام خدا را به «آمین» خود مزین نمایید، در این موقعیت باید ایمان خود را به آن غنی سازید.

۱۶۶. و حالا دیگر می‌روید تا بدل به یک انسان نیک و خوش نهاد شوید. ملاحظه می‌کنید؟ دارید رشد می‌کنید. با چه چیز؟ با ایمان، با فضیلت و بعد هم علم و معرفت. مشاهده می‌کنید به چه سان قامت این انسان ساخته می‌شود؟ می‌توانید ببینید که گریزی از این روند نیست. این تنها راه برای رسیدن به بلندای قامت مسیح است. بله، آقا.

۱۶۷. [علم یعنی توان] قضاوت کردن، [توان رسیدن به تشخیص و] قضاوت درست. قضاوت اینکه آیا ایمان به کلام خدا درست است یا نادرست. قضاوت و تشخیص اینکه آیا باید خادم یک اعتقادنامه باشم یا خادم خدا. قضاوت و تشخیص اینکه آیا باید از نو زاده شوم یا [کافی است که] به کلیسا بپیوندم. و کارتان را از اینجا شروع می‌کنید. درست قضاوت کنید، مثلاً وقتی واعظ می‌گوید: «روزگار معجزات به سر آمده است.» گفته‌ی کتاب مقدس حاکی از این است که: «عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است.» حال شما کدام یک را باور خواهید کرد؟

۱۶۸. وقتی بگویید: «من حرف خدا را خواهم پذیرفت.» حال، این حرف را شما همین طوری از قلبتان در نیاورده‌اید تا بگویید: «خوب، من این را می‌پذیرم.» بلکه نیرویی در درون شما، یعنی ایمانتان آن را به بیرون هدایت کرده است. خودش است. ایمان شما می‌گوید: «می‌دانم که او همان است. آمین. من شاهد بودم که او همان است. هیچ چیز نمی‌تواند این باور را از من بگیرد. می‌دانم که او واقعی است.» آمین. و این را بر ایمان خود مزید کنید. این را بر آن شالوده

بچینید. و اینک دارید رشد می‌کنید و بالاتر می‌روید و یگراست در مسیر ملکوت قرار دارید. و شما به این نقطه رسیده‌اید. بسیار خوب.

۱۶۹. و مورد بعدی که واعظ به شما خواهد گفت، و مردمان زیادی می‌گویند، این است: «این داستان‌هایی که در کتاب مقدس می‌خوانید مربوط به دوره‌ای دیگر بود. حال، دلیلش را به شما می‌گویم. دلیلش این است که امروزه دیگر نیازی به این چیزها نداریم. نیازی به آنها نداریم. ملاحظه می‌کنید؟ نباید داشته باشیم. نیازی به جا آوردن این چیزها، مثلاً شفای الهی، نیست. برای حفظ نظم و ترتیب کلیسا نیازی به سخن گفتن به زبان‌ها نیست. و ما این کار را نمی‌کنیم.»

۱۷۰. به این مورد هم خواهیم رسید. دقت کنید، در این خصوص که آیا باید همچنان چنین کنیم یا نه، نگاشته‌ای را در اینجا یادداشت کرده‌ام.

۱۷۱. ولی آن شخص می‌گوید: «نمی‌دانم. امروز نباید این کار را بکنیم. تنها کاری که به نظرم باید انجام دهیم، فرا گرفتن فن بیان و نحوه‌ی شایسته سخن گفتن در برابر آحاد مردم است. باید برویم و بگذاریم که یک روانپزشک ذهن ما را بیازماید تا دریابد که آیا از پس معرفی و ارائه‌ی خود برخواهیم آمد یا نه، آیا بهره‌ی هوشی ما آن قدر بالا هست که توان انجام این کار را داشته باشیم و مواردی از این دست. و به نظر... ما بزرگترین جمع مشارکت‌کنندگان را داریم. ما تشکل خود را ساخته و بر پا کرده‌ایم.»

۱۷۲. ما در حال ساختن یک تشکل نیستیم. حضورم در اینجا در این بامداد برای بر پا کردن یک تشکل نیست. مسیح هیچ گاه مرا برای ساختن یک تشکل نفرستاده است. مسیح مرا فرستاد تا به واسطه‌ی کلام او، سازنده و بناکننده‌ی افراد تا بلندای قامت عیسی مسیح باشم، تا به این شکل بتوانند مکان سکونت و کانون تجلی نیروی روح‌القدس باشند. [هدف این است که] به واسطه‌ی کلام او، سازنده‌ی فردی در این جایگاه باشیم. نه آنکه از یک تشکل، تشکلی بزرگتر بسازیم، بلکه هدف ساختن افرادی است که پسران و دختران خدا شوند. طرح این است. متوجه هستید؟ فضیلت را به ایمان خود و علم را به فضیلت خود مزید نمایید. خوب، حالا دارید به جایی می‌رسید.

۱۷۳. باری، وقتی شروع می‌کنند و می‌گویند: «خوب، امروز دیگر مجبور نیستیم چنین چیزی را بپذیریم.» [ولی] این اجبار برای شما وجود دارد. باید داشته باشد.

۱۷۴. نگاشته‌های مقدس نمی‌توانند دروغ بگویند. و کتاب مقدس می‌گوید که: «چیزی تحت عنوان تفسیر شخصی نبی وجود ندارد.» شما تنها باید آن را به

همان شکل که در آنجا مکتوب شده است، بپذیرید. توجه دارید؟ باید مجهز به این امور باشید. و تنها به یک شکل قادرید به آنها تجهیز شوید و آن هم از طریق حصول علم و معرفت تولید شده در آسمان است. و علم و معرفت تولید شده در آسمان، بر حقانیت کلام، مهر تأیید خواهد زد. ملاحظه می‌کنید؟

۱۷۵. آنچه باید داشته باشید ایمان است نه توهم ایمان. این امور هیچ کدام از جنس توهم نیست، می‌بینید، و اگر سعی دارید بگویید: «من اصل کاری را به جنگ آوردم»... مثل یک توکا سیاه که پرهای طاووس را روی خود می‌گذارد نباشید، چون ریختن آنها حتمی است. آنها به صورت طبیعی در آنجا رشد نکرده‌اند. آنها را فقط چسبانده و وصل کرده‌اند.

۱۷۶. یاد سخنی که داود در زمزم ۱ گفت، می‌افتم: «او مثل درختی نشانده نزد نهرهای آب خواهد بود.» می‌دانید که بین چیزی که کاشته شده باشد با چیزی که صرفاً پایی در خاک داشته باشد، تفاوتی وجود دارد. مثل یک درخت بلوط کهنه که بر اثر تکان‌ها تعادلش را از دست نمی‌دهد. ولی معلوم نیست چه بر سر درختچه‌های قدیمی و نحیفی که آنجا هستند، خواهد آمد. آنها ریشه ندارند. فاقد شالوده‌اند. متوجه هستید؟

۱۷۷. و این وضعیتی است که شماری از الهیات آموختگان مراکز الهیات آموزی تجربه می‌کنند، می‌بینید آنها فاقد... «خوب، دکتر فلانی و بهمانی مرا به خدمت بر گماشته است.» فرقی نمی‌کند که آن شخص که بوده.

۱۷۸. مسیح به وسیله‌ی ایمانتان، شما را در این قلمرو متولد کرده است. ملاحظه می‌کنید؟ شما احیاء شدید و در این قلمرو متولد شدید. و انتظار او از شما این است که این موارد را مزید کنید و به آنها مجهز گردید. فقط به مزید کردن آنها ادامه دهید. حال یکر است در این خط ادامه می‌دهیم.

۱۷۹. حال گفتنی‌های دیگری درباره‌ی همان علم الهی وجود دارد. دقت دارید؟ «آیا کتاب مقدس در این روزگار دچار زوال معنا شده است؟» آنها، جماعت بسیاری به شما می‌گویند که در کتاب مقدس چنین معانی دقیقاً مد نظر نبوده. اگر ناظر من خداست و اوست که مرا می‌پاید و وقتی در گناه هستم، اصلاح می‌کند، چنانچه پسر خدا باشم، او به همین شکل عمل می‌کند. و او در قبال شما هم که پسران [فضای خالی نوار بر روی نوار-گروه تألیف] و دخترانش هستید، به همین شکل عمل می‌کند. پس وقتی خدا چنین نظارت ویژه‌ای بر شما اعمال می‌کند و شما را می‌پاید و اصلاحتان می‌کند، چقدر بیشتر این نظارت و توجه را شامل حال کلام خود خواهد نمود، کلامی که الگوی شماست. کلامی که خود اوست!

در ابتدا/ کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.

و... کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد،...

۱۸۰. کلام، به گفته‌ی کتاب مقدس، مکاشفه‌ی عیسی مسیح است، مسیح در کلامش مکشوف می‌گردد. و اگر او وقتی فرامین شریعت را زیر پا می‌گذاشتید شما را می‌پایید و مراقبتان بود، چون این عمل شما محکومیت او را به دنبال دارد، چقدر بیشتر از شریعت خودش، که شما به واسطه‌ی آن محکوم می‌شوید، پاسداری کرده و حواسش به آن است! آمین.

۱۸۱. پس این حرف را رها کنید و این جور چیزها را به من نگوئید!

۱۸۲. من به علم و معرفت اصیل منبعث از روح‌القدس، باور دارم. علم تولید شده از روح‌القدس همواره کلام را با ترجیع بند «آمین» قطع خواهد کرد. وقتی در کتاب مقدس به مواردی می‌رسید که به نظر یکدیگر را نقض می‌کنند، می‌نشینید و آنها را، این چنین، با عبادت ورزی و غرق در عالم دعا شدن مورد بررسی قرار می‌دهید. و در مرحله‌ی نخست، روح‌القدس به حرکت درمی‌آید. اندکی بعد می‌بینید که تماش با هم جفت و جور می‌شود و اینجاست که جوابتان را می‌گیرید. ملاحظه می‌کنید؟ علم و معرفت همین است.

۱۸۳. برخی از مردم می‌گویند: «خوب، کتاب مقدس گفت که او دیروز، امروز و تا ابد همان است.»

۱۸۴. کلیسا می‌گوید: «او به یک معنا همان است.» ای وای! شما درست از همین نقطه، شکاف ایجاد کرده‌اید. توجه دارید؟ بله، آقا. نه، آقا. او همان است. بله، آقا.

۱۸۵. «عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است.» به هیچ وجه فرقی نکرده است. او در کلیسای خود زندگی می‌کند و همان کار را می‌کند. «اندک زمانی»، چنانکه پیش‌تر نقل کردم، «بعد از اندک زمانی، جهان دیگر مرا نمی‌بیند اما شما مرا می‌بینید.» زیرا او گفت: «تا انقضای عالم همراه شما و در شما خواهم بود.» او همچنین گفت: «کارهایی را که من می‌کنم، شما نیز خواهید کرد.» و افزون بر این، گفت: «من تاک خواهم بود و شما شاخه‌ها.» و شاخه‌ها تنها به حیات جاری در تاک زنده هستند. هر چه در تاک باشد، در شاخه‌ها به ثمر می‌نشینند. شکر و سپاس! پس: «مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است.» و این چیزی است که حیات خداوند عیسی مسیح را به بار می‌آورد. آمین.

۱۸۶. علم و معرفت؛ نه علم دنیوی عقل محور. کلیه‌ی انواع علوم دنیوی مبتنی بر استدلال عقل محورند. خدا بر شما مکشوف می‌کند که فلان و فلان اتفاق

رخ خواهد داد، تمام دانشمندان جهان می‌توانند به شما بگویند که: «با منطق نمی‌خواند. چنین چیزی شدنی نیست.» ولی شما همچنان پای مکاشفه‌ی خود هستید و به آن ایمان دارید. ملاحظه می‌کنید؟ بله، آقا. کار به استدلال‌ها ندارد. «کتاب مقدس گفت: «ما استدلال‌ها را به زیر می‌افکنیم.» شما با ایمان استدلال نمی‌کنید. ایمان را کاری با آن نوع استدلال‌ها نیست. ایمان می‌داند کجاست. ایمان عمل می‌کند. ایمان از جنس پیوندی محکم است. تکان نمی‌خورد. هیچ چیز نمی‌تواند آن را تکان دهد و متزلزلش کند. اهمیت نمی‌دهد که چه کسی، این، آن یا آن حرف دیگر را گفته باشد. ذره‌ای تکان نمی‌خورد. سر جای خود می‌ماند و صبر می‌کند، صبر می‌کند و صبر می‌کند. هیچ فرقی ندارد. او فقط در نقطه‌ای که مستقر شده پا بر جا می‌ماند.

۱۸۷. خدا به نوح گفت که این امور واقع خواهد شد، او باور کرد. ملاحظه می‌کنید؟ خدا به موسی گفت این امور واقع خواهد شد، او باور کرد. خدا به شاگردان گفت این اتفاقات خاص رخ خواهد داد: «روز پنطیکاست به آنجا بروید و منتظر بمانید.» و آنها همان جا ماندند. بله، آقا. بسیار خوب.

۱۸۸. باری، علم همین است، نه علم دنیوی، بلکه علم و معرفت آسمانی. و علم آسمانی زمانی معنی پیدا می‌کند که خدا تماماً شالوده‌ی آن باشد و [چنانچه بارز است] خدا کلام است، پس اگر علم آسمانی را حاصل کرده باشید، کلام را باور دارید و کلام مبنای منطق و تفکر شما می‌شود.

۱۸۹. همین پرونده‌ی مالیاتی که کلیسا درگیر آن شد، یا در واقع من درگیر آن شدم را در نظر بگیرید. یکی از آقایان یک بار در یک جلسه‌ی رسیدگی به من گفت. گفت، ... «نمی‌توانند هیچ اشکالی پیدا کنند.» بنابراین شروع کردند به...

۱۹۰. گفتم: «خوب اگر اشکالی وجود ندارد، چرا دست از سرم بر نمی‌دارید؟» می‌بینید؟ و سختم را ادامه دادم و درباره‌ی تعدادی از نگاشته‌ها به او گفتم.

۱۹۱. او... از آن آدم‌های درشت هیكل بود و یک سیگار هم در دستش بود، گفت: «آقای برانهام، من خودم دانشجوی کتاب مقدس هستم.»

گفتم: «از شنیدن این موضوع خوشحالم.»

۱۹۲. گفت: «حالا می‌خواهم درباره‌ی خرافاتی از این دست بدانم، مثل وقتی که دستمال‌ها را نرخ گذاری می‌کنید و آنها را پخش می‌کنید، این باور خرافی که دست روی دستمال‌های کوچک بگذارید و برایشان دعا کنید و راهی‌شان کنید، یا جریان این «لباس‌های مسح شده» که «لباس» می‌خواندش چیست؟» گفت: «پس شما روی آنها نرخ می‌گذارید.»

گفتم: «نه، آقا. هیچ نرخی بر روی آنها نگذاشته‌اند.»

گفت: «خوب، منظورم روی همین مسائل خرافی است.»

۱۹۳. گفتم: «جناب، شما آن را خرافه می‌خوانید. ولی دقایقی پیش به من گفتید که دانشجوی کتاب مقدس هستید.»

گفت: «هستم.»

۱۹۴. گفتم: «لطف می‌کنید اعمال ۱۹: ۱۱ را برایم نقل کنید.» دانش! خودش به دست خودش یکراست در دام افتاده بود و سعی می‌کرد بحث را عوض کند. گفتم: «پس بی‌زحمت یوحنا ۵: ۱۴ را برایم نقل کنید.» نمی‌توانست. گفتم: «پس یعقوب ۵: ۱۴.» نتوانست. گفتم: «با یوحنا ۳: ۱۶ آشنا هستید؟» ملاحظه می‌کنید؟ نمونه‌ای از دانش [دنیوی]، ذکاوت و دنیا. اما وقتی...

۱۹۵. گفت: «ولی آقای برانهام شما دارید با استناد به کتاب مقدس، این پرونده را قضاوت می‌کنید. ما با استناد به قوانین کشور، به این پرونده رسیدگی و قضاوت می‌کنیم.»

۱۹۶. گفتم: «آقا، آیا قوانین کشور مبتنی بر قوانین کتاب مقدس نیستند؟ فقط در این حالت عادلانه هستند.» آمین! یقیناً.

۱۹۷. علم و معرفت؛ ولی نه از نوع دنیوی. علم و شناخت روحانی از کلام، عبارت است از دانستن آنچه خدا گفته است و انجام کار، درست طبق گفته‌ی خدا. و حال وقتی تمام اینها را حاصل می‌کنید و بتوانید به تمام این موارد ایمان داشته باشید، به اینکه او در تمام زمینه‌هایی که کلام بر حقیقت بودنش صحه گذاشته، همان است، اینجاست که هر کلامی را به «آمین» لیبیک می‌گویید. خیلی خوب است. این را به ایمان خود مزید کنید. بسیار خوب. آری.

۱۹۸. اگر یک نفر سعی کند به شما القا کند که: «کتاب مقدس قدرت خود را از دست داده است. چیزی به اسم تعمید روح القدس وجود خارجی ندارد.» اختیار دارید! مبدا چنین مواردی را به ایمان خود مزید کنید چون به کاری نخواهند آمد. همه‌اش خواهد ریخت. انگار که بخواهید خاک را روی سنگ بگذارید، پا بر جا نخواهد ماند و خواهد ریخت.

۱۹۹. بعد هم مردم به شما می‌گویند: «امروز دیگر نمی‌شود به کتاب مقدس اعتماد و توکل کرد. باید احتیاط کنید. مبدا بروید و این چیزها را باور کنید. نمی‌تواند درست باشد.» شما این حرف را دائم می‌شنوید. کوتاه و مختصرش این است که: «نمی‌توانید به کتاب مقدس توکل کنید.» خوب، اگر چنین چیزی را در

ذهن دارید، آن را به ایمان خود مزید نکنید، چون کارساز نخواهد بود. همان جا کل بنا فرو خواهد ریخت.

۲۰۰. لازم است که روح القدس کار را ملات کشی کند. منظورم این است که او باید اجزای بنا را با ملات‌های استحکام بخش، متصل کند. و همان چیز که آن را می‌چسبانند... طرز کار را که می‌دانید..

۲۰۱. تیوب لاستیکی که به شیوه‌ی ولکانیزه تعمیر شده باشد، بیش از نمونه‌ای که به شکل قدیمی با چسب پنچرگیری شده باشد، دوام دارد. با مقداری حرارت وصله‌ای را به لاستیک می‌چسبانید، ولی به محض اینکه لاستیک کمی داغ شود، یا کمی با سرعت بیشتر برانید آن وصله و چسب همه‌اش ذوب می‌شود. بله، آقا. ملاحظه می‌کنید؟

۲۰۲. و امروز مشکل بسیاری از مردم همین است. آنگاه که آزمون‌ها از راه می‌رسند، بر آن می‌شوند تا به کمک یک چسب کهنه‌ی زمینی، علم خود را به دانش دنیوی وصل کنند. «خوب شاید قبلاً اشتباه می‌کردم.» ملاحظه می‌کنید؟ و چنین می‌شود که ظرف مدتی کوتاه، باد خالی می‌شود و پنچر می‌شوید. تمام فریادها و بالا و پایین پریدن‌هایتان سودی به حالتان نداشته است. مردم شما را می‌بینند که دوباره در همان چاله هستید. توجه دارید؟ درست است.

۲۰۳. ولی اگر سر جای‌تان بمانید و حرارت لازم را از روح القدس دریافت کنید، شما و تیوب یکی می‌شوید. وقتی تا زمان رسیدن به یگانگی، با تمام وعده‌های خدا سر جای خود و در آن نقطه مانده باشید، باید ایمان خود را به آنچه این تجربه را ممکن کرد، غنی کنید. در غیر این صورت [یعنی در صورت ناکامی] اصلاً این ناکامی را به ایمان خود نیامیزید.

چه بسا بگویید: «به کتاب مقدس اعتباری نیست و نمی‌توان به آن توکل کرد.»
 ۲۰۴. می‌گویید: «وعده‌ی تعمیر روح القدس که در اینجا آمده، تنها به دوازده شاگرد مربوط می‌شد،» درست مثل حرفی که این روزها برخی از کلیساها می‌زنند. ولی سعی نکنید چنین تفکری را به ایمان خود اضافه کنید. و اینجاست که شالوده‌ی آنها فرو می‌ریزد. مثل جریان عزریا، که شب گذشته مطرح شد، آنجا که کسی به چشم خود دید که چگونه عزریا که به او اعتماد کرده بود، فرو ریخت و به برص مبتلا شد و این امر به هیچ وجه خوشایند نبود. حال: «فقط مربوط به رسولان می‌شد. مربوط به دوازده رسول.»

۲۰۵. یک بار پیش برادر رایت بودم... فکر می‌کنم آن انتها در میان حضار باشد. یک واعظ هم در آنجا حضور داشت. داشتیم در جمع چهار یا پنج واعظ

صحبت می‌کردم. آن واعظ برخاست و گفت: «حال، دلم می‌خواهد مطلبی به شما حاضرین در این جمع بگویم. فکر می‌کنم که شما آدم‌های خوبی هستید.»

۲۰۶. گفتم، به یک نفر گفتم: «بفرما این هم یکی از آنها، که درست در آنجا نشسته است. تماشا کن.»

۲۰۷. حال، جونیور جکسون، که در آن قسمت نشسته، صحبتش را تمام کرده بود. او گفته بود... درباره‌ی فیض خدا موعظه کرده بود. خدای من!

۲۰۸. آن شخص سخت بی‌قرار و منتظر بود. بالا رفت و سعی داشت متوجه شود. [بلند شد و گفت] «دارم به شما می‌گویم که این آقای برانهام که اینجا است، یک ضدّ مسیح است.» همین‌طور شروع کرد و تمام شب [چنین می‌گفت].

۲۰۹. برخی از واعظان شروع کردند به... گفتم: «یک دقیقه صبر کنید. برادران، هیچ چیز نگوئید. او فقط یک نفر است و ما چند نفر. او را به حال خود رها کنید. او مرا هدف گرفته است.» خیلی دلم می‌خواست خودم به این ماجرا رسیدگی کنم و نمی‌دانستم چه کنم. متوجه هستید؟

۲۱۰. با این حساب او گفت: «آقای برانهام یک ضدّ مسیح است.» و در ادامه همان حرف‌هایی را زد که شما از آن مطلع هستید. گفت: «ایشان اینجا از تعمید روح‌القدس گفت.» گفت: «کتاب مقدس می‌گوید تنها دوازده نفر تعمید روح‌القدس گرفتند.» درباره‌ی شفای الهی حرف زد و گفت: «تنها دوازده رسول عطای شفای الهی را یافتند.» گفت: «جایی که کتاب مقدس حرف می‌زند، حرف می‌زنیم و جایی که ساکت است، سکوت اختیار می‌کنیم.» تا پایان افاضاتش که نزدیک نیم ساعتی طول کشید، صبر کردم.

۲۱۱. گفتم: «یک دقیقه صبر کن. من کلی مطلب اینجا یادداشت کردم.» گفتم: «فرصت بده تا پاسخ دهم.» وقتی بلند شدم، گفتم: «آقا فرمودند "جایی که کتاب مقدس حرف بزند، حرف می‌زنیم،" کاری که کلیسای او کرد، و "جایی که کتاب مقدس ساکت باشد، سکوت می‌کنیم" خودتان همگی شاهد بودید، "بله."» گفتم: «حال ایشان گفت که "تنها دوازده نفر روح‌القدس را یافتند." کتاب مقدس من می‌گوید که تعداد آنها در همان نوبت اول، صد و بیست نفر بوده.» آمین! چنین دانشی که ایشان می‌کوشد بر آن تکیه کند را باید دور بریزید.

۲۱۲. سپس گفتم: «به گمانم پولس با اینکه مدعی یافتن روح‌القدس است نمی‌تواند آن را یافته باشد.» ملاحظه می‌کنید؟

۲۱۳. گفتم: «آنجا... وقتی فیلیپ به آنجا رفت و برای اهالی سامره موعظه کرد، آنها به نام عیسی تعمید یافته بودند و فقط روح‌القدس بر آنها قرار نگرفته بود. بعد

پطرس و یوحنا فرستاده شدند تا بر آنها دست بگذارند و به این ترتیب روح القدس بر آنها قرار گرفت. حدس می‌زنم که این ماجرا هم تنها به دوازده نفر مربوط می‌شد؟»

۲۱۴. گفتم: «در اعمال ۱۰: ۴۹ وقتی پطرس در بالاخانه بود، در رؤیا دید که باید نزد کرنیلیوس برود و در ادامه آمده است که: این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که روح القدس بر همه‌ی آنانی که کلام را شنیدند، نازل شد.» گفتم: «کتاب مقدس هنوز دارد حرف می‌زند، حالا کلیسای شما کجاست؟» این یعنی بازگشت به آنچه باید واقع شود. درست است. ملاحظه می‌کنید؟

۲۱۵. گفتم: «درباره‌ی شفای الهی فرمودید: "قدرت شفا، تنها به دوازده رسول عطا شد." کتاب مقدس می‌گوید که استیفان به سامره رفت و در آنجا دیو اخراج کرد و بیماران را شفا داد و شادی عظیم آن شهر را فرا گرفت. او که جزء دوازده رسول نبود. او که رسول نبود. او شماس بود.» آمین. آمین.

۲۱۶. گفتم: «و پولس یکی از آن دوازده شخص حاضر در بالاخانه نبود ولی عطای شفا داشت.»

۲۱۷. گفتم: «به عطا‌های شفا توجه کنید! به این دقت کنید که او سی سال بعد در قرن‌تین همچنان عطای شفا را در بدن مسیح به کار می‌گماشت.» خدای من!

۲۱۸. باری، بهتر است این جنس از علم را که در برخی از کتاب‌ها فرا می‌گیرید، راهی سطل زباله کنید. خودتان را به آن علم دیگر مجهز کنید. وقتی خدا گفت: «دیروز، امروز و تا ابد همان است.» بگویید: «آمین.» بله، آقا. بله، آقا. این امور نه برای دوازده رسول که برای همگی ما بوده. وقتی چنین ایمانی داشته باشید، وقتی ایمانتان از او به او آن، با یک «آمین» استقبال کند، آنگاه می‌شود گفت: «بسیار خوب» این قابلیت را مزید کنید.

۲۱۹. و اما در مرحله‌ی چهارم. باید با شتاب ادامه دهیم، چون من... بودن در اینجا و پرداختن به این مسئله، حس خوبی به آدم می‌دهد. آمین. [برادری می‌گوید: «داریم بهره می‌بریم.» -گروه تألیف] بله. در گام چهارم... ممنونم.

۲۲۰. باید در این مرحله قابلیت «پرهیز» را مزید کنید. خدای من! ما به مبحث پرهیز رسیده‌ایم. حال، ابتدا ایمان را داشتیم؛ چیزی که نقطه‌ی آغاز است و داشتن آن الزامی است. سپس از ایمان، فضیلت حاصل می‌کنید و این قابلیت بر ایمان شما مزید می‌شود، البته چنانچه فضیلتی اصیل باشد. سپس علم حاصل می‌کنید، ولی علم راستین. و حالا باید به قابلیت پرهیز مجهز شوید.

۲۲۱. اینجا پرهیز به معنی: «توقف نوشیدن الکل» نیست. نه، نه. در این مورد خاص، پرهیز به معنی درمان اعتیاد به الکل نیست. اینجا مراد پرهیز کتاب مقدسی است، پرهیز روح القدس. آن مورد فقط یکی از هوس‌های جسم است، اما بحث ما درباره‌ی پرهیز ناشی از عمل روح القدس است. یعنی اینکه چطور زبان خود را کنترل کنید و وراج و بیهوده‌گو نباشید؛ اینکه چطور خلقیات خود را کنترل کنید و هر بار که یک نفر با شما بد صحبت کرد، از کوره در نروید. خدای من!

۲۲۲. پسر، بسیاری از ما پیش از آنکه کار را آغاز کنیم فرو خواهیم افتاد، غیر از این است؟ می‌بینید؟ بعد از خود می‌پرسیم که چرا خدا در کلیسایش نیست تا معجزات و کارهایی که پیش‌تر به جا می‌آورد را به جا آورد. آقا، می‌بینید؟

۲۲۳. و باید به این موارد، پرهیز و خویشنداری را مزید کنید. پرهیز و خویشنداری، چگونه می‌توان تندزبانی را مهربانانه پاسخ گفت. کسی می‌گوید: «شما دار و دسته‌ی غلندگان مقدس که آنجا هستید!» نباید از جا بپرید و آستین‌ها را بالا بزنید. نه، این راهش نیست. بلکه باید با محبت الهی، خویشنداری و عطوفت سخن بگویید. آیا شما دل‌تان می‌خواهد چنین باشید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» -گروه تألیف] وقتی به شما پرخاش می‌کنند شما با پرخاش پاسخ ندهید. بگذارید او الگوی شما باشد.

۲۲۴. وقتی به او گفتند: «اگر پسر خدایی، این سنگ‌ها را به نان بدل کن.» می‌توانست این کار را بکند و ثابت کند که خداست ولی او خویشندار بود. وقتی او را بعلزبول خواندند، گفت: «از این کارتان می‌گذرم.» درست است؟ مُشتی از ریش‌هایش را کردند و به صورتش آب دهان انداختند و گفتند: «از صلیب به زیر بیا!»

۲۲۵. گفت: «پدر آنها را ببخش زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.»

۲۲۶. در حالی که او عطایای لازم را داشت و بر همه چیز آگاه بود، چرا که در وی از جهت جسم، تمامی پُری الوهیت ساکن بود. آنها شاهد معجزاتش بودند، از جمله اینکه چطور مشکل مردم را برایشان بازگو می‌کرد و نظایر این. چشمانش را با پارچه‌ی کهنه‌ای بستند و با چوب بر سرش کوبیدند و گفتند: «نبوت کن چه کسی تو را زده است و به تو ایمان خواهیم آورد.» می‌بینید؟ او خویشندار بود.

۲۲۷. حال اگر این قابلیت را به همین شکل حاصل کرده باشید، باید ایمان خود را به آن تجهیز کنید. اگر هنوز اهل از کوره در رفتن و تند جواب دادن و داد و

بیداد و تلافی کردن و جار و جنجال هستید، چنین قابلیتی را حاصل نکرده‌اید... و چیزی برای مزید کردن نخواهید داشت، چون آنچه دارید نمی‌تواند اضافه و جذب شود. ملاحظه می‌کنید؟ اتفاقی از جنس عملیات ولکانش در پنچرگیری [که مواد و عوامل به کار رفته جذب تیوب و با آن یکپارچه می‌شود] رخ خواهد داد. شما نمی‌توانید یک تکه کائوچو را بردارید و آن را با یک تکه آهن ولکانیزه کنید. کارساز نخواهد بود. نه، باید از ماده‌ای منعطف مثل خود کائوچو استفاده شود. متوجه هستید؟ وقتی ایمان و پرهیز شما بدل به همان جنس پرهیز و خویشنداری روح القدس شود، آنگاه چیزی شبیه فرآیند ولکانش رخ خواهد و با او یکپارچه خواهید شد. شما به آن وصل شده‌اید.

وقتی فضیلت شما شبیه فضیلت وی باشد، آنگاه جذب آن خواهد شد.

۲۲۸. وقتی علم و معرفت شما چون علم و معرفت وی باشد [و بگویید]: «می‌آیم تا اراده‌ی تو را ای خدا به جا آورم.» ملاحظه می‌کنید؟ او با کلام پدر تمام شیاطین را شکست داد. آسمان و زمین زائل خواهد شد، لیکن کلام وی زائل نمی‌شود. ملاحظه می‌کنید؟ وقتی چنین علمی داشته باشید این علم به صورت موفقیت‌آمیز با ایمانتان ولکانیزه خواهد شد.

۲۲۹. وقتی، مثل او، پرهیز و خویشنداری صحیح را حاصل کرده باشید، فرآیند ولکانش به خوبی انجام خواهد شد. اگر چنین نباشد و فقط حامل باوری نصفه و نیمه، انسان ساخته و سست باشید یا کیفیت پرهیز و خویشنداری شما چنین باشد [و مثلاً بگویید]: «باید چنان ضربه‌ای به او بزنم که پس بیفتد، ولی شاید بهتر است از این کار بپرهیزم چون امکان دارد روزنامه‌ها نامم را منتشر کنند.» این، آن خویشنداری که وی درباره‌اش صحبت می‌کند، نیست. سعی نکنید چنین چیزی را اضافه کنید. به کاری نخواهد آمد ولی وقتی به راستی بتوانید با مهر برآمده از قلب خود، هر کسی را ببخشید و دم فرو بندید و رها کنید آن وقت است که فرآیند ولکانش با موفقیت انجام خواهد شد. این قابلیت را می‌توانید به ایمان خویش مزید کنید. آری!

۲۳۰. عجیب نیست که کلیسا تا این حد کوتاه قامت و دچار کاستی است. این‌طور نیست؟ عجیب نیست. می‌گویم: «توبه کنید و هر یک از شما به نام عیسی مسیح تعمید گیرید.» و یک تثلیثی متعصب به این مسئله ایمان ندارد و می‌گوید: «این آدم یک ضد مسیح پیر است. او یکی از آن نام عیسایی‌هاست. او یک جیزز اونلی است.» خوب نگاه کن پسر، نمی‌دانم در حال حاضر پرهیز و خویشنداری تو کجا رفته است. ملاحظه می‌کنید؟ چرا نمی‌آیی بگویی: «برادر برانهام، بیایید با

هم در این باره بحث کنیم. دلم می‌خواهد توضیحات مربوط به آن را بشنوم؟» می‌بینید؟ سپس بیاوید و به آن گوش کنید. و آنگاه مستقیم با مسئله روبرو می‌شوید و بعد هم می‌روید؛ تا دقایقی دیگر ضمن پرداختن به مبحث «دینداری» به این نکته خواهیم رسید. اما وقتی عنان اختیار از کف دهید و سریع نتایج دلخواه خود را بگیرید، باید گفت که رسمش این نیست. ملاحظه می‌کنید؟ شما هنوز، چنانکه از عملتان پیداست، خویشنداری کتاب مقدسی را حاصل نکرده‌اید و راه و رسم پاسخ دادن را نمی‌دانید. و بعد، وقتی آن را به طور کامل حاصل کنید، می‌توانید به ایمانتان اضافه‌اش کنید.

۲۳۱. بعد از آن، چهارم، دلتان می‌خواهد صبر را بر ایمان خود مزید کنید. کتاب مقدس می‌گوید اگر ایمان دارید: «ایمان شما، صبر را پیدا می‌کند.» می‌بینید؟ پس صبر *این* است. و این مورد بعدی است که وجود آن برای ساخته شدن قامت مورد نظر، الزامی است. می‌دانید خدا در بنای خویش مصالح واقعی دارد.

۲۳۲. برادر، خواهر؛ مشاهده می‌کنید چقدر کوتاه قامت و دچار کاستی هستیم؟ دقت می‌کنید؟ درک می‌کنید چرا در این نقطه هستیم؟ بله، آقا. به دلیل ایمانمان جلال یافته‌ایم و فریاد می‌زنیم و نظایر این. اما وقتی به مواردی که *اینجا* هستند، می‌رسیم و پای آنها به میان می‌آید، خدا نمی‌تواند ما را تا بلندای آن قامت بر پا کند و بسازد. می‌بینید؟ نمی‌تواند. خدا نمی‌تواند ما را به چنین جایگاهی برساند چون خود را درگیر تمام موارد دیگر می‌کنیم. با داشته‌هایمان سقوط می‌کنیم و لغزش می‌خوریم. می‌بینید؟ خدا به این ترتیب نمی‌تواند کلیسای خود را بسازد.

۲۳۳. صبر در چه زمینه‌ای؟ منظور چه نوع صبری است؟ ابتدا باید در رابطه‌ی خود با خدا صبور باشید. چنانچه ایمانتان حقیقی و اصیل باشد، صبرتان نیز حقیقی و اصیل خواهد بود، چرا که ایمان، صبر را پیدا می‌کند و پدید می‌آورد. وقتی خدا بگوید شما باور می‌کنید. همین و تمام. شما صبور هستید.

۲۳۴. می‌گویید: «دیشب از او خواستم شفا بدهد ولی امروز صبح همان قدر مریض احوال هستم.» خدای من! چه صبری؟

۲۳۵. خدا حرفی به ابراهیم زد و تا بیست و پنج سال پس از آن، حتی نشانه‌ای در کار نبود. او کماکان ایمان داشت. او در رابطه با خدا صبور بود.

۲۳۶. همیشه خدا را پیشاپیش خود قرار دهید. بگذارید او [در] تقاطع و گذرگاه بعدی که رد می‌کنید، باشد. شما نمی‌توانید از او عبور کرده و رد شوید، پس او را جلوتر از خود نگه دارید. «او چنین گفته است پس همین‌طور هم خواهد شد.» متوجه هستید؟ او را پیشاپیش خود بگذارید. درست است.

۲۳۷. نوح صبور بود. آری. نوح صبری حقیقی و خدایی داشت. خدا گفت: «من این جهان را با باران نابود خواهم کرد،» و نوح با این حال نزدیک صد و بیست سال موعظه کرد. عجب صبری. حتی یک قطره هم از آسمان نبارید. هیچ. به مدت صد و بیست سال همه چیز مانند گذشته، خشک و خاکی بود، ولی او صبر داشت.

سپس، خدا صبر شما را می‌آزماید. درست است. خدا آن را می‌آزماید.

۲۳۸. پس از پیغامی که به او داده بود، این بار به او می‌گوید: «ای نوح، می‌خواهم حرکت کنی و وارد کشتی شوی. حیوانات را به آنجا هدایت خواهم کرد و از تو می‌خواهم که داخل شوی. حالا به طبقه‌ی فوقانی می‌روی تا بتوانی از پنجره بالایی بیرون را نظاره کنی. حال، از تو می‌خواهم که داخل بروی. می‌خواهم به این مردم بگویی که: "آنچه طی این صد و بیست سال درباره‌اش موعظه کردم، فردا به وقوع خواهد پیوست." بسیار خوب، آنجا می‌روی و این را به آنها اعلام می‌کنی.»

۲۳۹. نخستین نشانه چه بود؟ داخل شدن نوح به کشتی. خبری از باران نبود. نوح آماده شد و پوششی مخصوص باران بر تن کرد تا هر چند وقت یک بار بتواند نگاهی به بیرون بیندازد و تمام اینها. خود را آماده کرد. ولی روز بعد...

۲۴۰. به گمانم او به اعضای خانواده، عروس‌ها و همگی آنها گفت: «خدای من! فردا شاهد واقعه‌ای خواهید بود که تا کنون ندیده بودید. زیرا سراسر پهنه‌ی آسمان تاریک خواهد شد. و تندر و صاعقه به پا خواهد شد. شمشیر عظیم خدا آسمان را خواهد شکافت. او قصد دارد تا این جماعت گناهکار که طی صد و بیست سال جواب رد به ما دادند را محکوم کند. فقط تماشا کنید.» ملاحظه می‌کنید؟

۲۴۱. می‌دانید، بعضاً نیمه ایماندارانی هم بودند که در آن اطراف می‌پلکیدند و هیچ گاه وارد نمی‌شدند. آدم‌هایی که نمونه‌ی آنها هنوز هم پیدا می‌شود. به این ترتیب آنها آمده و گفتند: «خوب، شاید حق با پیرمرد باشد، با این حساب بالا می‌رویم و چند روز و چند ساعتی آنجا می‌مانیم تا صبح که شد ببینیم اوضاع از چه قرار است.»

۲۴۲. روز بعد به جای یک ابر سیاه، خورشید بود که مانند همیشه برآمد. نوح نگاهی به بیرون انداخت. یکی گفت: «هیچ ابری در کار نیست.»

۲۴۳. یکی دیگر آمد و گفت: «می‌دانستم که تو هم یکی از آنها هستی. الان هم که دیگر بالا رفتی و منتظری.»

۲۴۴. «خوب، عذر می‌خواهم جناب. ها-ها. شاید من-من-من، می‌دانی یک جورهایی جو گیر شدم. ها-ها-ها.»

۲۴۵. اما نوح صبور بود. گفت: «اگر امروز نیامد، فردا خواهد آمد.» چرا؟ چون خدا چنین گفته بود.

«نوح، خدا چه زمانی این حرف را به تو گفت؟»

۲۴۶. صد و بیست سال پیش. تا اینجاى این راه دور و دراز را آمده‌ام، بنابراین اکنون همین جا منتظر خواهم ماند.» توجه کردید؟ اندکی بعد...

۲۴۷. شاهدیم که خدا هم تا اینجاى این راه دور و دراز را آمده و منتظر کلیسایش است ولی عاقبت این کلیسا در آنجا حاضر خواهد بود. نگران نباشید. این وعده‌ی اوست.

۲۴۸. تمام این مدت منتظر یک رستاخیز بوده‌ایم. وقوع حتمی است. نگران نباشید. چیزی است که خدا وعده داده است. فقط صبورانه منتظر بمانید. به خواب رفتن شما... شاید پیش از وقوع آن، چرتی مختصر بزنید اما در زمان وقوع، بیدار خواهید شد. او وعده داده که شاهد آن خواهید بود. می‌دانید، یک چرت، ما آن را چرت مرگ می‌خوانیم. آنچه مرگ می‌خوانیم، چرتی مختصر بیش نیست، یا در واقع همان خوابیدن در مسیح. چیزی تحت عنوان مردن در مسیح وجود ندارد. زندگی و مرگ نمی‌توانند با هم وجود داشته باشند. ملاحظه می‌کنید؟ ما صرفاً چرتی مختصر خواهیم زد، چرتی که دوستانمان نمی‌توانند ما را از آن به ندای خود برخیزانند. تنها اوست که به ندایی چنین تواناست. ایوب می‌گوید: «تو ندا خواهی کرد و من جواب خواهم داد.» اکنون چهار هزار سالی می‌شود که ایوب به خواب رفته است. نگران نباشید او بیدار خواهد شد. نگران نباشید او هنوز در انتظار به سر می‌برد.

۲۴۹. نوح صبر کرد، روز چهارم هم گذشت و خبری از باران نشد. اشکالی ندارد. آمدنش حتمی است.

۲۵۰. می‌توانم صدای خانم نوح را بشنوم که می‌گوید: «ای بابا، مطمئنی که...؟»

«این حرف را نزن.»

۲۵۱. او صبور بود، چون ایمان داشت. بله، آقا. او فضیلت داشت. او علم داشت، علم به اینکه خدا راست می‌گوید. او پرهیزکار و خویشتندار بود. او از کوره در نرفت تا بگوید: «خوب، نمی‌دانم جریان چیست. من تمام محبوبيتم را از دست دادم.» نه، نه. «مردم دیگر اهمیتی به من نمی‌دهند. بیرون می‌روم و از نو

شروع می‌کنم.» نه، نه. او صبر داشت. خدا وعده‌ای داده و به آن وفا خواهد کرد. خدا آن را عملی خواهد کرد، زیرا خود چنین فرموده است.

۲۵۲. می‌توانم ببینم پسرش آمد و گفت: «پدر، می‌دانی...» دستی بر روی موهای سپید بلندش کشید. او وقتی آنجا نشسته بود چند صد ساله بود. گفت: «می‌دانم تو شیخی کهنسالی. پدر، دوستت دارم. ولی امکانش هست کمی اشتباه کرده باشی؟»

«نه. نه.»

«چرا؟»

«خدا چنین گفت!»

۲۵۳. خوب، پدر، شش روزی می‌شود که اینجا نشسته‌ایم. همین‌طور صاف در این کشتی بزرگ و خشک و کهنه نشسته‌ایم. خارج و داخلش دیگر کاملاً ردیف شده است. تمام این سال‌ها را مشغول ساختش بودیم. و تو آن بیرون ایستادی و موعظه کردی تا جایی که در این مدت، موهابیت به سپیدی گرایید و سرت از مو خالی شد. و اینک این بالا هستی و سعی داری چنین و چنان بگویی. و مردم دارند می‌خندند و گوجه‌گندیده و از این قبیل چیزها به طرف کشتی پرتاب می‌کنند. کمی به کاری که داری می‌کنی، توجه کن. چرا، می‌دانی...»

«صبور باش، پسر.»

«مطمئنم؟»

«باران خواهد بارید!»

عروسش گفت: «پدر، می‌دانی...»

«باران خواهد بارید!»

۲۵۴. ولی تمام این سال‌ها را در انتظار به سر بردیم. در حال آماده‌سازی بودیم. و یک هفته قبل به ما گفتی که باران خواهد آمد. و ما آمده‌ایم داخل و تمام درها بسته‌اند و داریم راه می‌رویم و آفتاب هم که مثل همیشه یگراست دارد آن پایین را داغ می‌کند.

«ولی باران خواهید بارید!»

«چطور می‌دانی؟»

«خدا چنین گفت!»

۲۵۵. باری، وقتی به این کیفیت [از صبوری] رسیدید، ایمان خویش را به آن غنی کنید. اما اگر به این کیفیت نرسیده باشید، سعی نکنید آنچه دارید را بر ایمان

خود مزید کنید. کارساز نخواهد بود، نه در زمینه‌ی شفا و نه در هیچ زمینه‌ی دیگری به کار خواهد آمد. ملاحظه می‌کنید؟ باید با مصالحی ترکیب شوند که با یکدیگر سازگار و ولکانش‌پذیر باشند. درست است. باید صبوری را اضافه کنید. صبوری پیشه کردن برای وعده‌ی خدا. بله، آقا. نوح به وعده ایمان داشت. و به مدت صد و بیست سال برای تحقق آن وعده، صبر کرد.

۲۵۶. موسی در رابطه‌اش با خدا صبور بود. بله، آقا. «موسی، مصیبت قوم خود را دیدم و استغاثی ایشان را شنیدم. نزول کردم تا ایشان را خلاصی دهم. و تو راهی آنجا خواهی کرد.»

۲۵۷. و آنجا بحث کوچکی بین او و خدا پیش آمد. خدا جلال خود را بر وی نمایاند و موسی گفت: «راهی خواهم شد.» وقتی جلال خدا را رویت کرد، ایمان آورد.

[خدا] گفت: «ای موسی، آن چیست در دست تو؟»

[موسی] گفت: «یک عصا.»

گفت: «آن را به زمین بینداز.»

تبدیل به مار شد. گفت: «خدای من!» شروع کرد به...

۲۵۸. گفت: «موسی، آن را از زمین بلند کن. اگر توانستم آن را به مار بدل

کنم، باز هم خواهم توانستم.»

۲۵۹. [برادر برانهم سه بار دست‌های خود را به هم می‌کوبد-گروه تألیف] آمین! اگر خدا قادر است حیاتی جسمانی و طبیعی به من ببخشد، این قدرت را دارد که حیاتی روحانی نصیب کند! اگر خدا توانست تولدی نخست نصیب کند، توان آن را دارد که تولد ثانی را به من اهدا کند! اگر خدا قادر است از طریق شفای الهی/بین را درمان کند، در روز واپسین می‌تواند باز هم آن را در جلال و ملکوت خود برخیزاند. درست است.

۲۶۰. «می‌توانم آن چوب را به زمین اندازم و بدل به مار کنم. می‌توانم آن را

باز به حالت چوب برگردانم. دمش را بگیر.»

۲۶۱. موسی آن را برداشت و گرفت. خودش بود، دوباره یک چوب شده بود.

اینجاست که شروع کرد به مزید کردن علم و معرفت به ایمان خود. متوجه هستید؟

«موسی، اینک چه بر سر دست آمده؟»

«هیچ.»

«آن را در گریبان خود بگذار.»

۲۶۲. «بسیار خوب. حالا چطور...» مثل برف مبروص شد. «خداوندا، به دستم نگاه کن!»

«موسی، آن را باز به گریبان خود بگذار.»

۲۶۳. آن را به این شکل باز به گریبان خود گذاشت و برگشت به... و او شروع کرد به غنی کردن و اضافه کردن بر ایمان خود. بله، آقا.

۲۶۴. او به آنجا رفت. و نخستین تضاد... او به آنجا رفت. به آنجا رسید و گفت: «بیهوه خدا چنین می‌فرماید: "قوم مرا رها کن." فرعون، می‌خواهم این را بدانم که من به عنوان فرستاده‌ی خدا اینجا هستم. باید مطیع من باشی.»

۲۶۵. فرعون گفت: «مطیع؟ می‌دانی من چه کسی هستم؟ من فرعون هستم. مطیع برده‌ای چون تو شوم؟»

۲۶۶. گفت: «یا مطیع من می‌شوی یا می‌میری. مختاری یکی از این دو راه را به دلخواه خود برگزینی.» چرا؟ چون می‌دانست درباره‌ی چه چیز صحبت می‌کند. او یک مأموریت داشت. او آنجا بود. او با خدا سخن گفته بود. او ایمان داشت. می‌دانست کجاست.

«می‌خواهی مطیع تو شوم؟ از اینجا بیرون برو!»

«نشانت خواهم داد.»

«آیتی برایم ظاهر کن.»

او عصا را به زمین می‌اندازد و عصا مار می‌شود.

۲۶۷. گفت: «چه؟ این که یک حقه‌ی جادوگری کم ارزش است! یک دقیقه اینجا بیا. ینیس، می‌بریس، یک دقیقه بیا بیا اینجا و عصایتان را پایین پرت کنید.» عصاها را پرت کردند و به مار تبدیل شدند.

۲۶۸. گفت: «حال، با چنین ترفند نازلی خودت را به اینجا رسانده‌ای و آمده‌ای پیش من که مصری و فرعون مصرم. با یکی از این حقه‌های جادوگری نازلت تا اینجا آمده‌ای،» می‌دانید همان حکایت ذهن خوانی و از این حرف‌ها. متوجه منظورم که هستید. امیدوارم که این‌طور باشد. «کارت، تله پاتی ذهنی یا چنین چیزی بیش نیست، آری، و حالا با چیزهایی از این قبیل اینجا آمدی.» گفت: «خوب، ما هم از این کارها بلدیم.»

۲۶۹. و چه حالی به موسی دست داد؟ او نگفت: «جناب فرعون، خیلی متأسفم قربان. من بنده‌ی شما خواهم شد.» نه، آقا.

۲۷۰. او استوار ماند. آمین. صاف همان جا ایستاد. خدا گفته بود و او از این بابت تردید نداشت که: «آرامش خودت را حفظ کن. چیزی به تو نشان خواهم داد.» وقتی کاری که او دقیقاً از شما خواست را انجام دادید و بعد در ظاهر امر چنین به نظر می‌رسید که مشکلی پیش آمده [اوضاع بر وفق مراد پیش نرفت] بایستید و صبر کنید.

۲۷۱. موسی گفت: «وقتی این شالوده را گذاشتم، قابلیت صبر هم بر روی آن قرار داده شد، پس فقط صبر خواهم کرد تا ببینم خدا چه خواهد کرد.»

۲۷۲. و همین‌طور این مارها در آن حوالی می‌خزیدند و به یکدیگر فش فش می‌کردند. ابتدا مار موسی رفت و: «لُف لُف کنان»، تمام آنها را بلعید و یک لقمه‌ی چپ کرد. او صبور بود.

آنانی که منتظر خداوند می‌باشند، قوت تازه خواهند یافت و آنها و مثل عقاب پرواز خواهند کرد.

درست است؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» -گروه تألیف] ملاحظه می‌کنید؟ بله، آقا.

۲۷۳. و حال مقرر بود اسرائیل خارج شود. اختلافات بزرگی بروز کرد. موسی صبر کرد.

۲۷۴. و او به بیابان رسید. سه چهار روز بیشتر راه نبود. بین نقطه‌ای که از آن عبور کردند تا نقطه‌ای که دوباره از آن عبور کردند، فقط چهل مایل فاصله است. ولی موسی چهل سال را در بیابان صبر کرد. صبوری. [برادر برانهام می‌خندد- گروه تألیف] آمین. درست است. او چهل سال صبر کرد. بله، آقا.

۲۷۵. و ما هم باید نسبت به هم صبور باشیم. ملاحظه می‌کنید؟ یک بار... ما بسیار نسبت به هم کم تحمل و ناشکیبا هستیم. فکر می‌کنیم که باید چون موسی باشیم. موسی با مردم صبور بود. توجه کنید که چه چیز آنها را از عبور بازداشت. می‌بینید؟ اگر سعی دارید کاری انجام دهید...

۲۷۶. همان‌طور که من سعی کردم این پیغام را به این خیمه ارائه کنم تا شاهد باشم که همگی آنها بخشی از آن حقیقت شدند. کار سختی است. سعی کردم صبور باشم و سی و سه سال گذشته است. ملاحظه می‌کنید؟ صبور باشید. هنوز هم زن‌ها مثل سابق موه‌های خود را کوتاه می‌کنند. اما فقط باید صبور باشید. صبور. صبر کنید. داشتن آن الزامی است. اگر فاقد آن هستید، سعی نکنید بدون آن، چیزی روی این بنا کنید. صبور باشید.

۲۷۷. حتی یک بار دار و دسته‌ای از آن مردمان ناشکیبا شورش به پا کردند و کار را به جایی رساندند که عملی نادرست از موسی سر زد. با این حال وقتی کار به درگیری کشید، خدا از کارهایشان به ستوه آمد. گفت: «موسی خودت را از آنها جدا کن. همگی آنها را هلاک و از نو شروع خواهم کرد.»

۲۷۸. او خود را روی شکاف می‌اندازد و استدعا می‌کند که: «خدایا این کار را نکن.» چی؟ صبوری پیشه کردن با مردمی که علیه او شوریده بودند.

۲۷۹. از خودم می‌پرسم که آیا ما این توان را داریم؟ اگر ندارید سعی نکنید چیزی بر روی این بسازید، چون تغییری به وجود نخواهد آمد. درست به همان روشی که اولی بر روی این ولکانیزه شد، کلیه‌ی عناصر دیگر هم باید بر روی آن، ولکانیزه شوند. در غیر این صورت از رسیدن به بلندای قامت سکونت گاه خدای زنده، باز خواهید ماند. یعنی اگر صبر نداشته باشید و نسبت به یکدیگر صبور نباشید. بسیار خوب.

۲۸۰. بچه‌های عبرانی صبر داشتند. یقیناً داشتند. خدا به آنها وعده داده و گفته بود: «در برابر هیچ تمثالی سجده نخواهید کرد.» اما آنها صبر داشتند. گفتند: «خدای ما تواناست، با این حال ما در برابر تمثال شما سر فرود خواهیم آورد.» و این، از صبوری ناشی می‌شد و از علم به اینکه خدا در روزهای واپسین دیگر بار آنها را خواهد برخیزاند.

۲۸۱. به هر حال این زندگی ارزش چندانی ندارد. ملاحظه می‌کنید؟ خدا در ایام آخر در جریان رستاخیز، آن را برقرار خواهد نمود. ولی جایی که بحث سجده در برابر تمثال به میان آید، ما نیستیم و چنین کاری نخواهیم کرد. باری، ما آنچه به قیصر تعلق دارد را به قیصر می‌دهیم ولی وقتی قیصر بخواهد در مقابل خدا بایستد، خدا ارجح است.

۲۸۲. «خدا گفت: "در برابر این تمثال سجده نکنید." و نخواهم کرد. خدای ما قادر است ما را برهاند. اگر نکرد هم سجده نخواهم کرد.»

گفت: «خیلی خوب، این هم از تون آتشین.»

۲۸۳. گفت: «خوب، امیدوارم امشب باران شدیدی ببارد و تمامی این بساط را از کار ببندازد.» ولی چنین نشد. او همچنان صبر کرد.

۲۸۴. صبح روز بعد وقتی به محکمه برده شدند، نبوکدنصر را در آنجا نشسته یافتند. گفت: «بسیار خوب پسرها، حاضرید مرا به عنوان پادشاه خود بپذیرید؟»

«یقیناً! پادشاه تا به ابد زنده باشد.»

«پس در برابر تمثال سر فرود آورید.»

«نه.»

۲۸۵. «خوب، پس سوزانده می‌شوید. شما مردانی حکیم هستید. هوشمند هستید. حسابی به دردمان خوردید. شما نعمتی برای پادشاهی ما بودید. آیا نمی‌فهمید که نمی‌خواهم این کار را بکنم؟ ولی من فرمانی صادر کردم و باید اجرا شود. نمی‌خواهم شما را آنجا بیندازم. آقایان شما را چه شده است؟»

۲۸۶. «می‌دانم این مسئله درست [و از سر خیرخواهی] به نظر می‌رسد. ولی خدای ما توان رها کردن ما را دارد. ولی با این حال...» صبور بودند.

۲۸۷. شروع کردند به حرکت بر روی پلکان. هر یک به دیگری می‌نگریست. «مشکلی نیست. مشکلی نیست.» صابر بودند. یک قدم برداشتند. اثری از خدا در آنجا نبود. در قدم دوم هم اثری از او نبود. قدم سوم، چهارم، پنجم را برداشتند و همین‌طور ادامه دادند و هنوز خبری از او نبود. و بالاخره یگراست وارد تون آتش شدند. آنها صبور بودند. و او آنجا بود. ملاحظه می‌کنید؟ آتشی که به آنها خورد تنها در حد سوزاندن بندهای پیچیده در دست و پایشان اثر کرد. و آنگاه که به انتهای تون رسیدند او آنجا بود. ملاحظه می‌کنید؟ آنها صبور بودند.

۲۸۸. دانیال هم همین‌طور. دانیال صبر داشت. یقیناً. او سر تسلیم نداشت. نه، آقا. او چه کرد؟ پنجره‌های اقامتگاهش را باز کرد و به رغم شرایط، مشغول دعا شد. این دستور خدا بود. او صبر داشت. او منتظر خدا ماند و می‌دانست که خدا توان عمل به کلام خود را دارد. او را به چاه شیران انداخته و گفتند: «می‌گذاریم تا طعمه‌ی شیرها شوی.»

۲۸۹. گفت: «اشکالی ندارد.» او صبر داشت. چرا؟ «خوب، من تمام این مدت را صبورانه منتظر خدا بودم. اگر چند صد سال دیگر هم صبر کنم، بار دیگر در روز واپسین خواهم برخاست. پس، صبور باش و منتظر.»

۲۹۰. پولس صبور بود. یقیناً. به آنچه پولس از سر گذراند و آنچه باید انجام می‌داد، بنگرید. حالا از صبر حرف بزنید!

۲۹۱. درباره‌ی مردمی که پنطیکاست را تجربه کردند، چه باید گفت؟ از لحظه‌ای که به آنها امر شد که: «منتظر باشید تا آن قدرت الهی به شما بخشیده شود.» چقدر طول می‌کشید؟ آنها در این باره که چقدر به طول خواهد انجامید، سوآلی نداشتند. آنها جواب را داشتند: «صبر کنید تا زمانی که.»

۲۹۲. آنها به آنجا رفتند و گفتند: «بسیار خوب پسرها، شاید تا پانزده دقیقه دیگر روح‌القدس بر ما نازل شود و ما هم خدمت خودمان را داشته باشیم.» پانزده دقیقه

گذشت و کسی نیامد. یک روز گذشت؛ نه، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت روز هم.

۲۹۳. شاید برخی از آنها گفتند: «آیا فکر نمی‌کنید که همین حالا هم آن را یافته‌ایم؟»

«نه، نه، نه، نه» همین است. نه. درست است.

۲۹۴. «پسرها بهتر است بی‌خیال شوید و بروید.» شیطان گفت: «می‌دانید چیزی که می‌خواستید را یافتید. بروید و خدمت خودتان را آغاز کنید.»

۲۹۵. «نه، نه، نه. ما هنوز آن را نیافته‌ایم. چون او گفت: "آنچه باید در روزهای واپسین برآورده شود، واقع خواهد شد: با لب‌های الکن و زبان غریب با این قوم تکلم خواهد نمود. ایشان باقی ماندگانی هستند که..." دقت می‌کنید، به اشعیا ۲۸:۱۹ رجوع کنید.» گفت: «این همان قوت الهی است و شما آن را زمانی خواهید یافت که... ما از زمان آمدنش مطلع خواهیم شد. ما موعد برآورده شدنش را خواهیم دانست. خواهیم دانست، "قول پدر" است.» و نه روز انتظار کشیدند. و سپس روز دهم که رسید: «خودش بود.» آنها توان صبورانه انتظار کشیدن را داشتند.

۲۹۶. باری، اگر چنین کیفیتی از صبر را حاصل کرده باشید، پس از آنکه خدا وعده‌ای به شما داد و آن را در کتاب مقدس مشاهده کردید، «از آن من است»، آنگاه منتظر بمانید. و در صورت داشتن چنین صبری، آن را بر ایمان خویش مزید نمایید. می‌بینید، چقدر قد کشیده‌اید و حالا به چه بلندی رسیده‌اید؟ حالا دیگر تا اینجا رسیده‌اید و دارید در این مسیر بالا رونده، پیش می‌روید. بسیار خوب. عقربه ساعت هم دارد در مسیری دوار می‌چرخد، این‌طور نیست؟ بسیار خوب. بسیار خوب. آن را بر ایمان خویش مزید کنید.

۲۹۷. او را همواره پیشاپیش خود بگذارید و به خاطر داشته باشید که او وعده داده است. من وعده ندادم. وعده‌ی شبان یا برادر نویل نبود. وعده دهنده یک خادم دیگر نبود. یک کشیش کاتولیک یا پاپ نبود. یک شخص زمینی نبود. وعده دهنده خدا بود و خدا قادر است به هر وعده‌ای که داده است، وفا کند. بسیار خوب. اگر ایمانی چنین حاصل کرده باشید تا بدانید که خدا آن را وعده داده است! خواهید گفت: «برادر برانهام، مریضم. بدجور و به طرز وحشتناکی نیازمند شفا هستم.» آن را بپذیرید. هدیه‌ای است که به شما بخشیده شد، بله، آقا، اگر بتوانی ایمان داشته باشی. می‌گویید: «خوب، من ایمان دارم.» پس فراموشش کنید. تمام. کار تمام شد. ملاحظه می‌کنید؟

۲۹۸. اگر صبر حاصل کرده‌اید، صبور باشید. در غیر این صورت آن بنا را به فروپاشی می‌کشانید. می‌بینید؟ [ناسازگاری] همان یک مورد، کل بنا را متلاشی خواهد کرد. باید به آن مجهز باشید. اگر صبر ندارید، چیزی جز آن را مزید نکنید، چرا که همین عامل، باقی موارد را از بین خواهد برد، یا اگر فضیلت نداشته و صرفاً ادعای خود را بر ایمانتان مزید کنید، همین اتفاق رخ خواهد داد. و اگر ایمان [کامل] نداشته باشید و بر آن شویید تا فضیلت را بر آن مزید کنید، ایمانتان خُرد خواهد شد. ملاحظه می‌کنید؟ خواهید گفت: «خوب، حال یک دقیقه صبر کن. شاید کل این جریان اشتباه باشد. شاید خدا، خدا نیست. شاید خدایی نباشد.» می‌بینید، تمامش خُرد و دو پاره خواهد شد. ملاحظه می‌کنید؟

۲۹۹. اما اگر آنچه دارید ایمانی اصیل است، در این حالت، فضیلت اصیل را بر آن مزید کنید و سپس علم اصیل و بعد هم پرهیز اصیل و در ادامه صبر اصیل را بر آن مزید کنید. می‌بینید؟ حالا سیر حرکت شما خطی فزاینده و بالا رونده است. بسیار خوب.

۳۰۰. در مرحله‌ی پنجم دینداری و خداگونگی را مزید کنید. خدای من! دینداری باید مزید شود. دینداری یعنی چه؟ به چهار یا پنج لغت نامه مراجعه کردم و حتی نتوانستم به معنا و تعریفی از آن برسم. بالاخره وقتی پیش برادر جفریز بودم، به تعریفی از آن در یک لغت نامه برخورد کردیم. دینداری یعنی «خداگونه شدن، شبیه خدا شدن». خدای من! پس از آنکه ایمان، فضیلت، علم، پرهیز و صبر را حاصل نمودید، آنگاه شبیه خدا و خداگونه شوید. چه زیباست!

۳۰۱. می‌گویید: «برادر برانهام، در توانم نیست.» بله، می‌توانید.

۳۰۲. بگذارید یک دقیقه چند نگاشته را برایتان قرائت کنم. متی ۴۸:۵. همین را انتخاب می‌کنیم تا ببینم از آن، چه بر می‌آید، متی ۴۸:۵ و خواهید دید که آیا الزامی مبنی بر خداگونه شدن هست یا خیر. می‌دانید که کتاب مقدس گفته است که: «شما خدایان هستید.» عیسی چنین گفت. چرا؟ تمامی فضیلت و اموری که در خداست در شما نیز هست. متی ۴۸:۵: «ب...» بخش مربوط به خوشحال‌ها، وقتی عیسی صحبت می‌کند.

پس شما کامل؛ (یعنی چه؟) کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است، کامل است.

۳۰۳. زمانی از شما خواسته می‌شود چنین کنید که پیش‌تر به این بالا رسیده باشید. ابتدا باید تمامی آن موارد مزید شده باشد و آنگاه که به این بالا رسیدید، حالا دیگر خواسته‌ی او از شما این است که دینداری را حاصل کرده و کمال یابید

و پسران و دختران کمال یافته وی شوید. درست است. چه بسیار مطالبی که در همین رابطه می‌توانم بگویم!

۳۰۴. بیایم سری به افسسیان ۴ بزنیم و ببینیم در آن طرف، یعنی کتاب افسسیان، راجع به این مسئله چه گفته می‌شود و نیز راجع به اینکه چه باید بکنیم. افسسیان باب ۴ از آغاز آیهی ۱۲. افسسیان ۴ شروع آیهی ۱۲. بسیار خوب. بیایم از آیهی ۱۱ شروع کنیم.

... و او بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیا...

۳۰۵. بحث شب گذشته را یادتان هست؟ سعی نکنید در جایگاه کسی دیگر ایفای مسئولیت کنید. ملاحظه می‌کنید؟

... و بعضی مبشرین و بعضی شبانان... و معلمان را؛

۳۰۶. «برای تکمیل خدا؟» آیا چنین چیزی می‌خوانیم؟ [جماعت می‌گویند: «خیر.» -گروه تألیف] برای تکمیل چه چیز؟ [«مقدسین.»] مقدسین چه کسانی هستند؟ مسح‌شدگان. آمین. کسانی که از این پایین شروع کردند.

... برای تکمیل مقدسین، برای کار خدمت (خدمت عیسی مسیح)، برای بنای جسد مسیح (برای بنای آن، ساختن و بر پا کردن آن): تا...

تا همه به آن اطمینان و یگانگی ایمان و معرفت تامّ پسر خدا و به انسان کامل، (خدای من)، به اندازه‌ی قامت پُری مسیح برسیم.

۳۰۷. «کمال»، مستلزم دینداری و خداگونه شدن است. باید بر ایمان خویش دینداری را مزید کنید. می‌بینید، شما از اینجا و این پایین شروع کردید، از فضیلت. سپس به علم رسیدید. بعد هم به پرهیز رسیدید. بعد هم به صبر. و حالا به دینداری رسیدید. دینداری! خدای من! و قتمان دارد می‌گذرد. ولی شما معنی دینداری را می‌دانستید. شما این سرود را خوانده بودید:

شبيه بودن به مسیح، شبيه بودن به مسیح،

مرا بر این زمین شبيه او شدنم آرزوست؛

از زمین تا ملکوت، در کل مسیر زندگانی خویش

تنها طالب شباهت به اویم.

۳۰۸. و این دینداری است. وقتی به طرفی از رخسارش طپانچه زدند، طرف دیگر را برگرداند. وقتی با او تندزبانی کردند، هیچ نگفت. از کوره در نرفت. می‌بینید؟ تصویری از شخص دینداری که همواره در پی یک چیز بود: «انجام

آنچه خوشایند پدر باشد.» ملاحظه می‌کنید؟ بله، آقا. همیشه. دینداری یعنی همین. ملاحظه می‌کنید؟

۳۰۹. وقتی از اینجا خود را به اینجا و اینجا و اینجا و اینجا و اینجا برسانید یعنی اینکه در حال رسیدن به بلندای قامت پسر خدا هستید. ولی باید این را داشته باشید، به علاوه تمامی این، و تا وقتی این یکی را ندارید، اصلاً نمی‌توانید شروع کنید.

۳۱۰. حال حکایت توکا سیاه مزین به پرهای طاووس را که یادتان هست؟ او را از یاد نبرید. تا وقتی از نو مولود نشده‌اید، سعی نکنید چنین چیزی را اضافه کنید. چرا که به کار نخواهد آمد و نمی‌توانید آن را به کار اندازید. به اینجا یا اینجا خواهد رسید و در نقطه‌ای از بین خواهد رفت.

۳۱۱. ولی وقتی در اینجا باشید و در قالب یک کیوتر، تولد تازه‌ی اصل را تجربه کرده باشید، آنگاه قرار نیست چیزی را بر خود اضافه کنید. بلکه خود به خود، چیزی بر شما اضافه خواهد شد، رشد خواهد کرد تا در مسیر کمال پیش بروید. بسیار خوب.

۳۱۲. و بعد در مرحله‌ی ششم، کتاب مقدس در اینجا گفته است که باید عطوفت برادرانه را مزید کنید... مهر و عطوفت برادرانه. حال موردی که در اینجا آمده از آن موارد خیلی خوب است، مورد ششم یا هفتم. بسیار خوب. مزید کردن عطوفت برادرانه. بسیار خوب. وقتی به این نقطه یعنی عطوفت برادرانه می‌رسیم، باید خودتان را در این زمینه جای او بگذارید. حال می‌گویید...

۳۱۳. پطرس گفت: «وقتی برادرم به من خطا ورزید، آیا باید تا هفت مرتبه او را ببخشم؟»

[عیسی] گفت: «هفتاد هفت مرتبه.» ملاحظه می‌کنید؟

۳۱۴. عطوفت برادرانه. حال، اگر برادری ناسازگار است، نسبت به او ناشکیبا نباشید. ملاحظه می‌کنید؟ نه. توجه دارید؟ با او مهربان باشید. در هر حال، ادامه دهید.

۳۱۵. چندی پیش یک نفر گفت: «چگونه به رغم باورهایت می‌توانی همچنان نزد جماعت ربانی‌ها، یگانه‌انگارها و سایرین بروی؟» پس، باید عطوفت برادرانه داشته باشید. توجه دارید؟ می‌بینید؟ به این امید که روزی؛ با او صبور باشید؛ باید با خویشنداری با او مواجه شوید و متحملش شوید؛ برای درک باورهایش باید علم داشته باشید و نیز برای به یاد سپردن این نکته که چه چیزها در قلبش دارد؛

باید فضیلت و قوتی در خود داشته باشید تا بتوانید آن را مهربانانه و به نرمی به او صادر کنید؛ و باید ایمان داشته باشید که روزی خدا او را به راه خواهد آورد. ملاحظه می‌کنید؟

۳۱۶. هفتمین مورد عطوفت برادرانه است. یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت. [برادر برانهم هفت بار روی تخته می‌کوبد-گروه تألیف] می‌بینید، هفت مورد. پس حالا دارید می‌رسید.

۳۱۷. و در مرحله‌ی بعدی باید احسان یا همان محبت را مزید کنید. و این سنگِ سر [سنگ فوقانی] است. یکی از همین روزها در کلیسا...

۳۱۸. حال، بگذارید بر روی نوار و هر جای دیگر مشخص باشد که مطلبی که اینک می‌خواهم عرض کنم را به عنوان یک آموزه تعلیم نمی‌دهم ولی تنها می‌خواهم، به یاری خدا، به شما نشان دهم که واقعیت امر این است که زودیاک یا منطقه‌البروج نخستین که خدا در آسمان نوشت، کتاب مقدسی بود. با یک باکره آغاز و با یک شیر تمام می‌شود. وقتی به آن مهر ششم و هفتم برسم متوجه خواهید شد که زمان گشایش مهر مورد نظر، آن محل با علامت برج سرطان و نماد ماهی‌های متناظر، نشانه‌گذاری شده بود. و ما اینک در عصر سرطان، روزگار می‌گذرانیم. امری که مکشوف شده است. و مورد بعدی که مهر گشوده شده مکشوف کرد به برج اسد، یا همان شیر، مربوط می‌شد و بر بازگشت ثانویه‌ی مسیح دلالت می‌کرد. او نخست از یک باکره آمد و بار دیگر در مقام شیر ظهور خواهد کرد. من این مطلب را...

۳۱۹. حال نمی‌دانم که آیا امروز صبح وقت شرح و بسط این نکات را خواهم داشت یا نه. حداکثر تلاشم را می‌کنم تا نشان دهم که این مراتب و مراحل در اهرام، یعنی دومین کتاب مقدسی که خدا نوشت هم به خوبی دیده می‌شود. خونخ آنها را نوشت و در هرم قرار داد.

۳۲۰. و سومین کتاب مقدس؛ با توجه به اینکه خدا در سه به کمال می‌رسد، آنجاست که او، خود را آن کلام الهی ساخت.

۳۲۱. حال اینجا این را به خاطر داشته باشید که در هرم... حدس می‌زنم که بسیاری از شما سربازها در مصر بوده‌اید. هیچ سنگِ سری بر روی هرم [هرم بزرگ] نیست. هرگز نبوده. به سنگ سر زاویه و تمام آن چیزها تجهیز شده ولی همچنان...

۳۲۲. اگر در جیب خود اسکناس یک دلاری داشته باشید نقش یک عقاب به همراه پرچم آمریکا را در سمت راست آن مشاهده خواهید نمود. و روی آن ذکر

شده: [نشان] «ایالات متحده.» آن سو تصویر یک هرم به همراه یک سنگ سر بزرگ که چشم یک انسان روی آن نقش بسته است را می‌بینید. و در این قسمت عبارت: «نشان بزرگ» به چشم می‌خورد. خوب، اگر این قوم، قومی بزرگ است چرا چنین نماد بزرگی نشان اختصاصی این قوم نشود؟ به هر سو که بروند خدا آنها را به شهادت دادن وامی‌دارد.

۳۲۳. روزی با یک دکتر صحبت می‌کردم و او خطاب به من داشت یک ضرب در مذمت شفای الهی می‌گفت. در خیابان ایستاده بودیم. گفت: «آقای برانهام، شما فقط مردم را گمراه می‌کنید.» گفت: «شفا جز از راه پزشکی حاصل نمی‌شود.»

۳۲۴. اتفاقی برگشتم و چشمم به نشانی که در خودرویش بود، یعنی آن مار پیچیده بر نیزه، افتاد. گفتم: «بهتر است آن نشان را از ماشین خود بردارید، چرا که نشان خودتان گواهی است بر اینکه خدا شفا دهنده است.»

۳۲۵. یک پزشک راستین به چنین چیزی ایمان دارد. آنها [که ایمان ندارند] دکترهای قلبی هستند. بله، آقا. مار پیچیده بر نیزه! موسی مار را بر روی یک نیزه بلند کرد. او [خدا] گفته بود: «من یهوه شفا دهنده‌ی تو هستم.» و قوم برای دریافت شفای الهی به آن مار خیره شده بود. و آنها خلاف این را می‌گویند؛ این در حالی است که نشان مربوط به حرفه‌ی خودشان، علیه آنها شهادت می‌دهد.

۳۲۶. این هم از ملت ما که خویش را به واسطه‌ی چنین مواردی، معرفی می‌کنند و همین موارد را به باد استهزا می‌گیرد، در حالی که پول و واحد پولی‌اش شهادت می‌دهد که نشان بزرگ سراسر عالم، خداست. آیا تصویر آن چشمی که بالای اسکناس یک دلاری است را دیده‌اید؟ این همان مُهر و نشان بزرگ است.

۳۲۷. آن [سنگ سر] را هیچ گاه در نوک هرم بزرگ قرار ندادند. دلیلش را نفهمیدند. سنگ سر، همان که سر و در رأس است، یعنی مسیح را رد کرده بودند. ولی روزی بازخواهد گشت.

۳۲۸. حال در این بنا، فضیلت... ساخت این عمارت، ساخت این قامت از سنگ بنا آغاز شد؛ از ایمان تا فضیلت، علم، پرهیز، صبر، دینداری، عتوفت برادرانه. و حالا چه کاری می‌ماند؟ حال همگی آنها منتظر سنگ سر هستند، مراد از سنگ سر، همان محبت است، زیرا خدا محبت است. و تمام این قابلیت‌ها تحت کنترل اوست، نیروی قوت بخش همگی آنها، اوست. درست است، بله، آقا.

۳۲۹. درست در اینجا و در اینجا، چنانکه می‌بینید تمام این آورده‌ها را لابلای و در خلال این سطوح، چیده‌ام و در این نقطه است که تمامی آن امواج کوچک از راه می‌رسند. و این چیست؟ روح‌القدس که از طریق مسیح نازل می‌شود.

روح القدس! روح القدس فوق از تمام /ینهاست، و تمامی آن وجوه و عناصر را به هم جوش می‌دهد تا چیزی ساخته شود (چه چیز؟) یک کلیسای کامل که آن سنگ سر اعظم، بر آن استوار شود.

۳۳۰. این روند چگونه طی شد؟ تجسم این روند را می‌توان در خلال هفت دوره‌ی کلیسا و ظهور هفت پیام‌آور کلیسا مشاهده نمود.

۳۳۱. از این نقطه و /ینجا شروع شد. کلیسا در کجا تأسیس شد؟ کلیسای پنطیکاستی ابتدا در کجا شکل گرفت؟ این کلیسا توسط پولس، ستاره‌ی کلیسای افسس، در شهر افسس تأسیس شد.

۳۳۲. کلیسای دوره‌ی دوم، کلیسای اسمیرناست. «فضیلت»؛ و ایرنیوس مرد بزرگی است که پای انجیل پولس ایستاد.

۳۳۳. کلیسای دوره‌ی بعد، کلیسای پرغامس است، یعنی کلیسایی که ستاره‌اش مارتین است. مارتین نیز مردی بزرگ بود که در خط بزرگان ماند و پا جای پای آنها گذاشت. پولس، ایرنیوس، مارتین.

۳۳۴. و سپس در دوره‌ی طیاطرا، کلومیا از راه می‌رسد. یادتان هست؟ شکلش را در /انجا ترسیم کرده‌اند. کلومبا. بعد از کلومبا... و آغاز قرون تاریک مربوط به همین مقطع از تاریخ است.

۳۳۵. و سپس شاهد دوره‌ی ساردس هستیم، به معنی مُرده. لوتر در اینجا ظهور می‌کند. هلولو! و بعد چه شد؟ بعد از ساردس و لوتر چه اتفاقی می‌افتد؟

۳۳۶. و در ادامه عصر کلیسای فیلادلفیه فرا می‌رسد. «دینداری»؛ دوره‌ی وسلی و تقدیس. لوتر گفت: «عادل به ایمان زیست می‌کند.» و به واسطه‌ی وسلی پیغام تقدیس اعلام شد.

۳۳۷. و بعد هم با ورود به عصر لائودکیه، عطوفت برادرانه جلوه‌ای مضاعف می‌یابد. و ایمان داریم که پیغام بزرگ ظهور دوباره ایلیای نبی در روز واپسین، باید کشور را درنوردد.

۳۳۸. همین است، هفت دوره‌ی کلیسا، هفت گام. کار خدا در ساخت کلیسای خود از جنس همانند کردن شخص به فرد، یا در واقع به خود خداست. جلال و قوت خدا از /ین مسیر فرود می‌آید و هر آنچه از جنس آن امر الهی است را به هم متصل کرده و جوش می‌دهد. برای همین جماعت پنطیکاستی که لوتری‌ها را مرخص کردند، پیروان وسلی را بیرون راندند، نمی‌دانند درباره‌ی چه چیز حرف می‌زنند. توجه دارید که آنها در /این بخش از هیکل، روزگار گذرانده بودند. بر حسب روال جاری، برخی از مردم می‌توانند تا ارتفاعی بسیار بالا برسند و بعد

هم سقوط کنند. اما از میان آنها که به چنین نقطه‌ی رفیعی می‌رسند، هستند گروهی که اصالت دارند و در بالاتر رفتن و تکمیل بنا نقش دارند. خداوند گفت: «به دست من احیاء خواهد شد.»

۳۳۹. درخت عروس را به خاطر دارید؟ موعظه‌ی درخت عروس را به یاد دارید؟ آن را خوردند، ولی [خدا] مزاحمان را هرس کرد. شاخه‌های فرقه‌ای روییدند و خدا آنها را هرس کرد. کلیسای دیگر با شاخه‌های فرقه‌ای راه انداختند و خدا آن را هرس کرد. ولی قلب درخت به رشد خود ادامه داد. «و در وقت شام روشنایی خواهد بود.» می‌بینید؟ این موعد آمدن مسیح است، موعد روح‌القدس. عیسی فرود آمده و در جایگاه سر کلیسا قرار می‌گیرد و آن کلیسای راستین که بخشی از بدنش است را برمی‌خیزاند. بدن در آنجا و در دل آن قرار گرفته است.

۳۴۰. انتظار خدا از ما در مقام فرد، این است که به همان سبکی رشد کنیم که او کلیسایش را پروراند. از دل تمامی ادوار کلیسا، یک کلیسای بزرگ پدید خواهد آمد. ملاحظه می‌کنید؟

۳۴۱. آنچه از این همراهان خواسته شد با آنچه از آن همراهان خواسته می‌شود یکسان نیست. از این یکی چیزی خواسته شد که از آن یکی نشد. توجه دارید؟ ولی او کلیسای خود را به همین سبک پروراند و بر پا کرد. او کلیسای خود را به همان سبک بلند و برقرار می‌نماید که خاصان خویش را. پطرس اینجا ابتدا هفت مورد را ذکر می‌کند: ایمان، فضیلت (می‌بینید که دارد بالا می‌رود)، علم، پرهیز، صبر، دینداری، عطوفت برادرانه، عطوفت برادرانه‌ای که باید مزید شود سپس نوبت به محبت خدا می‌رسد. روح‌القدس، مسیح در هیئت روح‌القدس و از راه تعمید روح‌القدس حقیقی، بر شما نازل می‌شود و کلیه‌ی این فضایل در شما مَهر می‌شوند. و چنین می‌شود که خدا در خیمه‌ای که آن را عمارت و بنایی الهی می‌خوانند سکونت می‌گزیند، در مکانی که خیمه‌ی زنده خدای زنده است.

۳۴۲. وقتی چنین قابلیت‌هایی در کسی باشد آنگاه روح‌القدس بر وی قرار می‌گیرد. مهم نیست به زبان‌ها تکلم می‌کنید و قادرید عطایای خدا را به کار برید. چه بسا توان انجامش را داشته باشید ولی تا وقتی این فضایل وارد شما نشوند هنوز بیرون از شالوده‌ی راستین و حقیقی ایمان هستید. اما وقتی این قابلیت‌ها در شما رشد می‌کنند و این را به آن مزید نموده باشید، آنگاه یک عمارت زنده هستید. یک تمثال زنده و متحرک هستید.

۳۴۳. اما می‌دانید که مشرکین در برابر یک بت، یک خدای موهوم، سجده می‌کنند. و در او هام خود چنین می‌پندارند که آن خدای موهوم، به آنان پاسخ

می‌دهد. این شرک آیینی است. این روم آیینی است. آنها در برابر انواع قدیسین و همگی آنها سجده می‌کنند. و کسی چون سسیلیای مقدس، یک رب خانگی و موارد بسیاری چون او را دارند. آنها در برابر چنین چیزی تعظیم می‌کنند و در او هام خود به آن ایمان دارند. و شگفتا که آن را جلوه‌ای از خدای زنده‌ی حقیقی می‌دانند.

۳۴۴. اما وقتی، نه طبق رویه‌ای موهوم، بلکه چنانکه شایسته است در برابر خدای زنده سجده می‌کنیم، از این خدای زنده؛ فضیلت زنده، علم زنده، صبر زنده، دینداری زنده و قوتی زنده بر ما جاری می‌شود و انسانی زنده پدید می‌آید که شمالی زنده در قامت خداست. و چنین انسانی چه می‌کند؟ همان کارهایی که عیسی کرد؛ همان‌گونه حرکت می‌کند که او کرد، همان اعمال را به جا می‌آورد که وی به جا آورد. چرا که این امر از جنس موهومات نیست. واقعیتی اثبات شده در پس آن است.

۳۴۵. متوجهی منظورم می‌شوید؟ توجه کردید که این فضایل و قابلیت‌های مورد اشاره، این مصالح به کار رفته در ساخت بنا، تا چه میزان بر پیام‌آوران کلیسا و ادوار کلیسا منطبق می‌شوند؟ باری، یکی از همین روزها هر کدام از این واژه‌ها را به صورت مجزا مورد بررسی قرار خواهیم داد تا صدق این مدعا به اثبات برسد. همگی آنها با هم پیش می‌روند. یقیناً. می‌بینید؟ خدای من! چقدر تماشای آنچه می‌کند شگفت‌انگیز است.

۳۴۶. حال، خدا در چنین خانه‌ای ساکن می‌شود؛ نه در ساختمانی که یک زنگ یا ناقوسی بزرگ بالای آن تعبیه شده باشد. ملاحظه می‌کنید؟ بلکه در «بدنی که برای من مهیا ساختی»، بدنی که خدا بتواند در آن ساکن شود، در آن قدم بزند، در آن ببیند، در آن سخن بگوید، در آن کار کند. آمین! به این ترتیب ابزار زنده‌ی خدا شده و خدا در شما روی دو پا قدم می‌زند. جلال بر خدا باد! «خداوند قدم‌های انسان را مستحکم می‌سازد»، آنجاست که خدا در شما قدم می‌زند. «زیرا شما رساله‌هایی نوشته شده هستید، خوانده شده‌ی جمیع آدمیان.» و اگر حیاتی که در مسیح است در شما باشد، باید ثمره‌ی زندگی شما مانند ثمره‌ی زندگی وی باشد.

۳۴۷. چنانکه همواره گفته‌ام اگر شیره‌ی هلو را بکشید و بتوانید به روشی آن را به درخت سیب منتقل کنید، درخت سیب، هلو خواهد آورد. یقیناً. مسلماً خواهد آورد. مهم نیست که شاخه‌ها چه شکل و شمایلی دارند، او شیره‌ی درخت سیب، یا هر چه که بود را در خود دارد. حیات را از درخت سیب بیرون بکشید، آن را تماماً خارج کنید و بعد عملیات انتقال شیره را رویش پیاده کنید، یعنی شیره را از

درخت هلو به درخت سیب منتقل کنید. چه اتفاقی می‌افتد؟ این درخت دیگر هلو نخواهد آورد. می‌بینید؟ نه، آقا! نخواهد آورد. البته منظور این بود که اگر حیات جاری در درخت هلو وارد درخت سیب شود، آن درخت دیگر سیب نخواهد آورد. هلو خواهد آورد، زیرا این جنس از حیات را در خود دارد.

۳۴۸. خوب، خود ما را در نظر بگیرید که چیزی بیش از مثنی کدوی وحشی خیره سر نیستیم و هیچ چیز درخور و قابلی در ما نیست، چرا که جملگی در گناهان و خطاها مرده‌ایم. همگی چنین حال و روزی داریم. و اینجاست که باید بتوانیم سجده کرده و خویشتن را تسلیم نماییم تا خدا دستگاه انتقال خویش، یعنی نام عیسی مسیح را بردارد و حیات مسیح را به ما منتقل نماید، زیرا که: «اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.» و این جنس از ایمان در ما بروز می‌یابد، همان ایمانی که مسیح داشت. ایمان مسیح بر فریسی‌ها یا صدوقی‌ها یا قابلمه و پیاله و دیگ شویی آنها بنا نشده بود. ایمان او بر کلام خدا بنا شده بود، آمین، چه اینکه او خود کلام بود، کلام جسم پوشیده. به این ترتیب وقتی آن مقدار از قوت وی به ما تزریق شده باشد که نسبت به افکار خود بمیریم و به ایمانی اصیل مجهز شویم، هلولویا، آنگاه حیات مسیح در ما انتقال می‌یابد. بدل به مخلوقات زنده‌ی خدا می‌شویم، مکان قابل سکونتی که روح القدس می‌تواند برکات فروزان خویش را از آنجا روانه سازد، و اینک به قامت مسیح درمی‌آییم.

۳۴۹. عیسی گفت: «آیا مکتوب نیست؟ شما از آن رو که خود را پسر خدا خواندم، محکوم می‌کنید. اما آیا در تورات نیامده که شما خدایان هستید؟ آیا شریعت خودتان این را نمی‌گوید؟» درست مثل موسی، ایلیا و تمامی انبیایی که چنان مقرب خدا بودند که خدا آنها را یگراست نزد خود منتقل کرد. و آنها از جانب خود چیزی نگفته بودند، بلکه خدا تکلم کرده بود. «اندیشه مکنید که چگونه یا چه بگویید، زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح پدر شما در شما گوینده است.» کلام بیان شده از آن گوینده نیست، زیرا او مُرده است.

۳۵۰. اگر کسی مُرده باشد، خونس را خارج می‌کنید و بعد هم جسد را عطر آگین و حنوط می‌کنید. مشکل اینجاست که بسیاری از آنها هیچ گاه حنوط نشدند. خون را از جسد خارج می‌کنید، او در گذشته است. و بعد هم در صورتی می‌تواند باز زنده شود که خونی نو به او تزریق شود. شما خونس را خارج می‌کنید.

۳۵۱. اینک ما خون عیسی مسیح را تزریق کرده‌ایم و این خون ایمان عیسی مسیح، فضیلت عیسی مسیح، علم عیسی مسیح، پرهیز عیسی مسیح، صبر عیسی

مسیح، دینداری عیسی مسیح، عطوفت برادرانه عیسی مسیح و محبت خدا، که عیسی مسیح باشد، را می‌آورد. سر و کنترل کننده‌ی شما اوست. و پاهای شما شالوده و ایمانتان هستند. آمین! کنترل کننده، سر است و...؟!... حالا شد. به چنین شخصی می‌گویند انسان کامل خدا، یعنی وقتی جمیع این فضایل را داشته باشد.

۳۵۲. خدا کلیسای خود را به یک عروس، یک زن تشبیه کرده است. خدا کلیسای خود را به عروس تشبیه کرده است. مسیری که هر فرد برای رسیدن به جایگاه پسری و بخشی از عروس شدن، باید می‌پیمود همان مسیری است که خدا عروس را به پیمودنش و اداشت [برادر برانهام هفت بار روی تخته می‌کوبد- گروه تألیف] تا در خلال این روند، عروس کامل و تکمیل شده را بخشی از این کند.

۳۵۳. پاهایم حرکت می‌کنند. چرا؟ چون تصمیم سرم است. باری، نحوه‌ی حرکت آنها مثل دستانم نیست، چون آنها پا هستند. لوئر نمی‌تواند کاری که ما می‌کنیم را بکند، متدیست‌ها هم نمی‌توانند، چرا که آنها چیز دیگری بودند. ملاحظه می‌کنید؟ پا حرکت می‌کند چون سر چنین خواسته است. و سر هرگز نمی‌گوید: «ای پا، از تو می‌خواهم دست شوی. ای گوش، از تو می‌خواهم چشم شوی.» می‌بینید؟

۳۵۴. اما خدا در هر دوره‌ای این چیزها را در کلیسای خود چید و الگویی تعریف کرد که بر حسب آن، هر فرد باید به قابلیت‌هایی از این دست تجهیز شده باشد. و این که تکمیل شد، یعنی کلیسای خدا در مسیر ربوده شدن است. این یکی که تکمیل شد، یعنی خادم خدا که بخشی از کلیسای خدا شده، آماده برای ربوده شدن است. جلال! منظورم را می‌فهمید؟ خودش است. حالا کار تکمیل شده است.

۳۵۵. در اینجا مردی پولس نام از راه رسید و شالوده را ریخت. ایرنیوس شروع به ریختن این بر روی آن کرد. نفر بعدی این را ریخت. نفر بعد این را ریخت. نفرات بعدی آن، آن و آن را اضافه کردند تا اینکه دوره‌ی آخر فرا رسید. نکته‌اش کجاست؟ اینکه همان روح داشت کار می‌کرد.

۳۵۶. روحی که در من ساکن است، می‌گوید: «ای دست‌ها، بروید آن جعبه را بردارید.» همان روح می‌گوید: «ای پاها، یک قدم به پیش.» متوجه منظورم می‌شوید؟

۳۵۷. بنابراین کل قامت موجودیت یافته‌ی شما، تحت کنترل چنین عواملی است، ولی اگر تمام این قابلیت‌ها را در خود نداشته باشد، تماماً قابل کنترل نخواهد بود.

۳۵۸. آیا این را قبلاً شنیده بودید؟ بگذارید به شما بگویم که... این را آویزهی گوش شنوای خود کنید. دقت دارید؟ استحکام زنجیر به ضعیف‌ترین حلقه‌هایش بستگی دارد. درست است. زنجیر محکم‌تر از حلقه‌ی ضعیفش نیست.

۳۵۹. مهم نیست که *اینها* چقدر محکم ساخته شده باشند، یا *این* چقدر محکم ساخته شده باشد؛ اگر حلقه‌ای ضعیف در خود داشته باشد، از همان جا پاره خواهد شد. مجموع این، از ضعیف‌ترین حلقه‌اش محکم‌تر نیست. [برادر برانهام دارد به تصویر روی تخته اشاره می‌کند-گروه تألیف] به این ترتیب اگر به گفته‌ی خودتان تعدادی از این قابلیت‌ها را دارید، از جمله *این*، *این* و *این* ولی *این* را ندارید، کار درست از همان قسمت تخریب خواهد شد. اگر *این* را دارید ولی *آن* را ندارید، کار از همان جا تخریب خواهد شد. یا اگر *این* یکی را دارید ولی از *آن* بی‌نصیب مانده‌اید، کار تخریب می‌شود. *این* را دارید ولی نه *این* را، سرانجام کار تخریب خواهد بود. اگر *این* را حاصل نمودید ولی از تحصیل *این* بازمانده‌اید هم همین‌طور خواهد شد. ملاحظه می‌کنید؟ ولی اگر... نمی‌شود *این* را بدون *این* داشت.

۳۶۰. بنابراین وقتی وجود خود را به تمامی تسلیم نموده باشید، روح‌القدس این فضایل و قابلیت‌ها را در شما جاری می‌کند و آنگاه شما یک خیمه‌ی زنده می‌شوید. و وقتی مردم به شما می‌نگرند، می‌گویند: «این شخص مردی است سرشار از فضیلت، علم (او به کلام خدا باور دارد)، پرهیز، صبر، دینداری، عطوفت برادرانه، مردی سرشار از محبت روح‌القدس. ببینید، خودش است که دارد چنین در آن نقطه می‌خرامد.» و این امر نمایانگر چه چیز است؟ نمایانگر قامت و پیکره‌ای که بی‌ایمانان می‌توانند چشم به آن بدوزند و بگویند: «یک مسیحی در آنجاست. آقا یا خانمی در آنجاست که می‌داند درباره‌ی چه چیز حرف می‌زند. هرگز شخصی مهربان‌تر، خوش‌قلب‌تر و خدانشناس‌تر از او ندیده‌ام.» شما مَهر و نشان شده‌اید. یک نشان از هر دو طرف معلوم است. خواه در حال رفتن باشید و خواه در حال آمدن، مَهر یکسان دیده می‌شود. خودش است. ملاحظه می‌کنید؟ وقتی آقا یا خانمی *این* [قابلیت‌ها] را در خود داشته باشد، آنگاه آن سنگ سر الهی، که روح‌القدس باشد، فرود آمده و او را به جهت ورود به ملکوت خدا، مَهر می‌کند.

۳۶۱. با این وصف، کلامی که از *اینجا* می‌آید، از طریق جمیع این خلائق ظهور و بروز می‌یابد و از این موجود تکمیل شده، یک خیمه‌ی زنده می‌سازد یعنی خیمه‌ی زنده خدای زنده، یک نمونه‌ی زنده از مسیحیت. آنچه مسیح بود، این مردمان نیز هستند، زیرا حیات وی در آنها جریان دارد. آنها در مسیح هستند. زندگی آنها مُرده و به واسطه‌ی عمل خدا، در مسیح پنهان و در آنجا به وسیله‌ی روح‌القدس مَهر شده است. اول قرن‌تین ۱۲. درست است. ملاحظه می‌کنید؟ شما خود را مُرده محسوب می‌کنید و سپس از ایمان مولود می‌شوید. و در ادامه فضیلت و قابلیت‌های دیگر بر شما مزید می‌شوند تا به نقطه‌ی کمال رسیده و سیمایی زنده از خدا شوید. آیا این شگفت‌انگیز نیست؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» -گروه تألیف]

۳۶۲. و خدا، از این رهگذر، در روندی مشابه، ادوار هفتگانه کلیسا را برقرار کرد تا مراتب هفتگانه ساخته شدن کمال فردی و شبیه شدن به او را آشکار نماید، همان الگویی که او در ساخت کلیسایی به شباهت خودش مورد استفاده قرار داد. بدنی که او سرشته است در روز رستاخیز خواهد برخاست و تا ابد در کنار او خواهد زیست، زیرا یک عروس است. ملاحظه می‌کنید؟ و این مربوط به تمامی ادوار می‌شود، آنها که از تمام ادوار خواهند آمد.

۳۶۳. و یادتان باشد آنچه خواسته شده افزون بر این است. آیا سخنان پولس در عبرانیان ۱۱ را به خاطر دارید؟ بگذارید پیش از ختم جلسه، مطلبی را برایتان قرائت کنم، یک دقیقه صبر کنید. و سپس شما... به نوعی حسی غریب پیدا می‌کنید وقتی... هر گاه که این مطب را می‌خوانم [همین حس را پیدا می‌کنم]. قصد دارم از کتاب عبرانیان باب ۱۱ و از آیهی ۳۲ شروع کنم.

و افزون بر این چه بگویم؟ زیرا که وقت مرا کفاف نمی‌دهد که از جدعون... و باراق... و شمشون... و یفتاح... و داود... و سموئیل... و انبیا اخبار نمایم، که از ایمان تسخیر ممالک کردند و به اعمال صالحه پرداختند و وعده‌ها را پذیرفتند و دهان شیران را بستند،

سورت آتش را خاموش کردند و از دم شمشیرها رستگار شدند و از ضعف توانایی یافتند و در جنگ شجاع شدند و لشگرهای غربا را... منهزم ساختند.

زنان مردگان خود را به قیامت باز یافتند، لکن دیگران معذب شدند و خلاصی را قبول نکردند تا به قیامت نیکوتر برسند،

۳۶۴. درست اینجا. ملاحظه می‌کنید؟ [برادر برانهام به شکل روی تخته اشاره می‌کند-گروه تألیف]

و دیگران از استهزاها... و تازیانه‌ها... بلکه از بندها... و زندان‌ها... آزموده شدند.

سنگسار گردیدند و با اژه نوپاره گشتند. تجربه کرده شدند و به شمشیر مقتول گشتند. در پوست‌های گوسفندان و بزها محتاج و مظلوم و ذلیل و آواره شدند.

(آنانی که جهان لایق ایشان نبود)...

۳۶۵. می‌بینید، آنجا داخل پرانتز است، در کتاب مقدس هایتان چشمتان به آن خورده است.

... در صحراها و کوه‌ها و مغاره‌ها و شکاف‌های زمین پراکنده گشتند.

... جمیع ایشان با اینکه از ایمان شهادت داده شدند، وعده را نیافتند...

۳۶۶. همین جا! [برادر برانهام به شکلی که روی تخته کشید، اشاره می‌کند- گروه تألیف]

... با اینکه از ایمانشان به نیکویی شهادت داده شد، وعده را نیافتند (می‌بینید؟) خدا برای ما چیزی نیکوتر مهیا کرده است تا آنکه بدون ما کامل نشوند.

۳۶۷. متوجه می‌شوید؟ کار مردمانی که در اینجا وفات یافتند، موکول به پایان کار ما شده است و آنها منتظر ما هستند. بنابراین این کلیسای برگزیده برای کلید زدن رستخیز باید به نقطه‌ی کمال رسیده باشد. و نفوسی که زیر مذبح هستند، منتظر این کلیسای برگزیده هستند تا به نهایت کمال خود برسند و آنجاست که مسیح ظهور می‌کند.

۳۶۸. و این کلیسای برگزیده، چنانکه می‌بینید، شماری قلیل را در برمی‌گیرد و در اقلیت قرار دارد. [برادر برانهام شکل روی تخته را نشان می‌دهد-گروه تألیف] این شکل در اصل تیزتر از این است ولی می‌خواهم فضا برای نوشتن داشته باشم. به ابعادی در حد نوک سوزن نزدیک می‌شود. و این کلیسای برگزیده که در موضع اقلیت قرار دارد، باید به جایی رسیده باشد که همان جنس از خدمت که این به یادگار گذاشت را داشته باشد، چرا که وقتی سنگ سر اعظم بازگردد... ۳۶۹. در اینجا محدوده‌ای جیبی شکل هست که در یک هرم معمول یگراست در آن قسمت جای می‌گیرد. چنین نیست که چیزی مثل کلاهک در بخش فوقانی مستقر شود و بنشیند. یک قلنج کوچک در آن قسمت باید قرار گیرد، چون آب را سرازیر می‌کند.

و وقتی برسد، کلیسای برگزیده باید صیقل خورده باشد.

۳۷۰. و تمامی اینها، در واقع سایر سنگ‌های هرم، چنان چیدمان بی‌نقصی دارند که نمی‌توانید حتی تبغی نازک را در میان آن جای دهید. و آنها را با چندین تَن وزن در آنجا چیده‌اند. کسی نمی‌داند چطور آنها را بالا برده‌اند ولی آنها ساخته شدند.

۳۷۱. و این بالا، یعنی در اینجا، وقتی سر از راه برسد، خود هرم، یعنی بدن مسیح به ناگزیر صیقل خواهد خورد. و این امر تنها مربوط به یک اعتقادنامه یا آموزه یا چیز دیگری که از سر گذرانده و به آن برخورده‌ایم، نمی‌شود. شباهت این بدن با مسیح باید چنان کامل باشد که وقتی او می‌آید، او و آن خدمت معین با هم جفت و جور شوند. ملاحظه می‌کنید؟ و سپس موعد ربوده شدن، یعنی رفتن به خانه، فرا می‌رسد.

۳۷۲. بنگرید اینک در چه روزگاری به سر می‌بریم، در لائودکیه، زمانی که کلیسا بدترین دوران تاریخ خود را تجربه می‌کند. در کتاب مقدس آگاه می‌شویم که تنها دوره‌ای است که خدا بیرون از کلیساست و بر در می‌کوبد تا بتواند به بنای خود بازگردد. اعتقادنامه‌ها و فرقه‌ها، او را از کلیسای خودش بیرون رانده است. «اینک بر در ایستاده و می‌کوبم. اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند به نزد او درخواهم آمد و با او شام خواهم خورد.» ملاحظه می‌کنید؟ همین است، صحبت از این دوره‌ی کلیساست. او را تدریجاً به بیرون هدایت می‌کنند، تا وقتی بالکل اخراج شده باشد. آنها نمی‌خواهند کاری به کار او داشته باشند.

۳۷۳. حال شاهدید که امروز داریم به کدام سو می‌رویم. کار حتی دارد به جایی می‌رسد که در پایان عصر کلیسای لائودکیه روند تشریفاتی شدن چنان خواهد بود که این [کلیسا] و کاتولیسیم، که راهشان در اینجا از هم جدا شد، دوباره با هم به وحدت خواهند رسید تا کلیسایی متحد و بزرگ را شکل دهند. با شکل‌گیری اتحادیه‌ای از کلیساها و پیروی از همان الگوی کاتولیسیم.

۳۷۴. تنها تفاوتی که می‌ماند، مسئله مربوط به آیین عشای ربانی است که اگر بتوانند چاره‌ای برایش ببینند، کار تمام است. این تنها مسئله‌ای است که در درون، اسقف نشین‌ها، کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها را از اتحاد بازمی‌دارد یعنی نظام و مناسبات مربوط به عشای ربانی. کلیسای کاتولیک می‌گوید: «این همان جسم است.» کلیسای پروتستان می‌گوید: «این نماد جسم است.» کلیسای کاتولیک مراسمی خاص تحت عنوان قربانی مقدس را پیرامون همین موضوع برگزار می‌کند. آنها قربانی مقدس را به امید آمرزش به جا می‌آورند. پروتستان‌ها آن را با ایمان به جا می‌آورند و با خوردن عشای ربانی، از مورد آمرزش قرار گرفته‌اند خدا را سپاس می‌گویند. پروتستان‌ها می‌گویند: «آمرزیده شدیم.» کاتولیک‌ها می‌گویند: «امید به آمرزش داریم.» قربانی مقدس و عشای ربانی. آنها به آن می‌گویند قربانی مقدس و ما آن را عشای ربانی می‌خوانیم. قربانی مقدس، چشم امید داشتن به غفران پروردگار است. عشای ربانی، علم به این است که آمرزش رخ داده است و فرصتی است برای ابراز شکرگزاری. می‌بینید؟ این تنها مسئله‌ای است که نمی‌توانند بر سر آن به وحدت برسند. ولی این کار را خواهند کرد.

۳۷۵. دورنمای زیبایی است. آنها متحد می‌شوند تا اداره... خوب، کتاب مقدس گفت: «و این وحوش قدرت خود را به فاحشه خواهند داد» می‌بینید، آنها به یکدیگر پیوسته‌اند. ملاحظه می‌کنید؟ هم اینک دقیقاً همان کار که کتاب مقدس گفته را انجام می‌دهند. همین هفته بخشی از این روند محقق شد. من هیچ خصومتی با اعضای کلیسای کاتولیک ندارم، با اعضای کلیسای پروتستان هم همین‌طور.

۳۷۶. شما متدیست‌ها و بابتیست‌ها و بسیاری از شما پنطیکاستی‌ها، وقتی کلیسای شما یکراست وارد اتحادیه کلیساها بشود، وقتی وارد آن سردخانه بزرگ که آنجا و در نیویورک ساخته شد بشوند، جایی که مقر اتحادیه کلیساهاست و چیزی است شبیه سازمان ملل و... آنها برآند تا کل پروتستانتیسم را یکپارچه کنند.

۳۷۷. حال، کاتولیک‌ها در این باره با هوشیاری عمل می‌کنند و قرار است پای این پاپ پل بیست و سوم یا پل بیست و دوم یا هر چه هست را به صحنه باز کنند. او به شیوه‌ای بی سر و صدا و خاضعانه بر آن است تا از ایمان پروتستان و ایمان کاتولیک ایمانی واحد بسازد، دقیقاً همان کاری که به گفته‌ی کتاب مقدس انجام خواهند داد. خودش است. و پروتستان‌ها دارند در این دام می‌افتند و از اول تا آخر داستان را باور کردند.

۳۷۸. چرا؟ چرا؟ چون این قابلیت‌ها را ندارند. یعنی علم به اینکه «کلام، حق و حقیقت است.» صبری از جنس «آنانکه منتظر خداوند می‌باشند.» متوجه منظوم می‌شوید؟

۳۷۹. نظیر حرفی که آن روز یک اسقف متدیست، وقتی این را می‌گذراندند، گفت. و همه می‌دانند که چه ماجرای الهام بخش این تصمیم بوده. سعی داشتند کاری کنند که یک دعای خاص در کلیسا، یا در واقع در مدرسه خوانده شود. می‌خواستند... به گمانم از یک کتاب دعای پرزبیتری یا یک چیز دیگر... و والدین از مدرسه شکایت کردند چون نمی‌خواستند چنین دعایی در مدرسه خوانده شود. و آن اسقف متدیست یکی از آن همراهان خردمند و قدیمی است، برخاست و گفت: «این کار غلط است.» گفت: «بر خلاف قانون اساسی است.» و همین‌طور از این در و آن در گفت. گفت: «مثلاً در همین کلیسای متدیست خودمان،» گفت: «بسیاری از مردم دائم از رسوایی‌های هالیوود می‌گویند با این حال نود و پنج درصد از آنها می‌روند و کارهای هالیوودی را تماشا می‌کنند.»

۳۸۰. جریان چیست؟ این را واگذاشته‌اند. درست است. از این دور شده‌اند.

۳۸۱. آن روز در همین سالن با کسی صحبت می‌کردم که در یکی از بزرگترین کلیساهای متدیست در فالز سیتی صاحب منصب است، کلیسای فالز سیتی یکی از روحانی‌ترین کلیساهای متدیستی است. چنانکه نشان داده شد دوره‌ی متدیست دقیقاً در مجاورت دوره‌ی پنطیکاستی خودمان قرار گرفته است. آن شخص گفت: «در سنت لوئیس ایالت میزوری، حدود سه یا چهار ماه پیش تجزیه و تحلیلی انجام شد و چیزی را نشان داد.» شاید این آقا امروز صبح همین جا حضور داشته

باشند. خوب، ایشان پیمانکاری است که قرار است این را برای ما بسازد، در واقع ساختمان را برای ما تعمیر کند. یکی از متدیست‌های مین استریت است، به آنجا تعلق دارد، همان جا که شبانش برادر لام بود. حال درمی‌یابیم که، فکر می‌کنم نزدیک به هفتاد درصد متدیست‌هایی که تجزیه و تحلیل شدند، طبق پژوهش سنت لونیس؛ ... یافته‌های مربوطه نشان می‌داد که هفتاد و چند درصد متدیست‌ها اهل استعمال دخانیات و شصت و هشت درصد آنها اهل مصرف نوشیدنی‌های الکلی هستند. یک متدیست! وقتی این تجزیه و تحلیل ارائه شد نکته عجیبش این بود که، برحسب برآوردهای انجام شده روی زن‌ها و مردها، میزان مصرف زن‌ها، هفتاد تا هفتاد و چند درصد بود و مردها، پنجاه درصد. خانم‌ها بیش از آقایان اهل دخانیات و نوشیدن بودند. هفتاد درصد، هفتاد و چند درصد، خانم‌ها بیشتر از آقایان.

۳۸۲. حال، اگر سراغ آموزه‌ی کتاب مقدس درباره‌ی پوشیدن شلوارک و کوتاه کردن مو و مسائلی از این دست برویم، آنجا که بحث دینداری است، این خانم‌های مدعی دینداری و تقدس، کجای کار هستند؟ ورق بازی و تمام اینها، سرشان گرم غیبت و سخن چینی است و قادر نیستند جلوی زبان خود را بگیرند. زبانشان همین‌طور به حرافی و غیبت باز می‌شود و می‌چرخد. در مورد مردان چطور؟ آنها سرگرم ورق بازی هستند یا دارند آن بیرون به صورت نیمه برهنه و با لباس‌های آلوده، با خانم‌هایی که در آن اطراف می‌گردند گلف بازی می‌کنند. عجیب نیست!

۳۸۳. امروز صبح دیدید چه دسیسه‌ی کثیفی برای آن واعظ چیدند، آن واعظ زندان؟ بله، آقا. فکر نمی‌کنم این آقا مرتکب چنین جرمی شده باشد. جریان چه بود؟ برادر... هر چه فکر می‌کنم نمی‌توانم... [یک نفر می‌گوید: «دن گیلبرت» - گروه تألیف] بله. دن گیلبرت، واعظ زندان. همین چند ماه پیش، آن مرد آمد و دن را به قتل رساند و حالا خانم آن مرد منتظر یک بچه است. یقیناً دن مُرده است و دیگر نمی‌توانند روی بچه کار خونی یا انتقال خون انجام دهند. این خانم می‌گوید که دن به او تجاوز کرده است و این... «این بچه مال دن است.» به همان اندازه که باور نمی‌کنم که پَر کبوتر روی کلاغ رشد کند، نمی‌توانم این جریان را باور کنم. نه، آقا. من دروغ را باور نمی‌کنم. من باور دارم که دن گیلبرت مرد خدا بود. و معتقدم که این جریان دسیسه‌ی شیطان است.

۳۸۴. مثل همان ماجرا که سعی کردند آن دعاها را ترویج کنند. آن اسقف متدیست پیر آن قدر باهوش بود که اصل داستان دستش بیاید. اگر آن برنامه موفق می‌شد، از آنجا که الهام گرفته از چیزی دیگر بوده... درست است.

۳۸۵. درست مثل مشکل تفکیک نژادی در جنوب. حکایت همان است. من به اینکه انسان‌ها باید آزاد باشند، باور دارم. باور دارم که این مملکت از آزادی دفاع می‌کند. من آقای کندی را بابت اعزام نیروها سرزنش نمی‌کنم. ولی در عین حال، من دموکرات و حامی طرح «نیو دیلر» [راهکار نو] نیستم. جمهوری خواه هم نیستم. من مسیحی هستم. بنابراین من... اما به این موضوع اعتقاد ندارم. فکر نمی‌کنم که دوستان رنگین پوست حق نخست‌زادگی خود را باید به چنین چیزهایی بفروشند. فعالیت‌های حزب جمهوری خواه و خون آبراهام لینکلن بود که این مردمان را آزاد کرد، چون او مردی خدانشناس بود. و به نظرم اگر اصلاً تصمیم به رأی دادن دارند بهتر است پای حزب خود بمانند.

۳۸۶. اما بگذارید به شما بگویم دلیل اینکه آن پسر آنجا بود، فقط به این ماجرا، یعنی مدارس آنها، مربوط نمی‌شد. این پسر یک شهروند است. او آمریکایی است. این آزادی متعلق به همه است. رنگ یک انسان نباید چیزی را عوض کند. همگی ما... «خدا»، گفت: «از یک انسان و از یک خون تمامی ممالک و اقوام پدید آمدند.» همگی ما از یک گوهریم. ولی این پسر یک سرباز بود. یک کهنه سرباز. او برای چیزی که حق است، مبارزه کرد. او حق داشت به مدرسه برود. درست است. ولی مدارس بسیاری بودند که او می‌توانست به آنها برود.

۳۸۷. مسئله این است. اگر به حمایت از چنین حرکت‌هایی برخیزید، نکته اینجاست که همین ساختارهای فرقه‌ای امروزی که در آنجا هستند، الهام بخش این حرکت‌ها هستند. چرا؟ آنها دارند آرای رنگین پوست‌ها را از جمهوری خواهان به سوی دموکرات‌ها برمی‌گردانند و آنها در حال فروش حق نخست‌زادگی خود هستند. کاملاً درست است. روح القدس جایی در این میان ندارد...

۳۸۸. «آنکه فهم دارد، حساب کند.» «آنکه علم دارد، بشمارد.» دقیقاً. همانند کلیسای این عصر که خود را می‌فروشد. آیا از رؤیت آنچه رخ می‌دهد، ناتوانید؟

۳۸۹. برایم مهم نیست که این حرف‌ها دارد ضبط می‌شود. این روند در پیش است. آری. جریان چیست؟ مادر پیرم می‌گفت: «اموال ابلیس را به خودش بده.»

۳۹۰. در این میان یک نفر هست که در آن گوشه‌ی دنیا، تنها کار معقول را کرد و آن هم کاسترو است. بله، آقا. او به آنجا رفت. سرمایه‌دارها مالک تمامی نیشکرها و بقیه‌ی چیزها بودند... نظام مالی آنها هم مانند آمریکا مبتنی بر استاندارد طلا است. او چه کرد؟ تمام اوراق قرضه را خرید. از هر راهی که توانست پول جور کرد. و بعد چه کرد؟ واحد پولی را تبدیل کرد و تغییر داد و آن را دوباره به جریان انداخت. این تنها کاری است که این کشور باید بکند.

۳۹۱. آیا برنامه لایف لاین آن روز صبح را گوش کردید؟ می‌دانید درست به این می‌ماند که اوراق قرضه را روی حساب طلا بفروشید. و اوراق قرضه قبلاً به تملک درآمده‌اند. و دولت کنونی برای چه چیز پول هزینه می‌کند؟ برای پول مالیاتی که از الان تا چهل سال آینده اخذ خواهند کرد. کارش تمام است. این مسئله در لایف لاین مطرح شد، از قلب واشنگتن دی سی برای کل مملکت پخش می‌شود. مالیات را خرج می‌کنند و می‌کوشند ارز خارجی بخرند. خوب، در هر حال آن را همین‌طور بذل و بخشش می‌کنند. نمی‌بینید؟ این دقیقاً کاری است که خواهند کرد. ملاحظه می‌کنید؟ چه خبر است؟ باری، اگر قرار است این مملکت درمانده شود کار دیگری جز درمانده شدن از دستش ساخته نخواهد بود. کار دیگری جز ورشکسته شدن از او ساخته خواهد بود.

۳۹۲. تنها کار معقول همین تغییر پول رایج است. ولی این دولت چنین کاری نخواهد کرد. کلیسای کاتولیک روم مالک طلای جهان است. ثروتمندان دارایی‌های خود را خواهند فروخت، «این ثروتمندان روی زمین» و نظایر اینها طبق گفته‌ی کتاب مقدس، همین کار را خواهند کرد. آنها قبل از آنکه چیزی از دست دهند، چه خواهند کرد؟ [محض نمونه] کمپانی دخانیات براون و ویلیامسون، که در هر صورت به‌طور تقریباً کامل متعلق به کاتولیک‌هاست، چه خواهد کرد؟ سایر آنها چه خواهند کرد؟ آنها با این شرایط موافقت خواهند کرد و پول را از روم خواهند گرفت و چنین می‌شود که او تن به فروش حق نخست‌زادگی خود خواهد داد. روم پشتیبان اوست. بله، آقا. از او پشتیبانی خواهد کرد. و اکنون سیاست‌های بسیاری را در این زمینه اتخاذ کرده‌اند و افراد بسیاری دور هم جمع شده‌اند و او آنها را وارد کابینه‌ی خود کرده است. ببینید آقای کندی دنبال چه چیزی است.

۳۹۳. و آن روز که چنین چیزهایی را دیدید، دیگر نیازی به رأی‌گیری نخواهد بود. فایده رأی‌گیری چیست؟ وقتی این جریان در روزنامه مکتوب و برای عموم ثابت شده است و با این حال [مقامات ذیربط] از هر گونه پیگیری و اقدام مقتضی در این رابطه، خودداری کردند. وقتی ثابت کردند که انتخاب کندی را ماشین‌های رأی‌گیری نصب شده در سراسر کشور، با محاسبه‌ی آرای غیر واقعی و دروغین رقم زد... آیا کتاب مقدس نمی‌گوید که با فریب وارد خواهد شد؟ یقیناً این یک فریب است. حال، من علیه حزب دموکرات نیستم و چنین نیست که بیشتر علیه آنها باشم تا حزب جمهوری خواه، اما فقط دارم از واقعیات مسلم کتاب مقدس خبر می‌دهم. فایده‌ی رأی‌گیری چیست؟ آنها می‌دانند چه کسی آنجا خواهد بود.

۳۹۴. چند نفر از شما آن برنامه‌ی تلویزیونی که در آن دو خانم اظهار نظر

کردند را به خاطر دارید؟ یکی از آنها گفت: «به آقای...» یا در واقع یک خانم پروتستان گفت: «من به آقای کندی رأی خواهم داد.»

گفتند: «چرا؟»

۳۹۵. گفت: «چون به نظرم باهوش‌تر از آقای نیکسون است. او رئیس جمهور بهتری از آب در خواهد آمد.»

۳۹۶. سپس مصاحبه کننده گفت: «این خانم یک کاتولیک است. شما به چه کسی رأی خواهید داد؟»

۳۹۷. گفت: «من کاتولیکم، کاتولیک رومی، یک کاتولیک وفادار.» گفت: «من به آقای نیکسون رأی خواهم داد.»

«چرا؟»

۳۹۸. گفت: «چون به نظرم آقای نیکسون رئیس جمهور بهتری خواهد شد، او با مسائل آشنا تر است. آشنایی او با کمونیسم بیشتر است.» این خانم دروغ گفته بود.

۳۹۹. من... آن کتاب که به *حقایق ایمان ما* مشهور است را دارم، شاخص‌ترین کتاب کاتولیکی قابل خرید است. در آن کتاب آمده است: «اگر در میان نامزدهای انتخابات یک کاتولیک با یک پروتستان رقابت می‌کند و یک فرد کاتولیک به یک پروتستان رأی دهد، آن کاتولیک اخراج و از مشارکت با سایر کاتولیک‌ها محروم می‌شود.» بله. «و اگر دو کاتولیک برای یک منصب رقابت می‌کنند، باید به کسی رأی دهند که به "کلیسای مادر" وفادارتر است.»

۴۰۰. آیا روش فریب و کاری که سعی دارند بکنند را تشخیص می‌دهید؟ پول می‌دهند تا بتوانند آن را بخرند. چرا؟ سعی دارند سیستم را به ورشکستگی برسانند. و این کار را دارند می‌کنند و او هم ورشکسته شده است. و مسئله چیست؟ مناسبات اقتصادی روی استاندارد طلا تعریف شده است. و کلیسای کاتولیک، مقامات عالی رتبه‌ی آن، طلاهای جهان را تصاحب کرده‌اند. [یک نفر می‌گوید: «صد و شصت و هشت میلیارد دلار ارزش دارد-گروه تألیف»] صد و شصت و هشت میلیارد دلار. خودتان حساب کنید. او را یگراست در استاندارد طلا گیر انداخته‌اند و با این روند شما مردم، فقط خانه‌ها و وسایل خود را حفظ خواهید کرد، ولی به کلیسای کاتولیک تعلق خواهید داشت. این مملکت به کلیسای کاتولیک تعلق دارد. کل مملکت را همین‌طور از طریق پولشان تصاحب کرده‌اند. آیا کتاب مقدس این را نمی‌گوید؟ کتاب مقدس برای ما چنین تصویری ترسیم کرده است.

۴۰۱. حرفی که امروز سعی دارم بگویم این است که آنها خواهند گفت: «کلیسای قشنگی از کار درخواهد آمد. پروتستانتیسم را متحد خواهد کرد.» این چشم‌انداز برای چشمان جسمانی زیباست ولی در نگاه خدا، حکمت این دنیا جهالت است.

۴۰۲. «خدا بدین رضا داد که به وسیله‌ی جهالت موعظه، ایمانداران را نجات بخشد» یعنی از طریق منصبی الهی که خود در کلیسایش ایجاد کرد تا کلیسای برگزیده را بر روی این قابلیت‌ها بنا کند و نه بر روی امور زمینی.

۴۰۳. پطرس گفت: «زیرا که شما از فسادی که از شهوت در جهان است خلاصی یافتید، از جمله شهوت پول، شهوت خوشگذرانی و التذاذ و خوردن و نوشیدن و چیزهایی از این دست که به آن مبتلا هستیم. شما از آن خلاصی یافتید. و اینک شما مطابق آنچه به حیات رهنمون شود، ساخته می‌شوید. و من این را خطاب به کلیسا می‌گویم.» خودش است. آیا آن را خواندید؟ آیا آن را درک کردید؟ آیا وقتی از دوم پطرس، آن را قرائت کردیم، شنیدید؟ فقط به مطلبی که در اینجا می‌گوید، گوش دهید، به اینکه به چه زیبایی در اینجا مکتوب شده و او چگونه به آن می‌پردازد. بسیار خوب. همین‌طور که در حال سخن گفتن است به او گوش بسپارید. بسیار خوب.

شمعون پطرس، غلام و رسول عیسی مسیح، به آنانی که... ایمان‌گرا نبها را به مساوی ما یافته‌اند، در عدالت خدای ما و عیسی مسیح نجات دهنده.
... فیض و سلامتی در معرفت خدا و خداوند ما عیسی مسیح بر شما افزون باد،

چنانکه قوت الهیه او همه‌ی چیزهایی که برای حیات و دینداری لازم است به ما عنایت فرموده است...

۴۰۴. چه کسانی زمین و تمام آن چیزها را به ارث خواهند برد؟ [کسی می‌گوید: «مقدسان»-گروه تألیف] یقیناً. «آنچه ضرورت...» آری. بسیار خوب.

... همه‌ی چیزهایی که در زمره‌ی ضروریات حیات و دینداری است را به ما عنایت فرموده است، به معرفت او که ما را به جلال و فضیلت خود دعوت نموده است،

که به وساطت آنها وعده‌های بی‌نهایت عظیم و گرانبها به ما داده شد تا شما به اینها شریک طبیعت الهی گردید و (به این خوب گوش کنید) از فسادی که از شهوت در جهان است، خلاصی یابید.

۴۰۵. شهوت پول، شهوت چیزهای بزرگ، شهوت محبوبیت، در ایماندار مُرده است. دیگر اهمیتی برای ما ندارند. چرا باید برایم چادر یا آلونک نشین بودن،

مهم باشد؛ مُردن یا زیستن، سوار کشتی محکوم به واژگونی بودن یا غرق شدن چه اهمیتی دارد؟ تنها موضوع جالب برای من ملکوت خداست. خواه خانه‌ام را حفظ کنم یا نه، خواه هر چیز دیگر را حفظ کنم یا نه، بیاییم مسیح را حفظ کنیم که یگانه امید ما برای نیل به جلال ملکوتی اوست.

۴۰۶. خداوندا، مرا طبق حقیقت بنا کن. بگذار مسیح سر من باشد و از طریق من کار کند. بگذار بر روی شالوده‌ام که ایمان به اوست، فضیلت، علم، پرهیز، صبر، دینداری و محبت برادرانه رشد کند و در من عمل کند. خداوندا، این دعای من است. زیستن یا مُردن؛ سوار کشتی در حال واژگونی بودن یا غرق شدن؛ با فرقه یا بی فرقه؛ با دوست یا بی دوست برایم مهم نیست. در من کار کن بگذار فضیلت و دانش مسیح در من جاری شود تا بتوانم چنین مسائلی را تعلیم دهم.

۴۰۷. «و خدا قرار داد بعضی را در کلیسا: رسولان، انبیاء، معلمان، شبانان و مبشرین تا همه چیز به کمال خود برسد و جمیع این قابلیت‌ها در کلیسا جمع شوند و در سایه‌ی این کمال، راه برای بازگشت پسر خدا مهیا شود.» هر یک از این سنگ‌ها از جنس مصالحی هستند که از آن یگانه‌ی اعظم گرفته شده است. از این است که مصالح لازم برای ساخت این به دست می‌آید. هر یک از این فضیلت‌ها از آن اوست و از او سرازیر و بر دیگران جاری می‌شود. آمین.

۴۰۸. ساعت دوازده است. این همه وقت چطور گذشت؟ آمین. آیا او را دوست دارید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» -گروه تألیف] آیا به او ایمان دارید؟ [«آمین.»] به این مطلب مختصر هم گوش کنید.

۴۰۹. امروز صبح خواهر کید گفت: «برادر بیل، معلوم نیست که شما را دوباره ببینم.» با این حرف، گویی مرا از پا درآورده باشند. ملاحظه می‌کنید؟ او معتقد است که پیر شده و چنین هم هست. به درگاه پروردگار دعا کردم تا خدا او و برادر کید را برای مدتی طولانی حفظ کند.

۴۱۰. بگذارید این را به شما بگویم که نمی‌دانیم تا چه زمانی یکدیگر را خواهیم داشت. نمی‌دانم چه مدت همراه شما خواهیم بود. ممکن است خدا مرا از این دنیا بردارد. شاید مرا برای خدمت در میدانی دیگر، بطلبد. شاید شما را به جایی بطلبد. نمی‌دانیم. اما بیاییم آنچه لازم است را به چنگ آوریم. نگذاریم از کنار ما عبور کند. بیایید آن را بگیریم.

۴۱۱. همین جا در کتاب مقدس است. تمامی، نمونه‌ها و الگوها حی و حاضر همین جا هستند. و کاش فقط فرصت این کار را پیدا کنیم! می‌دانید یک روزه نمی‌توان این کار را کرد ولی می‌توان تماش را به هم وصل کرد و ارتباط داد!

۴۱۲. وقتی آن پیغام را در آنجا به پایان رساندیم، شاهد بودید که روح القدس روی دیوار چه کار کرد، مگر نه؟ چند نفر از شما حضور داشتند؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» -گروه تألیف] می‌بینید؟ یقیناً! آن فرشته‌ی خداوند یگراست فرود آمد و همان تصاویر را کشید.

۴۱۳. می‌بینید، درست است. نگذارید از چنگتان در برود. فرزندان، به آن بچسبید. به آن بچسبید. یادتان باشد که فضیلت، علم و صبر را بر ایمان خویش بنا کنید!

۴۱۴. باری، فکر می‌کنم که یک تکه کاغذ اینجا گذاشته بودم، اگر حین موعظه آن را جایی نینداخته باشم... همین جاست. ممنون برادر. خیلی ممنون. اگر دلتان خواست نگاهی به آن بیندازید و ببینید که آیا روی آن چیزی هست که شاید بتوانید... شاید از شکلی که در اینجا ترسیم شده دقیق‌تر باشد و بتوانید مواردی را از روی آن کپی کنید. همین جا نصبش می‌کنم و می‌توانید نگاهی به آن بیندازید و ترسیمش کند.

۴۱۵. و دلم می‌خواهد که آن را بگیرید و بررسی کنید و تطبیق دهید و سپس بر اساس آن عمل کنید. فقط بررسی نکنید، آن را بسنجید و مطابق آن عمل کنید. با صداقت در آن تأمل کنید. نگویید: «خوب، من از شنیدن آن، مستفیض شدم.» من هم گوش کردم. گوش کردن به آن با دریافت آن فرق دارد. ملاحظه می‌کنید؟ دقت دارید؟ فرق دارد.

۴۱۶. ساخت و برپایی قامت خدا، مستلزم شایستگی‌ها و قابلیت‌های هفتگانه است. خدا هفت دوره را برقرار و کلیسا را از ادوار هفتگانه گذراند و به این قابلیت‌ها غنی کرد. و برای این کار از هفت پیام‌آور استفاده کرد. یعنی هفت، هفت و هفت. ملاحظه می‌کنید؟ هفت، عدد انجام و تکمیل کار و سه، عدد کمال خداست. و در اینجا عدد سه را داریم، به عبارتی هفت سه. بنابراین، به لحاظ ریاضی و از منظر روحانی، از طریق کلام و از طریق شهادت روح القدس، کل آن تکمیل شده و به هم رسیده است. آن را بررسی کنید.

۴۱۷. بیاییم این امور را بر ایمان خویش مزید کنیم تا بتوانیم به بلندای قامت مسیح برسیم و با محبت الهی، خدا ترسی، تکریم قلبی یکدیگر و احترام عمیق نسبت به هم و همچنین عطوفت برادرانه و خواهرانه، دور از هر بی‌نزاکتی، بدون هیچ چیز، مگر اخلاص برآمده از روح القدس زنده، به یکدیگر ببینیم. ملاحظه می‌کنید؟ کنار هم زندگی کنید، مسیحی باشید. با ایمان گام بردارید. بگذارید فضیلت خدا از شما جاری شود؛ بگذارید علم خدا، هنگام تشخیص درست

از نادرست، در شما کار کند. وقتی شیطان چیزی را ارائه می‌کند [بدانید] کاملاً با کتاب مقدس تطابق ندارد پس، از آن اجتناب کنید. درست است.

۴۱۸. می‌توانم تصوّر کنم که رسولان هیچ گاه چون ما رفتار نمی‌کردند. آنها به جایی که باید، می‌رفتند، احتمالاً مردان کم گو و گزیده گویی بودند و خود را به تریبون می‌رساندند. آنها وارد شدند، کاری که باید را انجام دادند و سپس از صحنه خارج شدند. بله، آقا. آنها قوّت داشتند. فضیلت داشتند. آنها درگیر بحث و استدلال با انسان‌ها نبودند. آنها می‌دانستند کجا هستند. همین و تمام. می‌دانستند به که ایمان دارند. آنها پیوسته در روح حرکت می‌کردند. و فقط کاری...

۴۱۹. مثل حرفی که آن شب زدم. کافی بود خدا اندکی سر به تصدیق بجناباند و آنگاه هیچ چیز جلودارشان نبود. مثل ما که مدام دلواپسیم؛ آنها سؤال و بررسی و من و من نمی‌کردند که آیا چنین کنند یا چنان. آنها جلو رفتند و کار را انجام دادند. یک حرکت کوچک سر به نشان تصدیق همان، و انجام سریع کار همان. چرا؟ چطور می‌فهمیدند که خدا به نشان تصدیق، سر جنابانده است؟ چون تمام فضایی که در اینجا بر شمرديم را داشتند، به تمام قابلیت‌ها تجهیز شده بودند. و نخستین نشانه‌ی تأیید آمیز از طرف خدا را با تکاتک آنچه در /این آمده و با کلامش می‌سنجیدند. آنها می‌دانستند که این کلام خداست و رهسپار می‌شدند. نیازی نبود نگران چیزی باشند. همین که خدا لب به سخن می‌گشود، حرکت می‌کردند. ما سخن می‌گوییم...

۴۲۰. خدا با ما سخن می‌گوید و ما می‌گوییم: «خوب من شروع خواهم کرد. ببینیم می‌توانم حیاتی در خور آن حیات الهی را تجربه کنم.» در همان قدم اول یک نفر شما را به زمین پرت می‌کند. شکی در این نیست که او شیطان است.

۴۲۱. باید می‌دیدید که امروز صبح چطور تلاش کرد مرا دور از این جلسه نگه دارد. باید یک بار این را تجربه کنید. خدا رحم کند! هر بار که به جلسه‌ای اشاره می‌کنم کارم به جنگ و مبارزه می‌کشد. اگر بخوام برای یک بیمار دعا کنم یا برای کسی که رو به موت است و نجات پیدا نکرده؛ در عرض ده دقیقه، سی بار تلفن زنگ می‌زند، دریافت چنین حجمی از تماس به این سرعت، تا نتوانم کارم را انجام دهم. «برادر برانهام باید /این کار را بکنید.» ولی پای یک جان در میان است. مسلماً. آری.

۴۲۲. آن شب به جایی دعوت شده بودم. آقای جوانی بود که چند سال پیش در آنجا که شما به آن سوپرمارکت می‌گویید با او گفتگو کرده بودم. او یک فرد الکلی بود. آن پسر را می‌شناختم، پسری خوب و دلنشین ولی گناهکار بود. مادرش با

من تماس گرفت... به گمانم چند نوبت با دُک تماس گرفت. [آنها] تماس گرفتند، با بیلی تماس گرفتند و بالاخره پیغام را دریافت کردم. وقتی پیغام به من رسید، انصافاً برای اینکه خودم را به آن پسر برسانم، مجبور شدم چنان سخت بجنگم که در طول عمرم سابقه نداشت.

۴۲۳. وقتی رسیدم این رفیق بینوا در شرایطی نبود که مرا بشناسد. همان جا با آن سطح هشیاری، پایین افتاده بود و آرام و قرار نداشت. پدرش سعی داشت به آرامی کنترلش کند و می‌گفت: «دلبندم.» و این آقا نزدیک به پنجاه یا پنجاه و یک سال سن دارد. می‌گفت: «دلبندم،» این، «و آرام بگیر.» و او سعی داشت بلند شود. دست‌هایش تقریباً این اندازه بود. این پسر چنان سرطانی داشت که هیچ چیز جز سرطانی سر سخت در جانش نمانده بود. تمام اعضای بدنش سرطانی شده بود. حتی جریان خورش هم سرطانی بود. و او سعی داشت بلند شود و حسابی ناآرام بود.

۴۲۴. دستش را گرفتم و گفتم: «وودرو، وودرو، منم برادر برانهام.»

۴۲۵. پدرش گفت: «نمی‌شناسی؟ ایشان برادر بیل هستند. وودرو، برادر بیل آمده است.»

گفت: «آ-آه. آ-آه. آ.» به همین شکل.

۴۲۶. و پدرش نگاهی کرد و گفت: «بیلی، کمی دیر آمدی.»

گفتم: «هیچ گاه خیلی دیر نیست. او اینجاست.» درگیر یک نبرد شدم.

۴۲۷. پسرهای دیگر، پسرهای بیشتری، عده‌ای گناهکار که با او خویشاوندی داشتند، همان جا ایستاده بودند. گفتم: «می‌بینید پسرها، آماده باشید، شما هم کارتان به اینجا خواهد رسید. شما یگراست سر از همین نقطه درخواهید آورد. می‌بینید؟ شاید نه با سرطان. شاید بلایی دیگر سرتان آمد، مثلاً آنجا در بزرگراه دچار سانحه شوید و تا حد مرگ خونریزی کنید. شما هم ناگزیر کارتان به اینجا می‌کشد.» با آنها حرف زدیم.

۴۲۸. منتظر بودم روح کاری که باید بکنم را به من بگوید. منتظر بودم. و به یکباره حس کردم آن سر، نَره‌ای به نشان تصدیق به جنبش درآمد: «روی او دست بگذار.»

۴۲۹. در آن حوالی حرفی زدم و گفتم: «همگی سرهای خود را خم کنید.» همه، از جمله آن دو یا سه رفیق جوانی که آنجا بودند، سرهای خود را خم کردند.

۴۳۰. روی او دست گذاشتم. گفتم: «خداوند خدا، بگذار این پسر به سطحی از هشیاری برسد تا پیش از مواجهه با این پدیده، بداند چه می‌خواهد بکند. او در

حال مرگ است. ابلیس او را گرفتار کرد و به او صدمه زد، چیزی به رفتنش نمانده. تا سر حد مرگ مست کرد و اینک به این حال و روز افتاده است. دعا می‌کنم تا به او رحم کنی.» وقتی برای او دعا کردم، روز بعد نشسته بود و با پدرش گفتگو می‌کرد.

۴۳۱. باستی راجرز... چندی پیش از من خواستند به بیمارستان بروم. آن روز بیرون بودم، قبل از آن در میل تاون جایی که جورجی کارتر کوچک شفا یافت، موعظه کرده بودم. همگی شما این ماجرا را به خاطر دارید. و در آنجا برادر اسمیث، یک واعظ متدیست گفت: «اگر کسی به نام عیسی مسیح تعمیم گرفته است از خیمه‌ی من بیرون برود،» درست به همین شکل. آن بالا در منطقه‌ی توتنز فورد جلسه‌ای برگزار کرده بود. او مرا بابت هر جور چیزی که فکرش را می‌کنید محکوم کرد. حتی یک کلمه هم نگفتم؛ همان طور یک راست آمدم. من مأموریتی داشتم. خداوند رؤیایی نشانم داده بود. برّه‌ای را دیده بودم که جایی در میان بیابان گیر افتاده و سرگردان است. همگی شما آن رؤیا را به خاطر دارید. حدس می‌زنم که چنین باشد. به خاطر دارید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.»-گروه تألیف] یقیناً. بسیار خوب. و همین‌طور در جستجوی او بیابان را می‌پیمودم.

۴۳۲. به توتنز فورد رفتم. برادر رایت که همین جاست، خبر دارد. رفتیم و نمی‌دانستیم چه کنیم. یک جعبه صابون کوچک ده سنتی خریدم. قرار بود آنجا بروم و روی آن بلندی پله مانند بایستم و موعظه کنم. گفت که بالای تپه می‌رود تا به معامله‌ای برسد. همراه او رفتم. یک کلیسای باپتیست قدیمی خالی همان جا بود. خداوند به من گفت: «همین جا بایست.»

۴۳۳. گفتم: «برادر رایت، مرا همین جا پیاده کن.» توقف کردم. رفت بالا و برگشت.

۴۳۴. رفتم آنجا و نتوانستم در را باز کنم. گفتم: «خداوند، اگر دخالتی در این وقایع داری و از من می‌خواهی که به این کلیسا بروم، در را برایم باز کن.» آنجا نشستم و به فکر فرو رفتم.

۴۳۵. صدای آمدن یک نفر را شنیدم، نزدیک شد و گفت: «حالتان چطور است؟ به شما خواهم گفت،» گفت: «می‌خواهید به کلیسا بروید؟»

گفتم: «بله آقا.»

گفتم: «من اینجا با خودم کلید دارم.»

۴۳۶. یک جلسه برگزار کردم. هفته‌ی نخست به زحمت کسی آمد. حضار شب نخست، برادر رایت و خانواده‌اش بودند ولی به یکباره از اواخر هفته حتی در

حیاط هم به سختی جا پیدا می‌شد ولی هنوز برّه نیامده بود. برادر هال طی همان جلسات نجات یافت، شبانی که اکنون آنجاست و بقیه هم همین‌طور. نتوانستم برّه را پیدا کنم. اندکی بعد، بیرون از کلیسای مسیح، آن پایین و جایی در دامنه‌ی تپه، دخترکی به مدت نه سال و هشت ماه حرکت نکرده بود و در همان حال همان جا نشسته بود. خودش بود. همگی شما ماجرا را می‌دانید. بله، آقا.

۴۳۷. و بعد از ظهر آن روز وقتی برادر باستی راجرز، از پیشکسوتان درشت هیکلی که آنجا ایستاده... حرکت کردم و خود را به آنجا رساندم. و بعد با جماعت برادر اسمیث روبرو شدم که آنجا بودند و مرا بابت تعمیم دادن به نام عیسی مسیح مورد تمسخر و دستمایه‌ی شوخی قرار می‌دادند. خودم را تا آب‌های گل‌آلود تاتن فرود رساندم، جایی که... [فضای خالی بر روی نوار-گروه تألیف]... نه‌ری که با شدت تمام، صدایی غرش مانند تولید می‌کند. چند شماس هم همراه آمده بودند.

۴۳۸. گفتم: «در این بعد از ظهر من به نمایندگی از نگاهشده‌های مقدس خدا اینجا ایستاده‌ام.» گفتم: «من اینجا در کتاب مقدس خواندم که پطرس گفت: "توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمیم گیرید."» برگشتم و کتاب را به یکی از شماس‌ها دادم.

۴۳۹. خودم را به آن نقطه رسانده و گفتم: «هر که مایل به توبه از گناهانش است، می‌تواند بیاید.» وارد آب شدم. گفتم: «به نظرم می‌رسد که بر هر شاخه، فرشتگانی نشسته‌اند که اکنون محو تماشا هستند.» خدای من! دو سه نفر را که تعمیم دادم کل جماعتش، از جمله آن خانم‌هایی که لباس‌های ابریشمی بر تن داشتند، وارد آن آب شدند و با تمام توان بانگ سر دادند. تمام جماعت او را به نام عیسی مسیح تعمیم دادم. خودتان در جریان هستید. من عکس آن واقعه را دارم. خودش بود.

۴۴۰. و این چه چیز را می‌رساند؟ غنی کردن فضیلت خویش را. ملاحظه می‌کنید؟ رها کنید. خدا خود می‌داند چگونه کارش را انجام دهد. خدا می‌داند که به چه سان به این امور جامه‌ی عمل بپوشاند. بگذارید مردم هر چه دلشان می‌خواهند، بگویند. فرقی نمی‌کند. فقط به پیش رفتن ادامه دهد.

۴۴۱. باستی راجرز با مشاهده‌ی این صحنه، گفت: «با تمام قلب خود به آن ایمان دارم.» و با لباس‌های خویش وارد آب شد و به نام عیسی مسیح تعمیم گرفت.

۴۴۲. حدود سه یا چهار سال قبل از من خواستند به بیمارستان نیوآلبانی بروم. او آنجا، بر اثر سرطانی که وجودش را بلعیده بود، به حال احتضار افتاده بود.

طبق نظر دکترها حداکثر تا صبح روز بعد، زنده می‌ماند. گفتند: «او اکنون رو به موت است.» گفتند: «سریع بیایید.»

۴۴۳. رفتم داخل اتاق تا بایستم و دعا کنم. گفت: «بیلی، عجب حلقه‌ی رنگین کمانی در آن گوشه و در آن سو خودنمایی می‌کند.»

۴۴۴. برگشتم تا نگاه کنم. گفتم: «باستی، این یک پیمان است. تو نخواهی مُرد. پیمان خون، نجاتت داده است.»

۴۴۵. بر او دست گذاشته و گفتم: «خداوندا، چقدر این صحنه‌ی رؤیت شده، ثابت می‌کند که اینجا حضور داری. عهد تو از این قرار است: "به زخم‌های او شفا یافتم."» بر او دست گذاشتم و حالش خوب شد. او را به خانه فرستادند.

۴۴۶. و نزدیک چهار یا پنج سال، حدوداً چهار سالی از بالا تا پایین رودخانه ماهی می‌گرفت و همه چیز روبراه بود. و محلی که سرطان پدیدار شده بود، یعنی نواحی مری و معده درگیر تورم شد و غده‌ای سخت و بزرگ در آنجا رشد کرد. دکترها و دست‌اندرکاران کهنه‌کار بیمارستان به او گفتند که به وسیله‌ی دستگاه‌های کبالتی که در اختیار دارند می‌توانند با پرتو درمانی آنجا را نرم کنند تا در زمانی مشخص، غذای بیشتری از آن محدوده عبور کند. غذای زیاد خوردن، برای او سخت و عذاب‌آور بود، باید بسیار آهسته غذا می‌خورد. او رفت تا این کار را برایش انجام دهند. نمی‌دانستم که آنجاست.

۴۴۷. بعد از عمل فهمیدند که او دچار تشنج شده و سکنه کرده است. یک سمت بدن او فلج شد. و تنها کاری که از دستش برمی‌آمد این بود که با نیمی از بدنش فریاد بزند. او قلمی مانند/بین را برداشت و رفت و... در حالی که می‌لرزید سعی کرد چیزی را با دست سالمش بنویسد. نیمه‌ی چپ بدنش از کار افتاده بود. و با دست خود نوشت: «عیسی در ۱۹۰۰ و اندی نجات می‌دهد.» کسی منظورش را نفهمید.

۴۴۸. خانمش گفت: «برادر برانهام، نمی‌دانم منظورش چیست؟»

۴۴۹. گفتم: «خانم راجرز، منظورش این است که در تاریخ ۱۹۰۰ و اندی نجات یافت و در آنجا به نام عیسی تعمیم گرفت. و حالا ثمراتش آشکار شده است. او از مرگ نمی‌ترسد.»

۴۵۰. گفتم: «خداوندا، جانش را حفظ کن. به نام عیسی مسیح دعا می‌کنم که زندگی‌اش را حفظ کنی.» بر او دست گذاشتم و سکنه او را رها کرد. تشنج‌ها قطع شد. و اینک او سر پاست و شهادت می‌دهد.

۴۵۱. و فضیلت را بر ایمان خویش مزید کنید؛ و همچنین علم را بر فضیلت؛ پرهیز را بر علم؛ صبر را بر پرهیز؛ دینداری را بر صبر؛ عطوفت برادرانه را بر دینداری مزید نمایید، و بر عطوفت برادرانه شما روح القدس، و مسیح، قرار خواهد گرفت. زیرا پایین او... زیرا روح القدس همان روح مسیح در کلیساست و برای ظهور این فضایل عمل می‌کند. خدای من!

ساعت دوازده و ربع است.

دوستش... دوستش می‌دارم

زیرا اوست که ابتدا دوستم داشته،

از همین پایین، پیش از آنکه چیزی باشید.

و... (او چه کرد؟)... نجاتم

بر درختی در جلجتا.

چطور این هستم؟ زیرا اوست که ابتدا دوستم داشته.

دوستش می‌دارم، دوستش می‌دارم

زیرا اوست که ابتدا دوستم داشته... (دلیلش این است)

و بهای نجاتم را پرداخته

بر درختی در جلجتا.

۴۵۲. در این بامداد، از صمیم قلب و با تمام وجود، به او قول می‌دهم تا به یاری و فیض او، دعایم این باشد که روزانه و بی‌وقفه در حال جستن خواهم بود تا وقتی حس کنم که تمامی شایستگی‌های لازمه، در این پیکره و قامت کهنه‌ای که از آن من است، جاری گشته است و به جایی رسیده‌ام که می‌توانم جلوه‌ای و تجسمی از مسیح زنده باشم. زیرا او خود را چون من گناه ساخت تا من بتوانم... تا بتوانیم در وی عدالت خدا شویم. «خداوند، او جای مرا گرفت، اینک بگذار من هم جای او را بگیرم.» زیرا برای همین هدف، جان داد. به فیض خدا، چند نفر این قول را خواهند داد؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» -گروه تألیف] اکنون با سرهای خم شده و دست‌های برافراشته [بگویید]. «من...»

۴۵۳. خداوند، قول می‌دهم؛ این کلیسا قول می‌دهد، «اندازه‌ی قامت پُری عیسی مسیح!»

زیرا اوست که ابتدا دوستم داشته

و بهای نجاتم را پرداخته

بر درختی در جلجتا.



FRS62-1014M *قامت انسان کامل*
(The Stature Of A Perfect Man)

برادر ویلیام ماریون برانهام این پیغام را به زبان انگلیسی در صبح یکشنبه ۱۴ اکتبر ۱۹۶۲ در خیمه برانهام در جفرسون ویل ایالت ایندیانا آمریکا ایراد کردند. این پیغام در یک نوار مغناطیسی ضبط شد و بی کم و کاست در زبان انگلیسی به چاپ رسید. برگردان فارسی این اثر با کوشش انتشارات Voice Of God Recordings چاپ و پخش می‌گردد.

FARSI

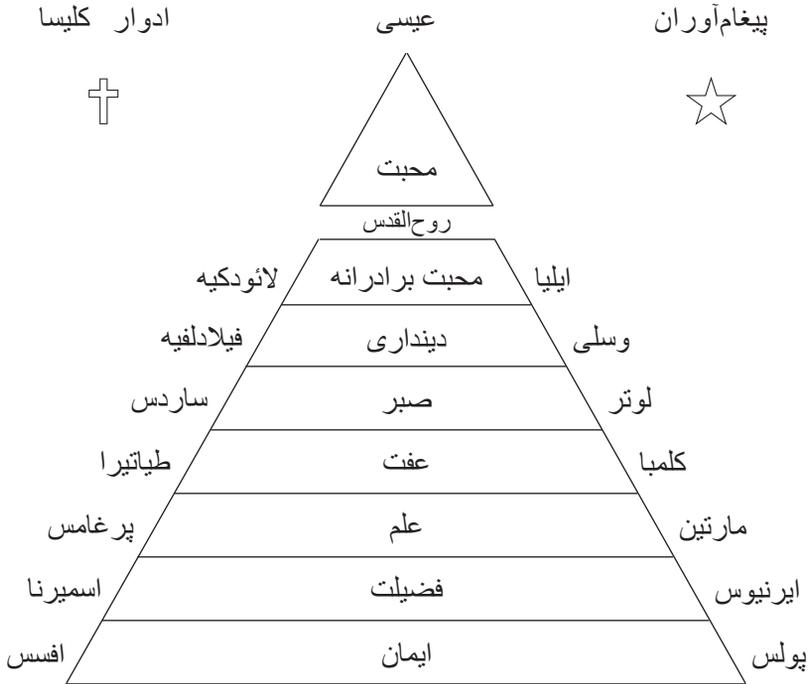
©2017 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS

P.O. BOX 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.

www.branham.org

قامت انسان کامل



دوم پطرس ۱: ۱-۸

اعمال رسولان ۷: ۴۴-۴۹، عبرانیان ۱۰: ۵، متی ۵: ۴۸

افسسیان ۴: ۱۱-۱۵، عبرانیان ۱۱: ۳۲-۴۰

این یک کپی از تصویری است که برادر برانهام بر روی تخته‌اش ترسیم کرده بود و در زمان ایراد این پیغام به آن اشاره می‌کند.